

پیام مروی

مجله علمی فرهنگی حوزه علمیه مروی؛ شماره پانزدهم بهار ۱۴۰۲



بحث کوتاهی در مسئله محاربه و احکام آن

آیت الله محمد باقر تحریری



فلسفه رئالیسم در اندیشه علامه طباطبائی

حجت الاسلام توده فلاح

ویژه نامه حجاب



آیا عدم امنیت زنان دلیل پیدایش حجاب است؟

برگرفته از مجموعه آثار شهید مطهری

تأثیر عوامل محیطی در بدحجابی و ارائه راهکارها

حسن امیریان

گذر تاریخی برانقلاب برهنگی

محمد قاسمی شادهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه

مجله علمی فرهنگی حوزه علمیه مروی شماره پانزدهم؛ فصل نامه بهار ۱۴۰۲

■ صاحب امتیاز: حوزه علمیه مروی تهران
■ مدیر مسئول: حجت الاسلام محمد اسکندری
■ سردبیر: حجت الاسلام هادی شمس آبادی
■ جانشین مدیر مسئول: محمد قاسمی شادهی

■ هیئت تحریریه: اساتید و حجج اسلام رمضانعلی تیموری،
امیر حسین منصوری، محمد حسین حیدری
و طلاب محترم، حسن امیریان، محمد قاسمی شادهی
سید طه ابطحی، محمد امید بخش

■ ویراستاران: محمد حسین حیدری، مهدی محرم زاده،
محمد جواد راستگو

■ طراحی و صفحه آرایی: سید حسین عربی

■ آدرس: خیابان ناصر خسرو، کوچه مروی، پلاک ۳۲، حوزه علمیه مروی
■ تلفن: ۰۲۱-۳۳۹۱۹۱۱۵
■ کدپستی: ۱۱۱۶۸۱۹۷۶۱

■ ایمیل: pajuhesh.marvi@gmail.com
■ نشانی سایت: www.howzehmarvi.ir
■ کانال پرسش و پژوهش: [@pajouheshgaranemarvi](https://www.instagram.com/pajouheshgaranemarvi)

فهرست

سخن سردبیر ۵

بی حجابی اجباری ۶

بحث کوتاهی در مسئله محاربه و احکام آن ۸

گروه مطالعات پژوهشی هویت

گفتگو پیرامون وضع معنویت در جامعه معاصر ایران ۱۵

(عملکرد حوزویان) تا (تحقق ولایت‌پذیری) در ارزیابی معنوی جامعه معاصر ۱۸

مسائل مردم، موضوع محوری طلبگی است! ۲۳

رسانه و تنهایی ۲۶

ویژه نامه حجاب

آیا عدم امنیت زنان دلیل پیدایش حجاب است؟ ۲۹

تأثیر عوامل محیطی در بدحجابی و ارائه راهکارها ۳۲

گذری بر انقلاب برهنگی ۳۶

معرفی کتاب ۴۰

مقالات

عناصر تدوین کتاب درسی در حوزه علمیه ۴۵

مطالعه تربیت عرفانی: اصول و روش‌ها از نگاه علامه جعفری ۵۸

نشست علمی

کودک و رسانه ۷۱

فلسفه رئالیسم در اندیشه علامه طباطبایی ۸۲

سخن سردبیر

در دهه گذشته حلقه مفقوده فعالیت‌های حوزه، پژوهش بود به‌گونه‌ای که دروس و مطالب آموزشی ارتباطی با بخش اجرایی و اهداف تاسیس حوزه‌های علمیه نداشت. خوشبختانه در دهه اخیر خصوصاً در سالهای اخیر توجه ویژه‌ای به امر پژوهش شده است که با نگاهی به فعالیت‌های پژوهشگران در سال‌های اخیرشان، نشانگر آن است که تحقیقات در این زمینه به لحاظ کمی و کیفی روند رو به رشدی داشته است. مجله پیش رو با هدف ایجاد بستر علمی و انتشار یافته‌های پژوهش سعی دارد الگوی مناسب را به جامعه نشان دهد.



میان زن و مرد است، و بر این مسأله هم پافشاری کرد. به نظر بعضی‌ها، این یک مسأله‌ی فرعی و جزئی است؛ در حالی که اشتباه می‌کنند، این مسأله‌ی بسیار مهمی است.

در همین‌جا من عرض بکنم که یکی از مهم‌ترین علل مخالفت شدید و خصمانه‌ی دولت‌های غربی با جمهوری اسلامی، همین مسأله است. آن‌ها روی این مسأله بسیار حساسند. اگر جمهوری اسلامی، در همین یک مسأله مقداری کوتاه می‌آمد و اجازه می‌داد که فرهنگ بی‌بندوبار غربی در زمینه‌ی روابط ناسالم زن و مرد در جامعه تحقق پیدا بکند، بسیاری از مخالفت‌هایی که مجامع سیاستمداری و غیرسیاسی غرب با جمهوری اسلامی دارند، کم می‌شد، یا بعضاً از بین می‌رفت.

شما می‌بینید که در همین کشور ما، یک روز بی‌حجابی را اجباری کردند؛ اما احدی در دنیا اعتراض نکرد که چرا بی‌حجابی را اجباری می‌کنید! در کشور همسایه‌ی ما ترکیه، بی‌حجابی را اجباری کردند و تا همین اواخر هم حتّی بعضی از دولت‌های ترکیه، همین اجبار و الزام را ادامه می‌دادند - که نمونه‌هایی در همین سال‌های اخیر دیده شد - اما هیچ‌کس در دنیا اعتراض نکرد و اعتراض نمی‌کند!

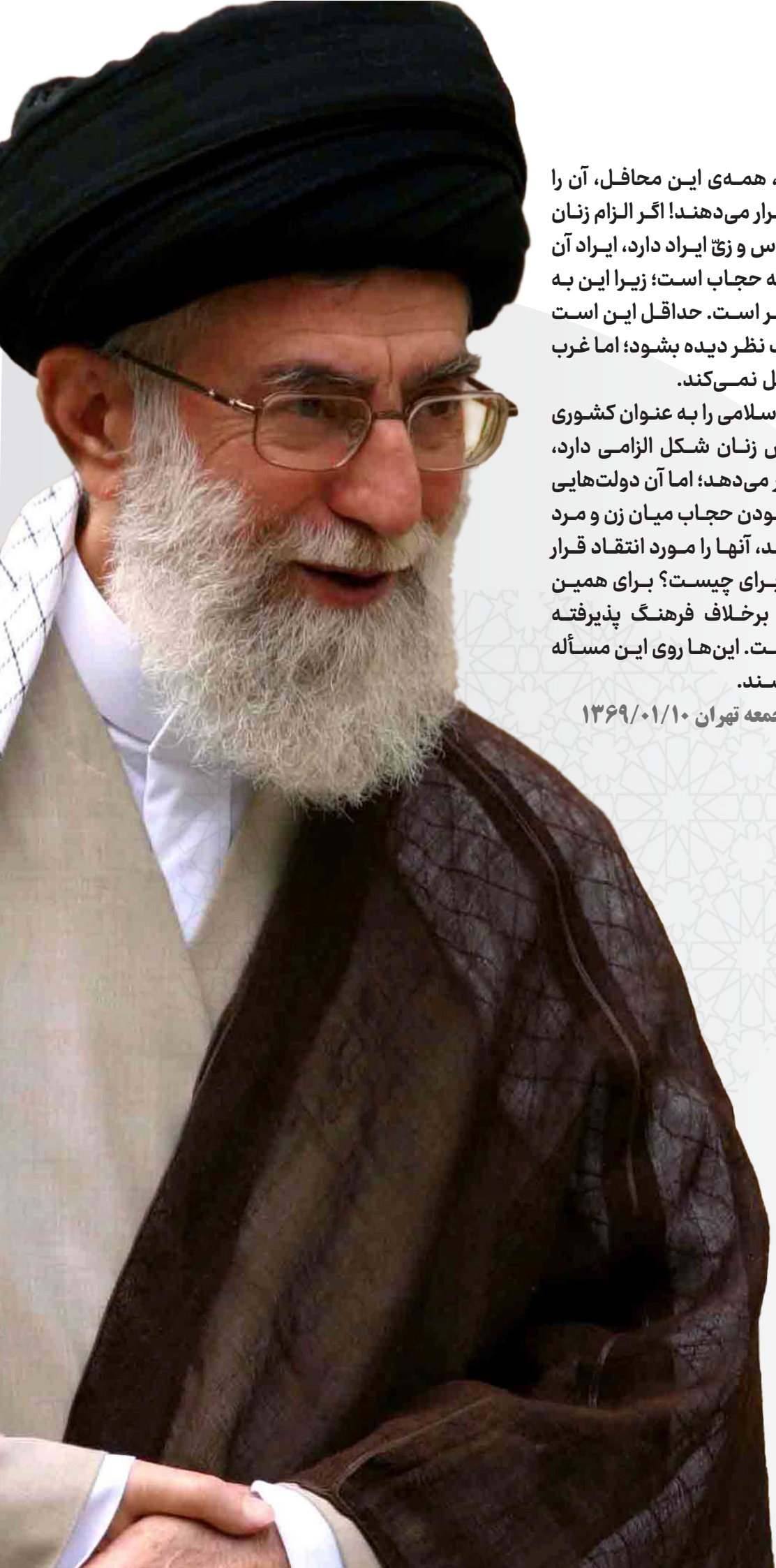
بالاخر از این، در کشورهای اروپایی که خودشان را پیشرفته می‌دانند و در ادعا و تبلیغات، مسایل حقوق بشر و آزادی انسان‌ها برایشان حایز اهمیت است - یعنی فرانسه و انگلیس - اجازه ندادند که چند نفر زن یا دختر مسلمان، با حجاب اسلامی رفت و آمد کنند و به مدارس بروند! این‌جا اجبار و الزام را جایی می‌شمارند و در آن ایراد و عیبی نمی‌بینند؛ اما جمهوری اسلامی به خاطر این که حجاب را در جامعه

در غرب، ارتباط بی‌بندوبار زن و مرد، یک کار رایج است و عدم حجاب و واسطه و فاصله بین زن و مرد در معاشرتها، یک کار معمولی است. نمی‌گوییم که در کشورهای غربی، همه‌ی مردان یا زنان فاسدند. نه، چنین ادعایی نمی‌کنیم، چنین تهمتی نمی‌زنیم؛ واقعیت هم ندارد. در میان آنان، یقیناً مردان و زنان خوب و نجیب هم هستند؛ اما آزادی جنسی در جوامع غربی حاکم است. این، در آن‌جا یک فرهنگ است. در فرهنگ غربی، آزادی شهوات جنسی، یک امر مباح و مجاز و بی‌قیدوشرط است.

بعضی از کشورهای غربی، در این قسمت‌ها خیلی هم پیش رفته‌اند و زندگی خودشان را به شک‌های شرم‌آوری درآورده‌اند و البته پشیمانند. این چیزی است که متفکران و سیاستمداران و برنامه‌ریزان و مدیران کشورهای غربی در آن گیر کرده‌اند و واقعاً برایشان مشکل درست کرده است.

غرب، این فرهنگ و این خصلت و خو و عادت را به تمام کشورهای دیگر هم صادر کرد. در کشورهای دیگر، چنین فساد نبود. در کشورهای اسلامی و حتّی کشورهای غیراسلامی شرق هم، چنین چیزی وجود نداشت؛ این را غربی‌ها وارد کردند.

جمهوری اسلامی، در مقابل این مفاسد ایستاد و از اول اعلام کرد که به روابط بی‌بندوبار زن و مرد معتقد نیست؛ معتقد به وجود حجاب و روابط اسلامی



الزامی می‌داند، همه‌ی این محافل، آن را مورد اعتراض قرار می‌دهند! اگر الزام زنان به شکلی از لباس و زئ ایراد دارد، ایراد آن بیشتر از الزام به حجاب است؛ زیرا این به سلامت نزدیک‌تر است. حداقل این است که این دو، با یک نظر دیده بشود؛ اما غرب این‌طوری عمل نمی‌کند.

غرب، جمهوری اسلامی را به عنوان کشوری که در آن، لباس زنان شکل الزامی دارد، مورد انتقاد قرار می‌دهد؛ اما آن دولت‌هایی که برهنگی و نبودن حجاب میان زن و مرد را الزامی می‌کنند، آنها را مورد انتقاد قرار نمی‌دهد! این برای چیست؟ برای همین است که این برخلاف فرهنگ پذیرفته شده‌ی غرب است. این‌ها روی این مسأله به‌شدت حساسند.

خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۶۹/۰۱/۱۰



بحث کوتاهی در مسئله محاربه و احکام آن

﴿آیت الله محمد باقر تحریری﴾

مفهوم محارب و جزای او در کلمات فقها

در ابتدا، نظرات بعضی از بزرگان قدما و فقهای معاصر را در رابطه با مفهوم محارب و حکم او بررسی می‌کنیم.

نخست به این بحث می‌پردازیم که محاربه با خدا و رسول به چه معناست؟ محاربه، در واقع، عبارت از این است که کسی بخواهد دستورات اجتماعی را که خدا و رسولش بیان فرموده‌اند، به صورت علنی، زیر پا بگذارد. خداوند متعال، در این آیه شریفه، «يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا» را به «يَخَارِبُونَ اللَّهَ» عطف کرده است که در واقع این عطف تفسیری محسوب می‌شود؛ یعنی محاربه را با فساد در زمین معنا می‌کند. به تعبیر دیگر، کسی که در روی زمین فساد ایجاد کند، با این قصد که نظام اجتماعی جامعه مسلمانان را به هم بریزد، جزای او این است. البته محاربه، در روایات، به چند گونه تبیین شده است که ان شاء الله عرض می‌کنیم.

۱. مرحوم محقق، صاحب شرایع، که از بزرگان فقهای ماست^۲، محارب را این‌گونه معنا می‌کند: «هر کسی که برای ترساندن مردم سلاح را بیرون بکشد؛ چه در دریا باشد یا خشکی، یا شب باشد یا روز و چه در شهر باشد و چه در بیابان»^۳ آیا باید

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین اِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جَزَاءُ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۱.

خداوند متعال می‌فرماید: (فقط جزای کسانی که با خدا و رسولش محاربه می‌کنند و در زمین فساد ایجاد می‌کنند این است که کشته بشوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پایشان به صورت مخالف قطع شود یا تبعید شوند. این جزای ایشان در دنیا است که باعث خوارگی ایشان است و در آخرت هم عذاب بزرگی دارند.)

بحث در مسئله محارب و جزای او یکی از مباحث دینی است که در قرآن و روایات به آن توجه شده است و از مباحث مهم فقهی و اجتماعی است که این روزها، هم در جامعه حکمش اجرا شده است و هم در بعضی از محافل علمی از جانب برخی افراد نظرانی در خصوص آن ارائه شده است و به جهت اهمیت آن، بنا داریم به این بحث بپردازیم.

(۱) سوره مائده: آیه ۳۳. (۲) بر کتاب شرایع ایشان تعلیقات و شرح‌های گوناگونی زده شده است؛ از جمله، جواهر الکلام که تقریباً مفصل‌ترین شروح و تعلیقات شریف است. (۳) شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۴، ص ۱۶۷، باب السداس فی حدّ المحارب (المحارب کل من جرد السلاح لإخافة الناس فی بر أو بحر لیلا کان أو نهارا فی مصر و غیره).



است که ملاحظه جنایت شود و مجازات مطابق آن جنایت در نظر گرفته شود. و کلمات فقهاء و روایات در این باره مضطرب و مختلف است؛ ولی اولی همان است که ذکر کردیم (که حاکم مخیر است

هر یک از این احکام را بر شخص جاری کند).^۶ سپس در مسئله ششم می‌فرمایند: «حد محارب جاری می‌شود؛ چه آن فرد محارب کسی را بکشد یا نکشد، چه ولی دم به حاکم مراجعه کند یا نکند...» (در هر صورت، محارب بر او صدق می‌کند) و یکی از آن احکام بر او جاری می‌شود.^۷ ج. بعضی از معاصرین هم همین نظر را داده‌اند؛ مثل مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی در شرح تحریرالوسیله^۸ که ایشان تقریباً همان نظرات امام و مرحوم آقاسید ابوالحسن را در این مسئله اختیار می‌کنند و اجمالاً مرحوم آیت‌الله گلپایگانی، در درالنضید^۹، نظرات مرحوم محقق در شرح شرایع را با ادله اجتهادی می‌پذیرد و ایشان در جایی فرمایشاتش را در ده مطلب خلاصه کرده است.^{۱۰} صاحب جواهر (ره) هم عمدتاً، طبق نظر صاحب شرایع، با بحث‌های اجتهادی مسئله را دنبال کرده‌اند.

بحث مفهوم محارب و جزای او باید با نظر روایات و فقهای اسلام معنا و اجرا شود و قانون مدنی هم عمدتاً احکام را بر این اساس اجرا می‌کند. در خصوص آنچه که در این اعدام‌های اخیر محقق شده است، باید توجه داشته باشیم که نباید نظرات شخصی بعضی از آقایان را محور قرار دهیم. به هر حال، بعضی از صاحب نظران یک نظر خاصی دارند؛ اما آنچه در مقام اجرا باید مورد توجه قرار بگیرد، نظر ولی و حاکم مسلمین است. لذا ظاهر امر این است که در تشخیص معنای محارب و اجرای مجازات، تاکنون، بر اساس نظرات امام و مقام معظم رهبری -دامت برکاته عمل شده است.

عنوان محارب در روایات

نکته دوم اینکه اگر بخواهیم مقداری بحث

این شخص کسی باشد که از او بترسند؛ یعنی باید آدم شرووری باشد؟ می‌فرماید: «در این معنا تردید است؛ اما صحیح‌تر این است که شرط نیست. اگر ما بدانیم که کسی، گر چه شری از او تا به حال صادر نشده باشد، اما برای ترساندن مردم این کار را انجام دهد و در جامعه این طور ظاهر شود، او هم محارب است. فرقی هم نمی‌کند که زن باشد یا مرد. حال آیا باید شخصی قوی باشد تا محارب به حساب بیاید یا همین که سلاح بیرون آوردنش به نوعی است که در جامعه خوف ایجاد می‌کند، محارب محسوب می‌شود؟ در این مسئله تردید است؛ اما شبهه این است که این شخص محارب است.»^{۱۱}

ایشان حد محارب را به این صورت بیان می‌کنند: «کشته شود یا به دار آویخته شود یا اعضاء و جوارحش به طور مخالف قطع شود یا این که تبعید شود. اصحاب این اقسام را به نحو تردید بیان کرده‌اند؛ به این صورت که مرحوم مفید قائل به این است که یکی از این‌ها را به نحو تخییر می‌توان بر آن جاری کرد، اما مرحوم شیخ طوسی ترتیبی را برای آن بیان کرده‌اند.»^{۱۲}

ب. مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی (ره) در وسیلة النجاة - که امام رضوان الله علیه تقریباً نظراتشان در تحریرالوسیله مطابق با ایشان است - این مطالب را بیان می‌کنند:

مسئله اول در تعریف محارب می‌باشد. «محارب هر کسی است که سلاح را بیرون بکشد یا مجهز کند (آماده کند، بیرون هم نکشد)، برای ترساندن مردم و اراده فساد در زمین.»^{۱۳} سپس همان خصوصیتی که در کلام مرحوم محقق عرض کردیم، ایشان هم همه آن‌ها را بیان می‌کنند. بعد می‌فرمایند: «اگر شخص ضعیف باشد و از این کارش خوف ایجاد نشود، چنین کسی اگر در بعضی مواقع هم از این حرکتش خوف ایجاد شود، داخل در محارب می‌شود.»^{۱۴} آنگاه، در مجازات محارب این طور می‌فرمایند: «اقوی در مجازات این است که حاکم مخیر است بین کشتن و به دار آویختن و قطع دست و پا به طور خلاف و تبعید.»^{۱۵} این را ابتدا به صورت اقوی که فتواست بیان می‌کنند. بعد می‌فرمایند: «بعید نیست که بگوییم بهتر

۱. همان (و هل یشتطرونه من أهل الریبة؟ فیه تردد؛ أصح أنه لا یشتطرونه مع العلم بقصد الإخافة). ۲. همان، ص ۱۶۷ و ۱۶۸ (و حد المحارب القتل أو الصلب أو القطع مخالفاً أو النفی. وقد تردد فیه الأصحاب؛ فقال المفید بالتخییر و قال الشیخ أبو جعفر رحمه الله بالترتیب یقتل إن قتل. ولو عفا ولی الدم قتله الإمام. و لو قتل و أخذ المال استعید منه و قطعت یده الیمنی و رجله الیسری، ثم قتل و صلب. وإن أخذ المال و لم یقتل قطع مخالفاً و نفی. و لو جرح و لم يأخذ المال اقتص منه و نفی. و لو اقتصر علی شهر السلاح و الإخافة نفی لا غیر. و استند فی التفصیل إلى الأحادیث الدالة علیه و تلك الأحادیث لا تنفک من ضعف فی إسناد أو اضطراب فی متن أو قصور فی دالة؛ فالأولی العمل بالأول تمسکاً بظاهر الآیه). ۳. امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۲، فصل ۱۶ (حد محارب)، مسأله ۱ (المحارب هو کل من جرد سلاحه أو جهزه لإخافة الناس و ارادة الإفساد فی الأرض). ۴. همان (نعم، لو کان ضعیفاً لکن لا یحد لا یتحقق الخوف من إخافته، بل یتحقق فی بعض الأحيان و الأشخاص، فالظاهر کونه داخل فیها). ۵. همان، مسأله ۵ (الاقوی فی الحد تخییر الحاکم بین القتل و الصلب و القطع مخالفاً و النفی).

۶. همان (ولا یبعد أن یكون الأولى له أن یلاحظ الجنایة و یختار ما یناسبها، فلو قتل اختار القتل أو الصلب، ولو أخذ المال اختار القطع، ولو شهر السیف و أخاف فقط اختار النفی. و قد اضطربت کلمات الفقهاء و الروایات؛ والأولی ما ذکرنا). ۷. همان، مسأله ۶ (ما ذکرنا فی المسأله السابقه حد المحارب؛ سواء قتل شخصاً أو لا و سواء رفع ولی الدم أمره إلى الحاکم أو لا. نعم، مع الرفع یقتل قصاصاً مع کون المقتول کفواً، ومع عفو، فالحاکم مختار بین الأمور الأربعة؛ سواء کان قتله طلباً للمال أو لا، و کذا لو جرح و لم یقتل کان القصاص إلى الولی. فلو اقتض کان الحاکم مختاراً بین الأمور المتقدمه حداً و کذا لو عفا عنه). ۸. تفصیل الشریعه، کتاب الحدود، ص ۲۳۸-۲۴۰ و ص ۲۶۱-۲۶۲. ۹. الدرالنضید، ج ۳، کتاب الحدود، ص ۲۲۲-۲۴۲. ۱۰. همان، ص ۲۳۶-۲۴۰.

اجتهادی و استدلالی کنیم، اولاً باید به روایات مراجعه کنیم. روایات، در این باره، عنوان محارب را به گونه‌های مختلف مطرح کرده‌اند.

ثانیاً آیه شریفه محارب را با افساد در روی زمین معنا می‌کند که باید دید افساد در روی زمین چگونه است. قطعاً یک سری مصادیق قطعی دارد و آن‌ها کسانی هستند که در بین مردم ظاهر می‌شوند و با کشیدن سلاح، به ارباب، از بین بردن اموال و مجروح کردن یا کشتن افراد اقدام می‌کنند. به نظر می‌رسد این افراد مصداق بارز محارب باشند. بعضی از فقها، در بحث مفسد فی الأرض، دایره افساد فی الارض را وسیع مطرح کرده‌اند؛ مثلاً از نظر مرحوم آیت‌الله فاضل، کسانی که زنا و امثال این‌ها را در جامعه رواج می‌دهند، از مصادیق مفسد و محارب به حساب می‌آیند. ما عنوان خاص برای مفسد نداریم؛ گرچه عنوان «مفسد فی الأرض»، در آیه شریفه مورد بحث، محارب را تفسیر کرده است. از این نظر، اگر در جایی افساد فی الأرض تحقق پیدا کند، مثل کسی که مواد مخدر را شایع می‌کند، یکی از مصادیق محارب می‌شود. به این ترتیب، در آیه شریفه، در بیان معنای محارب، بحث سلاح کشیدن نیامده است بلکه در روایات آمده است.

اطلاق آیه شریفه همه این موارد افساد فی الأرض را شامل می‌شود؛ لکن روایات چند نوع مصداق برای محارب معین کرده است. یک روایت صحیح‌ای داریم که برای یکی از مصادیق مفسد عنوان محارب را ذکر نمی‌کند. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «کسی که در شهر سلاح بکشد و آسیب برساند، قصاص و تبعید می‌شود (اول قصاص، بعد تبعید)».^۱ بعد می‌فرماید: «کسی که سلاح بکشد و بزند و مجروح کند و مال بگیرد و نکشد، محارب است و حکم تعیین جزای محارب به امام و حاکم موکول می‌شود؛ اگر بخواهد او را می‌کشد و دار می‌زند یا دست و پایش را قطع می‌کند».^۲ این قسمت را اگر از جهت بحث علمی بررسی کنیم، می‌بینیم که حضرت، در جزا دادن این شخص، اختیار را به امام داده است و با این که او کسی را نکشته است، امام و حاکم می‌تواند او

را بکشد. خوب اگر ما به روایات تمسک می‌کنیم، باید این‌ها را در نظر بگیریم. در ادامه روایت، حضرت فرمود: «اگر شخص بزند و بکشد و مال را بگیرد، امام می‌تواند دستش را به خاطر سرقت ببرد و او را به اولیای مقتول بسپرد که مال را از او بگیرند و سپس آن‌ها او را بکشند».^۳ در بحث اجتهادی باید جوانب مسئله را در نظر بگیریم و هر کسی هم نمی‌تواند در این مباحث وارد شود. باید به موازین استنباط و استخراج وارد و تسلط داشته باشد و آن‌ها را در نظر بگیرد؛ بنابراین، به صرف این که در یک روایت یک مورد محارب شمرده نشده است اما در روایت دیگر همان مورد محارب شمرده شده است، نمی‌توانیم به آن روایت به تنهایی عمل کنیم و او را محارب ندانیم.

و در روایت دیگر که صحیح و مطلق است جمیل بن دراج از امام صادق علیه‌السلام، در تفسیر آیه شریفه گذشته، سؤال می‌کند که حد این شخص که خدا او را محارب نامیده است چیست؟ حضرت فرمود: «این امر به امام موکول می‌شود؛ اگر بخواهد قطع می‌کند، اگر بخواهد تبعید می‌کند، اگر بخواهد به دار می‌آویزند، و اگر بخواهد می‌کشد».^۴

کفایت اجرای حد

در اینجا اول باید معنای محارب را از دیدگاه قرآن و روایت فهمید و سپس بررسی کرد که آیا جزای محارب به همان صورتی است که در قرآن آمده است، یعنی یکی از این موارد به صورت تخیر است یا به صورت ترتیبی است؟ این‌ها مواردی است که فق‌های ما مطرح کرده‌اند مانند مرحوم محقق، حضرت امام، مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی، آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله فاضل که البته به صورت مختصر مطالب را بیان می‌کنیم. در مفهوم محارب، در روایت اولی که اشاره شد، کسی که سلاح بکشد محارب به حساب نیامده است؛ اما در روایت دیگر امام باقر علیه‌السلام چند نوع محارب را عنوان می‌کنند.^۵ این روایات، از جهت فقهی، باید با هم و با اطلاق آیه مورد بحث جمع شود؛ زیرا اطلاق آیه عنوان محارب را با مفسد فی الأرض معنا و تفسیر کرده است.

۱. وسائل الشیعة، جلد، صفحه ۳۷، کتاب الخدود و التغیرات (عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال: من شهّر السلاح في مضر من الأمصار فعقر أفتق منة ونفى من تلك البلد). ۲. همان (ومن شهّر السلاح في مضر من الأمصار فعقر أفتق منة ونفى من تلك البلد). ۳. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۵۳۲، روایت ۱ (قال: عن أبي جعفر عليه السلام قال: من شهّر السلاح في مضر من الأمصار فعقر أفتق منة ونفى من تلك البلد). ۴. همان، ص ۵۳۳، روایت ۳ (عن جميل بن ذراع قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: «انما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله ويسعون في الأرض فساداً أن يقتلوا أو يصلبوا أو تقطع أيديهم» إلى آخر الآية فقلت أي شيء عليهم من هذه الخدود التي سقى الله عز وجل قال ذلك إلى الإمام إن شاء قطع وإن شاء نفى وإن شاء صلب وإن شاء قتل فقلت أفتق منة ونفى من مضر إلى مضر آخر وقال إن علياً عليه السلام نفى رجلين من الكوفة إلى البصرة). ۵. همان، ص ۵۳۶، روایت ۱۱ (علي بن إبراهيم عن أبيه عن علي بن حسان عن أبي جعفر عليه السلام قال: من حارب الله وأخذ المال وقتل كان عليه أن يقتل أو يصلب ومن حارب فقتل ولم يأخذ المال كان عليه أن يقتل ولا يصلب ومن حارب وأخذ المال ولم يقتل كان عليه أن يقطع يده ورجله من خلاف ومن حارب ولم يأخذ المال ولم يقتل كان عليه أن يقتل ثم استثنى عز وجل إلا الذين تابوا من قبل أن تُقدروا عليهم، يعني يؤتوا قبل أن يأخذهم الإمام).

به عنوان مثال، امام باقر علیه السلام، در روایت یازدهم، چهار مورد را با عنوان محارب بیان می‌کنند که روایت صحیحی هم هست. فقها از اطلاق محاربه در این چهار مورد این معنی را استفاده می‌کنند که اصلاً عنوان محارب به کسی گفته می‌شود که در جامعه افساد بکند. مورد اول آن کسی است که محاربه کند و مال بگیرد و بکشد. چنین کسی با فردی که برود در خانه‌ای و به دلیل خصومت شخصی، دیگری را بکشد فرق دارد. به چنین فردی عنوان محارب نمی‌دهند اگر چه به او قاتل بگویند. حضرت در مورد دوم می‌فرماید: «کسی که محاربه کند، پس بکشد و مالی نگیرد باید کشته شود و به دار آویخته نشود و کسی که محاربه کند و مالی بگیرد و نکشد، دست و پایش به صورت مخالف قطع می‌شود و کسی که محاربه کند و مالی نگیرد و کسی را هم نکشد، تبعید می‌شود». به هر حال، در این روایت یازدهم، چهار نوع محارب معرفی می‌شود که در روایت اول بعضی از این‌ها به عنوان محارب شناخته نشده‌اند. بنابراین در بحث‌های استدلالی که به آیات و روایات استشهاد می‌شود، باید همه جنبه‌های فقهی مراعات شود.

تا این جا این مطلب استفاده می‌شود: کسی که به عنوان برهم زدن نظم جامعه، با کشیدن سلاح، ترس در دل افراد ایجاد می‌کند، محارب به حساب می‌آید. حال ما قصد این شخص را چطور احراز کنیم؟ این را باید بررسی کرد. مرحوم آیت الله گلپایگانی می‌فرماید: این قصد عرفی است و ما می‌بینیم که این معنا عملاً تحقق پیدا کرده است، زیرا ما به باطن افراد راه نداریم و اعمال و رفتار افراد ظهوردهنده حالشان و تأثیرشان در جامعه است و آن را باید ملاحظه کنیم. همین که عده‌ای از این حرکت خوف در وجودشان و نسبت به اموالشان می‌آید، فرقی نمی‌کند. از این نظر روایات به طور مطلق بیان می‌کند که اخافه ایجاد شود. حال برخی از روایات می‌فرمایند که اگر شخص ضعیفی باشد یا سابقه فساد نداشته باشد اما حرکتش حرکتی فسادگونه است، این هم محارب است.

مقصود از سلاح چیست؟

بحث دیگر در رابطه با خود سلاح است که آیا باید شمشیر باشد یا یک سلاحی باشد که به واسطه آن خوف ایجاد می‌کند. برخی حتی عصا و سنگ را هم جزء سلاح معرفی کرده‌اند. به هر حال، آنچه مهم است ایجاد خوف در میانجامعه با آن روندی

است که شخص وارد می‌شود؛ چه کسی را بگشاید یا نگشاید. طبق نظر امام، این افراد با عنوان محارب و مفسد معرفی شده‌اند و این مطالب از چند نظر و دیدگاه و بعضی از روایاتی که اینجا آوردیم استفاده می‌شود.

مجازات تخییری یا ترتیبی؟

بحث سوم این است که از جهت فقهی مجازات به صورت ترتیبی باشد یا تخییری؟ بیان شد که نظر صاحب شرایع، مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی، حضرت امام، آیت الله گلپایگانی، مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی و ظاهراً نظر مقام معظم رهبری تخییر است و عده زیادی، همچون مرحوم آیت الله فاضل، مسئله تخییر را از قدما نقل کرده‌اند. ظاهر آیه شریفه که فرمود «أَنْ يَقْتُلُوا أَوْ يَصَلُّوا» تخییر است. در یک روایت هم به طور خاص امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «هر جا «أو» در قرآن باشد، به معنای تخییر است.^۱ در بحث کفارہ قسم نیز کلمه «أو» در قرآن آمده است و در آنجا فقهاء حکم به تخییر کرده‌اند که ظاهر آیه شریفه تخییر را می‌رساند. ظاهر برخی روایات هم تخییر است؛ مانند روایت سوم که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه فرمودند: «این جزاها به عهده امام است؛ اگر بخواهد قطع ید می‌کند، اگر بخواهد تبعید می‌کند، اگر خواست دار بزند و اگر خواست بکشد.»^۲

دو روایت که در اینجا مسئله ترتیب را آورده است از نظر علمی بیاناتی دارد که نمی‌توان به ظاهرش عمل کرد؛ اگرچه هر دو صحیح است. این مطلب را از نظر مرحوم آیت الله فاضل بیان می‌کنیم که ایشان دو یا سه اشکال به صحیح محمد بن مسلم می‌گیرند. اول این که در این صحیح، در خصوص کسی که سلاح را بیرون بکشد و آسیب برساند، فرموده قصاص شده و تبعید می‌شود ولی عنوان محارب را برای او نیاورده است و از این جهت با ظاهر آیه چندان موافقت ندارد. دوم این که فرموده است: کسی که سلاح بکشد و بزند و مالی أخذ کند و نکشد، محارب است و جزایش جزای محارب است و امر او موکول به امام می‌شود که اگر خواست بکشد یا به دار آویزان کند یا دست و پایش را قطع کند. در این صورت، آن قسم دیگری را که در آیه شریفه با تعبیر «أَوْ يَنْقُوا» که تبعید شود آمده نیاورده است. از این جهت نمی‌توان به این روایت به طور مطلق عمل کرد. همین طور، قسمت سوم این روایت این است که حضرت فرموده است: «اگر بزند و بکشد

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۷۲، روایت ۸. [کتاب حسین بن سعید] (و فی النوادر حَمَّادٌ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ فِي الْقُرْآنِ أَوْ فُضَّاجِيَّةٌ بِالْخِيَارِ يَخْتَارُ مَا شَاءَ).

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۳۳، روایت ۳ (... قَالَ ذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ إِنَّ شَاءَ قَطَعَ وَإِنْ شَاءَ نَفَى وَإِنْ شَاءَ صَلَبَ وَإِنْ شَاءَ قَتَلَ).

و مالی را بگیرد، امام می‌تواند دست راست او را ببرد و سپس به اولیای مقتول بسپارد که آن‌ها او را بکشند.» ظاهر این مطلب مخالف با آیه است؛ زیرا آیه می‌فرماید که این شخص دست و پایش به صورت مخالف قطع شود، اما حضرت می‌فرماید: دست راستش قطع شود. به هر حال مسئله قطع دست و پا، به صورت خلاف، مطلق است و نفرموده است دست راست و امام طبق ظاهر آیه می‌تواند دست چپ را ببرد.

با توجه به این مطالب، روایات ترتیب در مجازات روایاتی نیست که از جهت فنی و فقهی بتوانیم به آن‌ها عمل کنیم؛ زیرا این روایات هم یک تهافتی با آیه شریفه دارد و هم تهافتی با خودش دارد، لذا نمی‌توان بین این‌ها جمع کرد. بنابراین، مسئله ترتیب در مجازات قابل استناد از جهت فقهی و اجتهادی نیست. البته بحث بحث مفصلی است و ما در این فرصت محدود نمی‌توانیم همه مباحث مربوط به این بحث را مطرح کنیم.

مرحوم صاحب شرایع فرموده‌اند: این احادیثی که کیفیت در ترتیب مجازات را بیان می‌کند یا از نظر سند ضعیف هستند یا در متنشان اضطرابی است یا دلالتشان قاصر است.^۱ بنابراین، تخییر حاکم در انجام این مجازات به نوعی محرز می‌شود که شخص محارب و مفسد باشد و ملاک محارب و مفسد بودن را نیز بیان کردیم.

تا اینجا، بنا بر نظرات فقها و روایات، هم مفهوم محارب از جهت فقهی تا حدی روشن شد و هم به نوعی مجازات این افراد، بر این اساس، اعدام یکی از جنبه‌هایی است که حاکم می‌تواند آن را اجرا کند.

توجه به اعدام‌های انجام شده

بحث دیگر این است که آیا اعدام‌هایی که این روزها انجام شده طبق این موازین بوده است یا نه؟ این بحث بحثی موضوعی است که باید ماهیت کار آن شخص معدوم بررسی شود؛ وقتی که موضوع مشخص شد، این احکام بر آن بار می‌شود. ما معتقدیم در این موضوعات کارشناسی می‌شود و قطعاً بنا بر نظر ولی مسلمین، که مورد توافق قوه قضائیه و فصل‌الخطاب نظرات است، می‌توانیم بگوییم که حکم جاری شده طبق موازین شرعی تحقق پیدا کرده است.

حال از برخی آقایان مجتهدین تعجب می‌کنیم که نظرات خودشان را در این مسئله محور قرار

داده‌اند؛ با آنکه بعضی از این آقایان دست‌اندر کار مسائل قضائی بوده‌اند. برخی از ایشان گفته‌اند: «به این افراد نمی‌توان محارب گفت و محارب کسی است که بکشد.» چطور این آقا به خود اجازه می‌دهد که نظر خود را حاکم در اینجا بداند؛ با این که نظر او یکی از نظرات در این مورد است. ما در این وقایع اخیر، نباید نظر خود را محور قرار داده و اجرای این احکام را مورد اشکال قرار دهیم؛ مخصوصاً در این زمانی که می‌بینیم پشتوانه اغتشاشگران دشمنان اسلام هستند که می‌خواهند به خیال خودشان جمهوری اسلامی را سرنگون کنند و خود این افراد به این حقیقت اقرار کرده‌اند.

نکته دیگر اینکه مجمع مدرسین و محققین مطالبی را در این باره گفته‌اند و ما به بعضی از مطالب این آقایان اشاره‌ای می‌کنیم. گفته‌اند: «اعدام راهکار درستی برای تأمین امنیت و کاستن از التهاب نیست.»

اگر این آقایان به این حرف توجه و اعتقاد داشته باشند، به نظر می‌رسد که مخالف دستورات دین است. ما در دستورات دین مسئله اعدام داریم. بحث اعتراض، در اینجا، با مسئله سلاح کشیدن دوتاست؛ سلاح کشیدن عنوان محارب و مفسد فی الأرض را دارد. این آقایان خلط کرده‌اند و گفته‌اند: «محاربه، که در برخورد با معترضان به آن استناد می‌شود، عبارت است از بیرون کشیدن سلاح به منظور ترساندن مردم و جنگیدن با خدا و پیامبر، مشروط به این که قصد ترساندن احراز شود.» خوب کجا می‌توان این قصد را احراز کرد؟ عرف آن را احراز می‌کند یا شما که در گوشه خانه‌تان نشسته‌اید؟

و نیز گفته‌اند: «و برای دفاع از خود نباشد.» دفاع از خود کجا صدق می‌کند؟ آن وقتی صدق می‌کند که اول نیروهای نظامی و انتظامی برای کشتار یا ضرب و شتم وارد شوند. لکن مشاهدات نشان می‌دهد که اول، این اغتشاشگران وارد شدند در جامعه و مردم را ضرب و شتم کردند و اموال مردم را از بین بردند، سپس، نیروهای انتظامی و نظامی وارد شدند که آن‌ها هم در مراحل اولیه اقدام به کشتن یا زدن نکردند. پس این موارد مصداق بارز خافه است.

این که گفته‌اند «بنابراین به شهروندانی که با استفاده از حق اعتراض به وضعیت نا عادلانه کشور، در برابر خشونت مأمورین، مقاومت و از

۱. شرائع الاسلام، المحقق الحلی، ج ۴، ص ۹۵۹-۹۶۰ (وتلك الأحادیث لاتنفك عن ضعف فی إسناد، أو اضطراب فی متن، أو قصور فی دلالة {یعنی: بعضها ضعيفة السند، وبعضها لا دلالة فیها، وبعضها مضطرب نصها (بظاهر الآیة) لأن ظاهر الآیة التخییر من أجل حرف «أو»، فالأولی العمل بالأول تمسكاً بظاهر الآیة.}



خود دفاع می‌کنند نمی‌توان حکم محارب داد.»، از ایشان می‌پرسیم حق اعتراض چه زمانی است؟ در کشورهای دیگر که مسلمان نیستند و اعتراض می‌کنند آیا مردم با سلاح می‌آیند؟ الان می‌بینیم که در فرانسه، آمریکا و انگلیس اعتراض می‌کنند و شعار هم می‌دهند؛ بدون این که مقابله‌ای داشته باشند. دفاع از خود برای زمانی است که نیروهای انتظامی یا دولت از اول به مردمش حمله‌ور شود و این‌ها از خود دفاع کنند. در اینجا اصلاً بحث دفاع مطرح نیست تا اینکه آقایان به این آیه تمسک کنند که «لَا يَجِبُ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالشَّوْءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ»^۱

بنابراین، به نظر می‌رسد این آقایان یک تهافتی بین صدر و ذیل این بیانیه دارند؛ چون اعتراض با حمل سلاح اعتراض نیست. از طرفی گفته‌اند که از خود دارند دفاع می‌کنند. این دو با هم تهافت دارد؛ چون کسی که به میدان می‌آید تا از خود دفاع کند کأنه یک هجمه‌ای هست که با سلاح آمده است و این دیگر اعتراض نیست. این کلام که قصد ترساندن باید احراز شود، می‌بینیم که در واقع این خوف تحقق پیدا کرده است؛ هم این خوف یک امر عرفی است و هم احراز امری عرفی است. ما چطور به قصد این افراد راه پیدا کنیم؟ بدون این راه‌های عقلایی؟

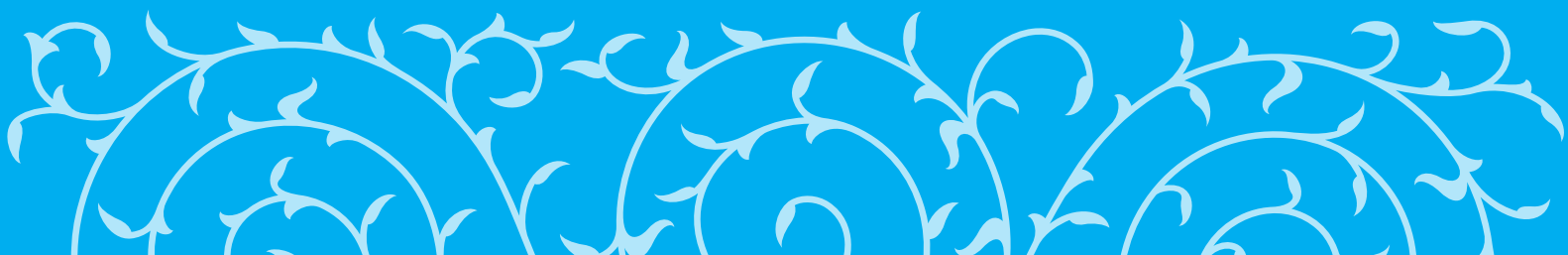
این که این آقایان گفته‌اند که ما در راستای انجام وظیفه داریم این حرف‌ها را می‌زنیم، آیا تاکنون از نیروهای مردمی، انتظامی، بسیجی، روحانی و غیرروحانی که برای از بین بردن این اغتشاش و خوف از سطح جامعه آمدند و به شهادت نائل شدند صحبت و دفاعی کرده‌اند تا این که بخواهند از این کسانی که به صورت مفسد ظاهر شدند طرفداری کنند؟ این موضوع واقعاً باعث نگرانی است که این مفاهیم دارد جابه‌جا می‌شود و این آقایان توجه ندارند که با این طرفداری‌هایشان، دارند آب در آسیاب چه کسانی می‌ریزند! و دشمنان اسلام و مسلمین و انقلاب اسلامی را خوشحال می‌کنند. خداوند انقلاب و مسلمانان را از شر آنان محافظت نماید و ما را از فتنه‌ها دور کرده و از خواب غفلت بیدار کند.

۱. نساء: آیه ۱۴۸ (خدا افشای بدی‌های دیگران را دوست ندارد، جز برای کسی که مورد ستم قرار گرفته است [که بر ستم‌دیده برای دفع ستم، افشای بدی‌ها ستمکار جایز است]).



گروه مطالعات پژوهشی هویت فصل معنویت و اخلاق

(پیرامون پژوهش و گفتگو و اقدام درباره وضع معنوی ایران معاصر)





گفتگو پیرامون وضع معنویت در جامعه معاصر ایران

هویت، با لحاظ سه مرحله کنشگری صحیح در عرصه اجتماعی (پژوهش، گفتگو، اقدام)، در زمستان ۱۴۰۱، گفتگوهای خود را بر پایه مؤلفه آزاداندیشی ادامه داد و در دو سطح گفتگوی طلاب و گفتگوی اساتید، مجموعه مصاحبه‌ها و رقابت‌هایی را برگزار کرد. آنچه در ادامه می‌آید:

(۱) صورت تفصیلی سؤالاتی در محضر اساتید حوزه علمیه و دانشگاه، در قالب گفتگوی رسانه‌ای

(۲) و گزیده گفتگو با دو تن از اساتید محترم حوزه و دانشگاه، در پاییز ۱۴۰۱، است.

پرسش‌های فصل معنویت و اخلاق

هویت حوزه علمیه گره‌خورده با اخلاق است. در میان امت اسلامی، هیچ گروهی همچون روحانیت شناخته شده به معنویت‌گرایی نبوده است. انتظار می‌رود طلاب علوم دینی، که امتداددهنده نهاد امامت در عصر غیبت هستند، حامل ایمانی باشند که مردم بر آن تکیه کنند. در طلیعه انقلاب اسلامی، اراده و باورهای میلیونی مردم ایران به گسترش معنویت و ایمان تعلق گرفت؛ اما هم‌زمان با این خیزش فرهنگی، جریان استکبار جهانی هجمه عظیم به ایمان و اخلاق ملت ایران را آغاز کرد و در طول چهار دهه، این

تهاجم را افزایش داده است. آنچه در این چهار دهه قابل مشاهده است، تفاوتی است که در اخلاقیات و نوع نگاه به زندگی در میان نسل‌های جدید بوده و از طرفی شکاف فرهنگی میان نسل‌ها یکی از مشکلات فعالیت‌های فرهنگی معنویت‌افزا شده است. کالاهای فرهنگی، در این مدت، به شکل تصاعدی به سود فرهنگ استکبار در جامعه شیوع پیدا کرد و غالب محصولات تصویری و هنری چیزی به آورده‌های بی‌بديل معنوی انقلاب اضافه نکردند. در سال‌های ابتدایی انقلاب نسبت به ورود برخی محصولات فرهنگی سخت‌گیری‌هایی شد که در



برای بررسی اینکه باور و اخلاق دینی مردم رشد داشته یا افول، تجمعات مذهبی ملاک خوبی نیستند؛ چرا که اگر اجازه برگزاری تجمعاتی همراه با تبلیغات گسترده به یک جریان ضد معنوی داده می‌شد، شاید به همین میزان جمعیت مورد مشاهده قرار می‌گرفت.

لذا آنچه محور بحث در این نزاع است، یافتن ملاکی قابل اعتنا، علمی و حجیت یافته است که بتواند سنجش امور معنوی و اخلاقی را که از پدیده‌های ظاهراً سنجش‌ناپذیر به نظر می‌آیند. برای جامعه عصر انقلاب اسلامی ممکن کند.

پرسش دوم

البته نکته غیرقابل انکار این است که وضع موجود طبیعتاً تابع عوامل (فردی و اجتماعی) است؛ لذا نباید صرفاً به «توصیف صحیح معلول» (وضع معنوی جامعه) اکتفا کرد. پس یکی از مأموریت‌های یک کنشگر عرصه معنویت (روحانیت) کشف مهم‌ترین عوامل توسعه‌دهنده معنویت اسلامی و موانع و عامل‌های ضد معنویت، در دو ساحت فردی و اجتماعی، است.

در این پرسش، باید مسئله دیگری را هم مدنظر قرار داد و آن نقش عامل‌های اقتصادی، سیاسی، تعلیمی و همه نهادهای اجتماعی در نهادهای معنویت‌زا و بررسی

اثر انعکاسی این نهادها در یکدیگر است؛ برای اتخاذ نظر، در این بخش، گریزی از حل این مسئله که «آیا رشد معنویت فردی و اجتماعی می‌تواند بدون اصلاح پدیده‌های سیاسی و اقتصادی اتفاق بیفتد؟! وجود ندارد.

پرسش سوم

در وضع فعلی آنچه از کنشگری روحانیت به‌طور اجمال در چند عرصه مشاهده می‌شود چنین است:

جمعیت زیادی از روحانیون امور متبادر از فعالیت معنوی را وعظ و سخنرانی در قالب منابر هیئات و مساجد می‌دانند و هرچه بیشتر کوشش دارند که اتقان مطالب و ادبیات بیان آن را ارتقا دهند تا نسل جوان ارتباط صحیحی با مفاهیم و سبک زندگی اسلامی برقرار کند؛

دهه اخیر هیچ حساسیتی از سوی مسئولین بر روی آن اعمال نشد؛ رواج ماهواره و افسارگسیختگی شبکه‌های اجتماعی نمونه‌ای از این حرکت غیرمنطقی فرهنگی در جامعه هستند! در بسترهای دیگری که انتظار معنویت‌زایی از آن‌ها می‌رفت وضع همین‌گونه بود؛ چندان که ناکارآمدی برنامه‌های آموزش و پرورش برای دین‌دارتر کردن نوجوانان در دهه‌هایی که آن‌ها فارغ‌التحصیل شدند مشهود بود!

خانواده - که شاید مهم‌ترین بستر تربیتی در نظام‌اندیشه اسلامی است - هرچند در ایران نسبت به جوامع غربی و غرب‌زده سالم‌تر است، اما آمار شد آن، در کلان‌شهرهای بزرگ، هرسال دچار رکود شده و این در حالی است که اثر مشکلات اخلاقی در فروپاشی خانواده‌ها امری غیرقابل انکار است. نهایتاً، در دهه اخیر (دهه نود)، پا گذاشتن جوانان دهه هشتادی در عرصه‌های گوناگون اجتماعی موجب نگرانی بسیاری از دلسوزان شد؛ چرا که در نگاه اولیه به نظر می‌رسد عوامل تهاجم فرهنگی که غرب دهه‌ها برای نوجوانان تعبیه کرده بود بر جوانان دهه هشتادی اثر کرده است و سبک زندگی، پوشش، تلقی از معنای زندگی، اخلاق، گفتار و علاقه‌مندی‌های این نسل با سال‌های دهه ابتدایی انقلاب اسلامی بسیار متضاد به نظر می‌رسد.

پرسش نخست

اما با همه این توصیفات، در تحلیل این سؤال که «آیا جامعه ایران در دهه‌های اخیر سیر صعودی یا نزولی در معنویت را طی کرده است؟» دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد؛ دسته‌ای از تحلیل‌گران، با استناد به ۱. تجمعات عظیم مردم در مراسم‌های مذهبی از قبیل هیئات و مساجد ۲. حضور پرشور در مقاطع سیاسی و دفاع از آرمان‌های انقلاب همچون انتخابات و راهپیمایی بیست‌ودو بهمن ۳. ایجاد روحیه عمومی برای فعالیت‌های جهادی و انفاق و مواسات میان مردم، معتقدند که هرچند ریزش‌هایی در جریان معنوی انقلاب اسلامی وجود داشته است، اما به وضوح رویش‌ها غالب بوده‌اند.

دسته دیگر، با انتقاد به نگاه کمیت‌گرایانه برای تشخیص ریزش یا رویش انقلاب، معتقدند که

“ آنچه محور بحث در این نزاع است، یافتن ملاکی قابل اعتنا، علمی و حجیت یافته است.



بخشی از روحانیون حجم مهمی از فعالیت‌های تبلیغی خود را صرف فعالیت تربیتی در بستر مسجد، بسیج محلات و کانون‌های فرهنگی می‌کنند و علاوه بر سخنرانی و وعظ سعی دارند، در قالب ایجاد یک فرایند ترکیبی از امور علمی و معنوی و تفریحی، نسل جوان را در یک بستر عملی زندگی اسلامی قرار دهند؛ جمعیت دیگری از طلاب فاضل و عالمان، با حضور در نهادهای رسمی متکفل امور فرهنگی، در پی سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری و اجرای مصوبات فرهنگی هستند؛ لذا این دسته از روحانیون، هرچند ارتباط مستقیم با مردم و گروه‌های هدف خود ندارند، از طریق اثرگذاری در سیاست‌ها و ساختارهای کلان «فرهنگی»، معنویت جمعیت زیادی از مردم را تحت تأثیر اقدامات خود قرار می‌دهند.

واضح است، علاوه بر موارد مطرح شده، عرصه‌ها و فعالیت‌های دیگری نیز با هدف معنویت‌افزایی رخ می‌دهد. آنچه که در ادامه دو پرسش اصلی باید مطرح شود این است که اگر توصیف صحیحی از وضع معنوی جامعه داشته باشیم و بدانیم مهم‌ترین عامل‌های معنوی در جامعه چه بسترهایی هستند، **آیا همچنان اولویت‌گذاری فعلی حوزه علمیه در خصوص معنویت‌افزایی ادامه پیدا خواهد کرد؟!**

به عنوان مثال، عرصه رسانه، که یکی از بخش‌های غیرقابل انفکاک از زندگی مردم شده است، حتماً عاملیت جدی در نگرش معنوی کاربران خود دارد؛ با این اوصاف، اگر وزن اثرگذاری چنین پدیده‌ای از قالب فعالیت‌های معمول تربیتی بیشتر باشد، آیا همچنان حوزه علمیه یکی از مهم‌ترین وظایف خود را تأمین روحانی مساجد می‌داند یا تولید محتوای رسانه‌ای و هنری را جایگزین آن می‌کند؟! بدیهی است پاسخ علمی به این پرسش نیاز به طرح مباحث علمی و گزارش‌های موثق تجربی دارد؛ همچنین، پیش از پاسخ به پرسش سوم، نیاز به حل مسئله دوم احساس می‌شود و پاسخ به مسئله دوم نیاز به تبیین درست و جواب به سؤال اول دارد!



«عملکرد حوزویان» تا «تحقق ولایت‌پذیری» در ارزیابی معنوی جامعه معاصر

سخن نگاشت گفتگو با حجت‌الاسلام والمسلمین تیموری در تاریخ ۲۵ آبان ۱۴۰۱

ایشان پس از گذراندن سطح دوم حوزه علمیه به تحصیل رشته تفسیر و علوم قرآن در مرکز تخصصی امام حسین (ع) پرداختند و سپس در سطح سوم حوزه وارد مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی در رشته مشاوره اسلامی شده‌اند و حدود ۱۲ سال است به مشاوره مشغول هستند و از سال ۱۳۹۶ در حوزه علمیه مروی تهران در مسئولیت‌های گوناگون همچون مدیریت داخلی و معاونت تهذیب مشغول به فعالیت هستند.

◀ (پرسش نخست) تحلیل شما از وضع کنونی معنویت در جامعه ایران چیست؟ و با چه ملاکی معنویت را ارزیابی می‌کنید؟

استاد: من مطلب را با یک مثال آغاز می‌کنم. وقتی شما به یک پزشک مشهوری می‌رسید و از او می‌پرسید که وضعیت سلامت جامعه چطور است و به نظر شما چند درصد مردم جامعه مریض هستند، با توجه به کثرت بیمارانی که به او مراجعه کرده‌اند، می‌گویید که مردم خیلی مریض هستند. خب مدرک صحبت و گفته این پزشک چیست؟ تعداد زیاد بیماران مراجعه‌کننده!

اما اگر بنا باشد به صورت تخصصی به این سؤال پاسخ داده شود، نیاز به این است که آیتم‌ها و معیارهای سنجش سلامت جامعه را بدانیم و سپس آمارگیری کنیم تا ببینیم چند درصد مردم واقعاً مریض هستند. همین پزشک اگر مشهور

و شناخته شده نباشد، چون مراجعات او کم است می‌گوید: مردم الحمدلله حالشان خوب است و نزد من خیلی کم می‌آیند. ما نیز اگر به همین قیاس بخواهیم در این فضا نگاه مردم را نسبت به خودمان (روحانیون) بسنجیم، با توجه به میزان مراجعه مردم به خودمان، ممکن است قضاوتمان این باشد که مردم دین‌دار نیستند و به ما سلام نمی‌کنند و به ما احترام نمی‌گذارند و مساجد خالی شده است!

اما وقتی یک جرقه‌ای می‌خورد یا یک فضایی برای رفتار معنوی در بین مردم پیش می‌آید، می‌بینیم که خیل عظیمی از مردم رفتار دین‌مدارانه انجام می‌دهند؛ مثل ایام نوروز که سیل جمعیت به حرم امام رضا (ع)، حضرت معصومه (س) و شاه‌چراغ (ع) برای زیارت می‌روند. بیشتر مردم در ایام تعطیلات اولین مقصد قابل استفاده برای

“اگر ما می‌خواهیم در مورد فضای معنوی جامعه حرف بزنیم و بگوییم کم است یا زیاد، باید اثر رفتارهای معنوی را ملاحظه کنیم.”

آن‌ها مکان‌های زیارتی است. و نیز رفتار مردم در شب‌های قدر و ایام اعتکاف را ملاحظه کنید؛ این رفتارها دینی و شاید بتوانیم بگوییم غیرسیاسی است. در مواقع بروز رفتارهای دینی سیاسی که برچسب سیاسی هم دارد می‌بینیم که خیل عظیمی می‌آیند، با اشتیاق این کار سیاسی را انجام می‌دهند. طبق این مبنا که دین را از سیاست جدا ندانیم، این رفتار یک رفتار خالص مذهبی است؛ گرچه همان افرادی که در این فضا شرکت کرده‌اند ممکن است که یک روحانی را ببینند و به او اعتراض کنند و به او متلک هم بپردازند. بنابراین چنانچه مراجعه مردم به خودمان را ملاک دینداری مردم قلمداد کنیم، ممکن است بگوییم مردم دین‌دار نیستند؛ در حالی که آن‌ها دارند رفتار دینی انجام می‌دهند و اینکه مردم یک آخوند را دوست ندارند، شاید به این جهت باشد که برخی از ما حرفمان با عملمان یکی نیست.

مجری: چنانچه الان بخواهیم فضای معنوی ایران را تصویر کنیم چه مرجعی در این مسئله باید آمادگی کند و پاسخ‌گو باشد؟ ما نباید صرفاً استناد به راهپیمایی و تجمعات کنیم، چراکه از آن طرف هم شواهد مخالفش وجود دارد.

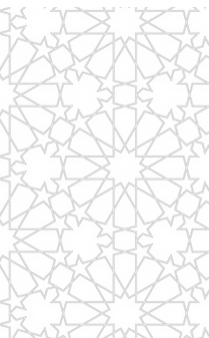
استاد: یکی از منابع استناد در مباحث معنوی آثار است؛ یعنی اگر ما می‌خواهیم در مورد فضای معنوی جامعه حرف بزنیم و بگوییم کم است یا زیاد، باید اثر رفتارهای معنوی را ملاحظه کنیم. رفتارهای معنوی اگر با اعتقادات راسخی انجام شود، پایدارتر است. خب ما می‌بینیم که در ایام خاص، رفتارهای معنوی خیلی اوج پیدا می‌کند؛ مثل محرم، ایام صفر، اربعین، شب‌های قدر، اعتکاف یا ایام رفتارهای سیاسی مانند روز قدس، ۲۲ بهمن. این در واقع بروز و اثر معنویت است که نشان‌دهنده عمق اعتقادی مردم است.

اگر ما می‌خواهیم در مورد مسائل معنوی قضاوت کنیم باید میان ظواهر معنوی که قابل مشاهده است و پایه‌ها و بنیان‌ها تفکیک کنیم. قرآن می‌فرماید: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»؛ یعنی آن چیزی که استناد به خدا دارد کلمه طیب است، اعتقادات است.

این اعتقادات اگر باشد، عمل صالح آن را قوی‌تر می‌کند. عمل صالح به اعتقادات تکیه می‌کند؛ بنابراین، برای نگاه این‌چنینی باید به آن بنیان‌ها و مبناها نگاه کرد. در روایتی آمده است که اسلام بر پنج رکن بنا شده است و ولایت را به عنوان پنجمین رکن معرفی می‌کند و در آخر این روایت می‌فرماید: آنگونه که به ولایت ندا شده، به چیزی ندا داده نشده است؛ یعنی نماز و روزه رکن دین است، اما به پای ولایت نمی‌رسد. حال این را به جامعه خودمان بیاوریم و نگاه کنیم که ولایت مداری مردم چه قدر است؟ یک زنی را می‌بینیم که در باطن مؤمن است و ولایت اهل بیت را قبول دارد و پشتیبان این نظام و ولایت فقیه است؛ گرچه پوشش اسلامی را رعایت نکرده است و بر عکس، می‌بینیم که فردی عمامه به سر دارد اما ولایت‌پذیر نیست! آن وقت، در جامعه ما تعداد جمعیتی که ولایت‌پذیرند چه قدر بر کسانی که با ولایت فقیه ضدیت دارند غلبه دارد؟

هویت: حوزه علمیه ما الآن طلاب معنوی‌تری دارد یا طلاب ما برگشت کرده‌اند؟ چیزی که در ذهن‌ها هست این است که ما الآن طلبه‌هایی داریم که از یک سری الزام‌ها گریزان هستند، در حالی که این الزام‌ها امور بدی نیست؛ اموری است که به آن‌ها توصیه شده است اما آن‌ها از الزام به این موارد گریزان هستند. آیا در گذشته این گریز نبوده و طلبه‌ها به این مسائل مشتاق بوده‌اند یا خیر؟

استاد: این مورد را چون بنده خودم تجربه مستقیم دارم، می‌توانم [مطمئن‌تر] عرض کنم. اگر چه که جملات قبلی‌ام بر اساس تحلیل بوده، این مورد تحلیلش مستندتر است. وقتی که من در سال ۷۳ وارد حوزه شدم، در آن زمان امکاناتی که الآن برای هر فردی در جامعه فراهم است نبود. از فضای مجازی خبری نبود. اگر کسی یک خانواده متمؤلی داشت، یک کامپیوتر می‌توانست بخرد. در همان فضا نمی‌شد گفت که واقعاً همه طلبه‌ها اهل نماز شب و دائم الصوم و... بودند. الآن، از جهت امکانات رسانه‌ای و فضای مجازی و... جامعه چند پله جلوتر است. وقتی که فضای یک مدرسه علمیه‌ای را ملاحظه می‌کنیم، می‌بینیم انگار گرد مرده در آن مدرسه پاشیده‌اند. چرا؟ به‌خاطر این که حال روانی طلبه‌هایش خوب نیست. شما وقتی خودتان بخواهید حدیث



گفتاری است. ما، به عنوان مسئول، اگر حرفی را بزنیم که در جهت رشد باشد و طلبه عملکرد گوینده را ۱۸۰ درجه برعکس ببیند، این تناقض آشکار منجر به این می‌شود که چون من در این هیئت لباس روحانیت هستم، این هیبت روی ذهن او تأثیر بگذارد و آن طلبه نگاهش به دین بد شود. همین ذهنیت بد باعث می‌شود که شاید آن طلبه رغبتی به ملبس شدن پیدا نکند یا اینکه نخواهد به این زودی ملبس شود. همین طلبه وقتی در جامعه قرار می‌گیرد، ممکن است نگاه و ذهنیت منفی که در این مدرسه پیدا کرده را به دیگران تسری دهد. پس یکی از عوامل مهم این است که ما حداقل مطابق حرفی که می‌زنیم با اعتقاد عمل کنیم.

هویت: یک مسئله‌ای که باز سؤال فرعی ذیل این مطلب است، این است که در حوزه سیستم‌هایی غیر از سیستم‌های معنوی و تهذیبی، مثل سیستم‌های آموزشی، فضاهای مدیریتی و... چه تأثیری بر فضای معنوی داشته است؟ آیا تحول سیستمی ما از آن فضای حوزه سنتی به فضایی که شباهت بیشتری به دانشگاه دارد اثراتی روی معنویت داشته است یا خیر؟

استاد: می‌تواند زمینه‌ساز باشد؛ یعنی وقتی که من انتظارم این است که یک طلبه شب‌ها به موقع بخوابد و اهل مطالعه و مباحثه باشد، قاعده‌اش این است که سرش را آن‌قدر به موضوعات مختلف گرم و مشغول نکنم تا بتوانم به او بگویم: شما الان به سه کلاس درس می‌روید؛ اگر سه مباحثه و سه پیش مطالعه و سه مطالعه داشته باشید، جمع این‌ها ده ساعت می‌شود. چهارده ساعت دیگر وقت اضافی در شبانه روز دارید که اقتضاء می‌کند برنامه‌ریزی خوبی داشته باشید تا شب به موقع بخوابید و از آن طرف، سحرخیزی داشته باشید و ورزش کنید و کارهای جنبی‌تان را بتوانید انجام دهید. اما در نظام جدید که آواری از دروس متعدد و عنوان‌های درسی مختلف برای طلبه ایجاد شده و هیچ توجیهی هم برای طلبه نداریم که شما باید به این جهات، این عناوین درسی را بخوانی، نتیجه‌اش احساس اجبار به گذراندن این دروس خواهد شد و اجبار به گذراندن این درس‌ها، در هر سال، او را بی‌رغبت می‌کند و وقتی به او فشار بیش از

نفس کنید، آیا خودتان، وقتی حالتان خوب نیست و کسالت شدیدی دارید، رغبت می‌کنید که به مسجد بروید و نماز جماعت بخوانید یا قرآن و نماز شب بخوانید؟ نه، چون وضعیت جسمی شما مانع است. اگر شرایط روحی را با شرایط جسمی مقایسه کنیم، به مراتب حال بد روحی مانعیت بیشتری ایجاد می‌کند. چنانچه ما بخواهیم در مورد ساکنان این مدرسه نظر بدهیم که رفتارهای معنوی آن‌ها کم‌رنگ شده است یا طلبه‌های آن از انس با خدا و معنویت فاصله گرفته‌اند، اول باید ببینیم که حال روحی‌شان چه‌طور است؟ اگر حال روحی‌شان خوب است و این کارها را نمی‌کنند، بله باید بگوییم که این‌ها از معنویت به دور هستند و ۱۸۰ درجه بر خلاف طلبگی‌شان دارند عمل می‌کنند؛ اما اگر رفتید با هریک از این‌ها صحبت کردید و دیدید که یک سری مشکلات و موانع دارد که نمی‌گذارد آن علاقه و عمق احساسات معنوی‌شان «ظهور» کند، نباید بگویید که این طلبه‌ها از خدا دور شده‌اند و معنویت‌شان کم شده است بلکه باید بگویید این‌ها به خاطر شرایط روحی فعلاً حالشان خوب نیست. نمی‌شود در مورد این افراد این قضاوت را کرد. هر جا که فضای حوزه از جهت روان‌شناختی، مانند افسردگی یا اضطراب یا وسواس یا مسائل جنسی، نامناسب باشد، نمی‌توانیم روی معنویت آن‌ها حساب باز کنیم و قضاوت کنیم. اما در مقابل، مدرسه‌ای که فضای روان‌شناختی‌اش خوب بوده و طلبه‌ها از جهت شناختی و انگیزشی آرام بوده‌اند و شرایط فراهم بوده، همین شرایط خوب منجر شده است که آن رفتارهای معنوی تقویت شود؛ مثلاً من به حوزه‌ای در شمال کشور رفتم که یکی از علما در آنجا بود. خوب در این حوزه، یک عالم با تجربه خودش را وقف طلبه‌ها کرده بود؛ نیازهای طلبه‌ها را پاسخ می‌داد؛ خودش به امور طلبه‌ها رسیدگی می‌کرد؛ طلبه‌ها هم به او به عنوان یک پدر نگاه می‌کردند و مشکلاتشان را با آن عالم در میان می‌گذاشتند؛ در نتیجه، می‌دیدند که اگر ملتزم به شرایط طلبگی باشند این فضای معنوی در انتظارشان است.

◀ (پرسش دوم) از منظر شما مهم‌ترین عوامل معنویت‌افزا و کانون‌های ضد معنویت در جامعه چه عواملی هستند؟ این عوامل در حوزه علمیه چه مواردی هستند؟

استاد: یکی از موضوعات مهم تناقض رفتاری و

طاقت وارد شود، به ناچار ممکن است رفتارهایی انجام دهد که در ظاهر دلالت بر این می‌کند که طلبه نیست. مثلاً فرض کنیم که این طلبه به خاطر تکرر کلاس‌ها تا قبل از ظهر دیگر توانی برای ادامه ندارد؛ وقتی به حجره می‌رود، با خود می‌گوید که پنج دقیقه استراحت کنم تا به نماز برسم؛ اما وقتی بلند می‌شود، می‌بیند که نماز جماعت هم تمام شده است. با چه وضعی بیرون می‌آید؟ با حالت ژولیده و اعصاب خرد! کسی که او را می‌بیند می‌گوید: «نماز جماعت را ول کرده و رفته خوابیده و الان بیدار شده است.» اما این تحلیل درست نیست. منشأ این اتفاق این است که من بیشتر از ظرفیتش از او کار کشیده‌ام و برای او تبیین نکرده‌ام که به چه دلیل باید این دروس را بگذرانی!

◀ پرسش سوم) نقش‌آفرینی مطلوب حوزه علمیه در عوامل مثبت و منفی در معنویت جامعه چه باید باشد؟

استاد: مهم‌ترین موضوع ایجاد شناخت است؛ یعنی برای من طلبه تبیین شود که تعریف کار معنوی در هر برهه‌ای چیست؟! اگر در یک زمانی تعریف کار معنوی این است که طلبه باید درس بخواند، پس پرداختن به کار جهادی غلط است و آن کار جهادی یک کار غیر تهذیبی می‌شود.

پس ما نباید به طلبه‌ای که در موقع درس، کار جهادی انجام می‌دهد بگوییم که این طلبه جهادگر است! مثل علمای قدیم که اگر طلبه در ایام درسی به زیارت می‌رفت، به او نمی‌گفتند زائر امام حسین (ع)، بلکه می‌گفتند که سفر معصیت رفته است و باید نمازش را کامل بخواند.

می‌فرمایند: «اللهم أعطني بصيرةً في ديني». اگر طلبه در دین بصیر نشود، مردم را گمراه می‌کند؛

چون نمی‌داند کاری که الآن باید انجام شود وظیفه است یا خیر! این فرد چون خودش به بصیرت نرسیده است، قاعدتاً دیگران را هم به رفتار غیر بصیرتی

می‌کشاند. حال بصیرت در دین به چه معناست؟ یعنی من بدانم که در هر زمانی وظیفه‌ام چیست؟ یعنی من در این ساعت از شبانه‌روز، وظیفه‌ام بازی کردن و ایجاد نشاط برای خودم است؛ مثلاً به فوتبال یا والیبال و یا هر چیزی که ایجاد نشاط واقعی می‌کند بروم. الآن اگر من به خودم فشار بیاورم، آسیب می‌بینم؛ پس نباید از خواب خودم بزنم و لازم است استراحت من به میزان کافی باشد. و بالعکس، اگر زیاد بخوابم کسل می‌شوم؛ پس باید بلند شوم و قرآن بخوانم یا درس را بخوانم. بصیرت یعنی این که طلبه بداند در هر زمانی چه کاری را باید انجام دهد؟! این آگاهی دادن به طلبه از موضوعات مهم است. بالاخره ممکن است یک طلبه با ناآگاهی وارد حوزه شود و نداند که چه فضای علمی را باید در پیش بگیرد.

یک مثال عرض کنم از تجربه‌های خودم:

من اوایلی که برای مشاوره به حوزه علمیه‌ای رفته بودم. یک طلبه‌ای آمد و گفت: «حاج آقا من چند وقت است که هر چه می‌خوانم نمی‌فهمم!» گفتم: «شرح حالی از خودت بده؛ چه طور بودی که الآن حالت این طور شده است؟»

گفت: «من درس عالی

بود. سرکلاس درس

را می‌فهمیدم.

اما الآن این‌طور

شده‌ام.» به او

گفتم: «

برایم



که کج رفت با خطاها و آسیب‌هایی در مسیر
تحصیل مواجه می‌شود که آرام‌آرام او را از طلبگی
دور خواهد ساخت.

تعریف کن که صبح تا شبت را چگونه می‌گذرانی
و چه کارهایی انجام داده‌ای که الآن این
طور شده‌ای؟» گفت: «من تقریباً
یک ساعت به اذان صبح بیدار
می‌شوم نماز شب می‌خوانم.
نماز شبم که تمام می‌شود،
زیارت عاشورا می‌خوانم.
بعد نافله صبح
می‌خوانم و در نماز
جماعت صبح حاضر
می‌شوم و بعد از آن،
صد صلوات و گویا
گفت که دعای ندبه را
هم هر روز می‌خوانم».
گفتم: «چه کسی به
تو گفته است که این
کارها را باید انجام دهی؟!»
گفت: «همه می‌گویند؛
مسئولین مدرسه می‌گویند
که اگر این کارها را انجام ندهی،
شیخ انصاری نمی‌شوی» گفتم: «چه
کسی گفته که تو باید شیخ انصاری شوی؟ آن
کسی که این حرف را زده است، چرا خودش شیخ
انصاری نشده است؟ تو باید خودت بشوی. شیخ
انصاری هم خودش شد. چرا علامه طباطبایی
نگفت که من باید آقای قاضی شوم؟!»
طلبه باید وظیفه خود را بداند. نگوییم که چون
شما قرار است که قله‌های علم را در آینده فتح
کنید، الآن که پایه اولی باید بروی زبان انگلیسی
بیاموزی. خوب این شخص می‌رود زبان انگلیسی
به خوبی فرا می‌گیرد، در حالی که صرف و نحو او
ضعیف است. همین شخص دارای چه شناختی
می‌شود؟ می‌گوید: «من که الآن پایه دو طلبگی
هستم هرچند صرف و نحو ضعیف است ولی
زبانم که خوب است، بهترین کار این است که
بروم به جایی که نیاز به مترجم زبان دارد و یا نیاز
به استاد زبان دارد؛ یعنی همان اول ریل‌گذاری
مناسبی برای طلبه نمی‌شود و کج می‌رود و وقتی



مسائل مردم، موضوع محوری طلبگی است!

✽ سخن نگاشت حجت الاسلام والمسلمین اسلامی در تاریخ ۲۳ آبان ۱۴۰۱، ایشان از اساتید و مدیران سابق حوزه علمیه مروی در دوران تولیت آیت الله مهدوی کنی بوده‌اند و هم‌اکنون استاد حوزه علمیه و عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (ع) هستند.

مقدمه: موضوع یک طلبه چیست؟ مردم. موضوع انبیاء چیست؟ مردم؛ یعنی روحانیت و طلبه، اصلاً خودش را جدای از مردم نمی‌داند. طلبه از مردم جدا نیست و نباید باشد. اگر طلبه بار خود را، از لحاظ علمی، بست و از لحاظ معنوی، معنویت و تقوای کامل و لازم را در خود به وجود آورد، چنانچه موضوعش مردم باشد موفق خواهد شد و مردم نیز، در اثر ارتباط با این شخص، خوب تربیت خواهند شد. یک فرمایشی را حضرت استاد ما آیت الله مهدوی کنی (ره) داشت که می‌فرمود: «اگر وارد یک روستا شدید و دیدید که در آن روستا به شما احترام می‌گذارند و سلام می‌کنند، بدانید که یک عالم ربانی در آنجا حضور داشته که مردم را آن‌طور تربیت کرده است و مردم خاطره خوبی از او دارند و اگر وارد جایی شدید که در آنجا با سنگ شما را زدند، باز احتمال دهید که یک روحانی بی‌تقوایی در آنجا بوده که بد رفتار کرده و خوب به وظایفش عمل نکرده و خاطره بدی از خود در ذهن مردم گذاشته است. امروز دیگر او نیست اما شما که شبیه او هستید و این لباس در تن شماست، خاطره او را زنده می‌کنید؛ لذا سنگ به شما می‌زنند».

راهم شنید. اگر آن حرف و اعتراض به حق است، مسئولین ما شجاعانه باید بگویند که حق با شماست و ما تلاش می‌کنیم که این حرف و خواسته شما را اجابت کنیم و البته اجابت این خواسته‌ها حتماً زمینه می‌خواهد. بعضی خواسته‌ها هستند که اصلاً زمینه ندارد و برای کشور این امکان فراهم نیست که بخواهد

◀ **(پرسش نخست) تحلیل شما از وضع کنونی معنویت در جامعه ایران چیست؟ و با چه ملاکی معنویت را ارزیابی می‌کنید؟**

استاد: نگاه من به‌طور کلی نگاه مثبتی است. اغلب مردم ما مردم مقیدی هستند، اسلام را دوست دارند، نظام را هم دوست دارند؛ اگر چه اعتراضاتی هم دارند و باید حرف و اعتراض مردم

ایجادش کند و باید همین را هم مسئولین ما به صورت مستدل به مردم بگویند و چنانچه نگویند، به نام روحانیت و حوزه تمام می شود؛ چرا که مردم می دانند که این نظام نظامی است که مؤسس آن و در رأس آن روحانیت است. هرچند تعداد روحانیتی که بر سر کار هستند و شغل و پستی دارند، در مقایسه با آدم هایی که روحانی نیستند، کمتر است، ولی آن فرد غیرروحانی هم که اشتباهی می کند، به نام ما نوشته می شود. اگر مردم سخن درست و اعتراض به حقی دارند، چرا این روحانی و طلبه زبان آن ها نباشد؟ و اگر حرف های مردم از زبان ما طلبه ها گفته شود، هم مردم ما را از جنس خودشان می دانند که حرف های دل آن ها را زده ایم و هم مسئولین باید توجه داشته باشند که این مردم هم از جنس خودشان هستند و اگر نصیحتی می کنند و تذکری می دهند، خدای نکرده این تذکرات از باب براندازی و مخالفت با نظام و این قبیل چیزها نیست! دوست آن کسی است که عیب را بگوید، اما خوب و درست بگوید، از روی اخلاص بگوید، واقعاً رشد طرف مقابل را ببیند؛ فرقی نمی کند این طرف مقابل ما یک فرد عامی باشد یا یک مسئول.

هویت: اگر بخواهیم فضای طلاب حوزه و دانشگاه در یک یا دو دهه قبل را با الان مقایسه کنیم، از نگاه حضرتعالی، فضای معنوی و اخلاقی امروز طلاب و دانشجویان نسبت به آن زمان ضعیف تر شده یا خیر؟ با توجه به اینکه شما ارتباط واقعی و نزدیک داشته اید نظرتان در این رابطه چیست؟ **استاد:** متأسفانه این اتفاق تا حدودی افتاده است اما طلبه های عزیزی که وارد این حوزه ها می شوند گرچه از خویشاوندان و دوستان هم انتقادهایی می شنوند؛ اما با همه این حرف ها حوزه را انتخاب می کنند. اگرچه تعداد طلاب کم است، اما در همین تعداد کم خوب ها می آیند. در همه اعصار این طور بوده است؛ از آن زمانی که حوزه های علمیه پا گرفته و تشکیل شده است مگر چند درصد جامعه آمده اند و طلبه شده اند؟ طلبگی ذوق و شوق و علاقه خاص خود را می طلبد؛ اما ملاحظه کنید که آن مقدار کم اثری گذاشته است که تا به امروز، بحمدالله، حفظ شده و پایدار مانده است.

کسانی که در مراسم اعتکاف شرکت می کنند اکثراً جوان هستند. همین عزیزان این مقدار گرایش به معنویت را از چه کسانی آموخته اند؟ غیر از علمای بزرگوار؟ تعداد علما و معتمین و مراجع تقلید ما، حتی در قیاس با کسانی که دکتری دارند، چند درصد جامعه هستند؟ مع الوصف، همین تعداد کم اثری می گذارد که می دانید و می بینید. پس ما هیچ وقت بحث کمیت را دلیل

بر این قرار ندهیم که چون آن طرف تعدادش بیشتر است، پس گرایش به آن طرف است و حق با آن هاست. خیر، انتخاب رشته های متفاوت و مختلف

به ذوق ها و سلیقه ها و البته بینش متفاوت افراد بازمی گردد. با توجه به همین تفاوت در سلیقه و بینش افراد، برخی احساس تکلیف شرعی هم می کنند و می گویند: «امروز دین برای اداره جامعه نیرو می خواهد؛ پس من باید به حوزه علمیه بروم و طلبه شوم و درس یاد بگیرم».

اما این که آیا معنویت کم شده است، مع الأسف تا حدودی این گونه است. اگر این افرادی را که چنین هستند در یک کفه ترازو قرار دهیم و آن افرادی را که واقعاً به لحاظ علمی و اخلاقی و معنویت روی خودشان کار کرده اند و زحمت کشیده اند در کفه دیگر ترازو بگذاریم، با توجه به اطلاعی که دارم و از نزدیک می بینم، مسلماً این طرف (اهل معنویت) و نشان سنگین تر است و دشمن نیز از همین می ترسد. چرا دشمن با ما می جنگد؟ و چرا هر روز در حال ترویج دروغ است؟ در همین هفته اول، شبکه های معاند ۴۲ هزار دروغ را جعل کردند. تکرار این دروغ ها در ذهن و روان کسانی که دنبال شنیدن این برنامه ها هستند اثر می گذارد و وقتی که این ها می آیند و از نزدیک با ما صحبت می کنند، می بینند که شنیده هایشان غیر از دیدنی هایشان است.

◀ (پرسش دوم) از منظر شما مهم ترین عوامل معنویت افزا و کانون های ضد معنویت در جامعه چه عواملی هستند؟

استاد: کار تربیتی، در کشور جمهوری اسلامی، در دست نهادهای مختلف است، اما این که سهم هر کدام چند درصد است، می توانم بگویم یک بخش از این تقصیر مربوط به ماست؛ کوتاهی های

« اگر مردم حرف درست و اعتراضی دارند چرا این روحانی و طلبه زبان آن ها نباشد؟ »

نباید این کار را انجام می‌داد. او آمد که انسان تربیت کند. فرمود: «بُعِثْتُ لِاتِّمَمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»؛ اما برای این که این «اتمام مکارم اخلاق» اتفاق بیافتد، حکومت تشکیل داد و در سایه این حکومت بود که کار تربیتی خود را شروع کرد. پس تشکیل حکومت لازم است.

بحث رسانه هم خیلی مهم است؛ به قدری اهمیت دارد که حضرت آقا فرمودند: «اگر من رهبر نبودم، مسئولیت و ریاست فضای مجازی را به عهده می‌گرفتم». بسیار مهم است؛ اما همه این‌ها ابزار است. یک روز فقط منبر بود و خطیب توانا بالای منبر می‌رفت و نصیحت می‌کرد و سخنرانی می‌کرد. بعدها رسانه هم اضافه شد و از ابزار روز هم استفاده کردند. فضای مجازی ما هم یک ابزار است و بستگی دارد که این ابزار در دست چه کسی باشد. اگر این ابزار در دست اهلش باشد، محتوای فضای مجازی محتوای خوبی است و خروجی خوبی خواهد داشت. اگر این ابزار در دست آدم‌های نااهل باشد، عاقبتش فضایی خواهد شد که ملاحظه می‌کنیم. بنابراین حوزه‌های علمیه باید از این ابزار استفاده کنند و مجهز باشد و باید استفاده از آن را بلد هم باشند و محتوای خوب تولید کنند.

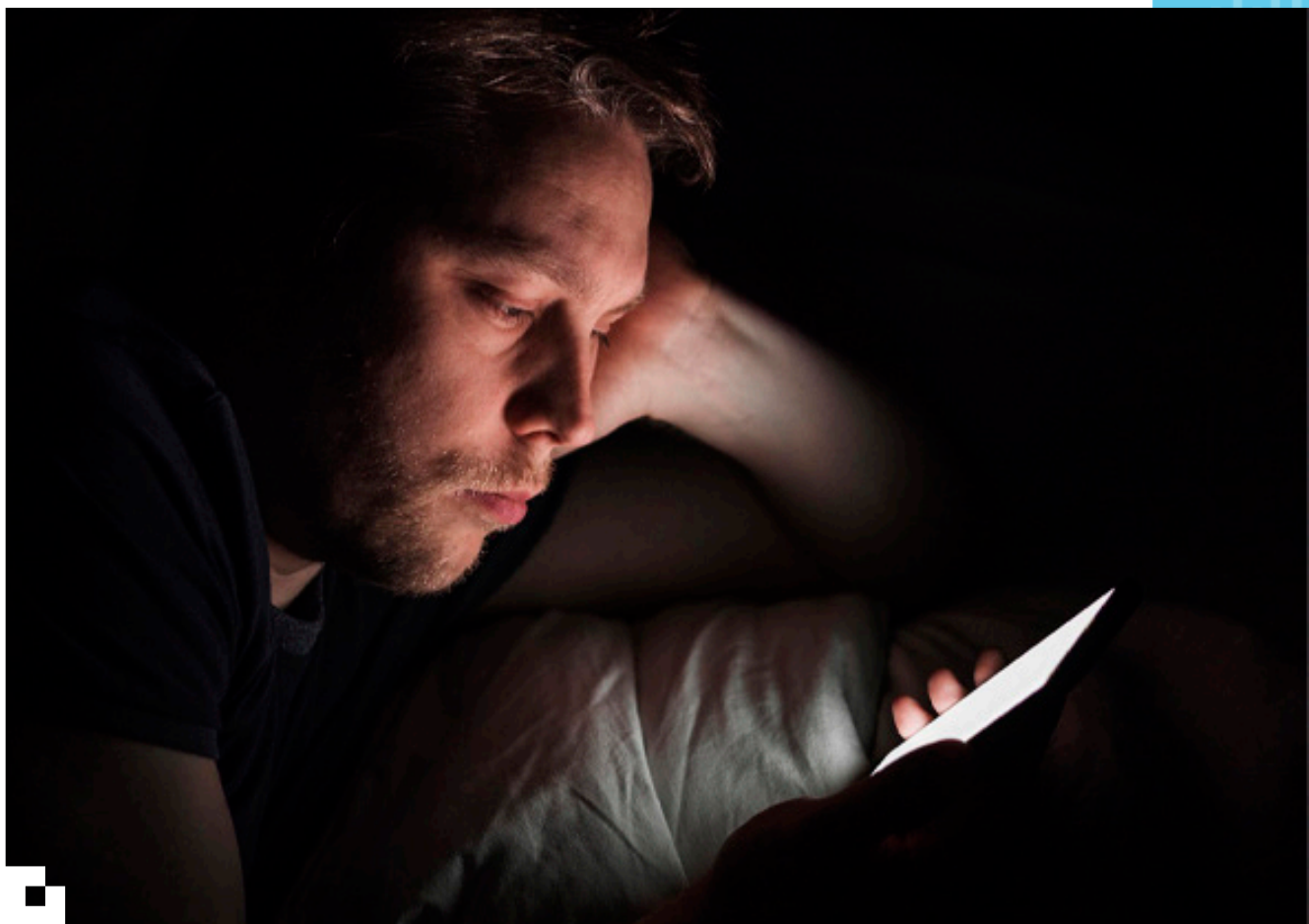
ما، بی‌حوصلگی‌های ما، احساس تکلیف شرعی نکردن‌های ما!

این که ما بگوییم حکومت ما حکومت جمهوری اسلامی است و سازمان تبلیغات دارد، پس وظیفه تبلیغ بر عهده آن‌هاست و آن‌ها باید دنبال کنند یا مثلاً بگوییم الآن «امر به معروف و نهی از منکر» رئیس دارد، پس آن‌ها باید این کار را انجام دهند، این منطق درستی نیست. چون آن افرادی هم که مسئولیتی را در اداره یا نهادی قبول می‌کنند گاهی متأسفانه تخصص این کار را ندارند؛ پس برگردیم به خودمان. من که در این لباس طلبگی هستم و می‌خواهم اسلام را تبلیغ کنم و موضوع من مردم هستند، چه کرده‌ام؟ به خودم چه نمره‌ای را می‌دهم؟ همه دوستان ما که هم لباس بنده هستند، ببینند این‌طور فکر کنند که من برای جوانان و مردم چه کرده‌ام؟ چه قدمی برداشته‌ام؟ اگر موضوع من مردم هستند، باید در غم و شادی آن‌ها شریک باشم، دردشان را بفهمم، در شادی آن‌ها شاد باشم، در غمشان غمناک باشم. اگر این‌طور شد، آن وقت چرا دنبال مقصر بگردیم؟ یک بخش از تقصیر این بوده که من طلبه معمم تکلیف شرعی خود را خوب انجام نداده‌ام و با جوانان و مردم جوش نخورده‌ام. اما از آن طرف هم دشمن از تبلیغ و دروغ‌هایش غافل نبوده

است. او شب را هم بیدار بوده است و برای کار کردن در شب هم نیرو گذاشته است و کارش تعطیل بردار نبوده است. آیا بنده و امثال بنده این‌طور بوده‌ایم؟ آن‌ها کارشان را بلد بوده‌اند و از ابزار تلقین هم خیلی استفاده کرده‌اند. آن قدر گفته‌اند که طرف به غلط قانع شده است.

◀ (پرسش سوم) نقش آفرینی مطلوب حوزه علمیه در عوامل مثبت و منفی در معنویت جامعه چه باید باشد؟

پیامبر گرامی اسلام به معنای واقعی حکومت تشکیل داد. اگر تشکیل حکومت امر بدی بود و نباید این کار اتفاق می‌افتاد، پیامبری که عقل کل است و مؤسس این دین است



📖 رسانه و تنهایی

نویسنده: علیرضا محمدزاده؛ طلبه حوزه علمیه مروی

آیا تا به حال در مورد افزایش آمار قتل در جامعه فکر کرده‌اید؟ در مورد فرار برخی دختران جوان از منزل چطور؟ «علت» رشد آمار این‌گونه آسیب‌های دل‌خراش اجتماعی چیست؟ از جمله مواردی که در تحلیل آسیب‌های اجتماعی کمتر به آن توجه می‌شود، بررسی علل و دلایل پیش‌آورنده آن آسیب‌ها است. اصطلاحاً به معلول‌ها توجه می‌شود اما نسبت به علت‌ها غفلت رخ می‌دهد. ممکن است مسئولین یا نهادهای ذی‌ربط، به شکل متوالی، آمارهایی از آسیب‌های اجتماعی نظیر قتل و... ارائه دهند اما عمدتاً سخنی از دلایل آن به میان نمی‌آید؛ این در حالی است که بررسی علل آن موجب کشف راهکارهای مناسب خواهد شد.

از طرفی امروزه غفلت به‌طور کلی و به‌خصوص، غفلت از دسیسه‌های شیطان مسئله‌ای پنهان اما گریبان‌گیر جامعه است. متأسفانه مشاهده

می‌شود که در موضوعات مختلف زندگی نسبت به وجود و اثرگذاری شیطان سهل‌انگاری می‌شود و این در حالی است که خداوند حکیم صراحتاً بارها و بارها در قرآن کریم به دشمنی و وجود شیطان هشدار داده است؛ «... أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ: شیطان را مپرستید زیرا وی دشمن آشکار شماست» [۱]

یکی از راه‌های مقابله با این دشمن مرموز شناخت او و راه‌های نفوذ اوست. اساساً دشمن‌شناسی یا شیطان‌شناسی مقوله‌ای است که با پیشرفت بشر و ابزارهای در دست آن دچار بسط و تکامل یا تغییر چهره می‌شود؛ ازاین‌رو، برای بررسی آن نیاز به راهنمایی منبع آگاه و عالم محیط است. چنین دانشی را که می‌توان در قرآن مجید یا کلام و متون اولیای الهی همچون نهج‌البلاغه و... جست و جو کرد. با بررسی اجمالی در این منابع می‌توان به یکی از عوامل اساسی و ایادی شیطان پی برد که در عصر کنونی ما نیز بسیار اثرگذار بوده است. حضرت علی، علیه السلام، در یکی از فرازهای خطبه ۱۲۷ نهج‌البلاغه می‌فرمایند: «فإن ید

الله مع الجماعة و إياكم و الفرقه فإن الشاذ من الناس للشيطان كما أن الشاذ من الغنم للذئب: دست خدا با جماعت است. از پراکندگی پرهیزید که انسان تنها بهره شیطان است؛ آن‌گونه که گوسفند تنها طعمه گرگ خواهد بود. «[۲] شاید تعابیر زیادی از این فراز خطبه شریف، در خصوص مسائل اجتماعی و سیاسی و حتی روابط بین‌الملل، عرضه شده باشد ولی در این یادداشت سعی شده نگاه متفاوت‌تری به فراز فوق صورت گیرد.

همان‌طور که از معنای این فراز برمی‌آید، واژه شاذ به معنای کنار رفته، نادر و کمیاب و تنهاست [۳] و تنهایی یکی از راه‌های نفوذ شیطان است. با بررسی مختصر پراکندگی جغرافیایی درون خانواده‌ها می‌توان خانواده را در سه حالت مطرح کرد:

۱) در گذشته، خانواده‌ها ساختاری دایره شکل داشتند؛ یعنی زیست آن‌ها طوری بود که همه دور هم بودند. مثلاً می‌توان این‌گونه زیست را در معماری سنتی و اصیل خانه‌های تاریخی متشکل از چند غرفه خانوادگی که همراه یکدیگر (دور تا دور حیات واحد) زندگی می‌کرده‌اند مشاهده کرد و یا تغذیه خانواده‌ها که حول یک سفره و هم‌زمان طی می‌شده است و یا نحوه معاشرت خویشاوندان با یکدیگر، نظیر شب‌های یلدا و... همه این موارد از زندگی به‌هم‌پیوسته و اصالت‌مندی اعضای خانواده حکایت می‌کند.

۲) بعدها به مرور زمان، این خانواده دایره‌شکل با باز شدن پای رسانه‌های ارتباط جمعی یک‌طرفه، نظیر تلویزیون و رادیو، به شکل نیم‌دایره «U» شد؛ یعنی یک طرف تلویزیون و یک طرف جمع خانواده! به تعبیر دیگر، خانواده‌ای که روزی به دور خود جمع می‌شدند از این پس به دور تلویزیون جمع می‌شوند. (خانواده به دور تلویزیون)

۳) اما متأسفانه امروزه - فارغ از دیگر جوانب مؤثر در سبک زندگی - با جولان برنامه‌های فضای مجازی و گوشی‌های هوشمند و فراگیری آن در خانواده‌ها، شاهد پراکندگی جغرافیایی «نقطه‌ای» افراد یک خانه هستیم. مشاهده شده که اعضای یک خانواده مشغول به فضای مجازی، در گوشه‌ای از خانه به تنهایی، در آن واحد با دریافت محتوایی شاد و یا غمگین می‌شوند و معاشرت و سخن گفتن آن‌ها با خویشان عمدتاً محدود و منحصر به فضای مجازی شده است!

امروز زیست آدمی تا چه حد به سمت تنهایی رفته است؟ شیطان تا چه حد توانسته با سوء بهره‌برداری بشر از ابزارهای نوین که ناشی از غفلت خود اوست در آن‌ها نفوذ کند؟ اخیراً در پژوهشی برآورد شده که در برخی جوامع، میانگین رابطه و مراوده اعضای یک خانواده در شبانه‌روز فقط ۲۰ دقیقه است! [۴] آیا این فاجعه نیست؟! زیست مدرن نهاد خانواده را به کجا می‌برد؟! البته، با تمام این اوصاف، هیچ‌کس منکر استفاده بهینه و مفید از رسانه نیست؛ اما امید می‌رود که در قوام بخشی به سبک زندگی سالم، همان اندازه که در خانواده به سبب خوراکی خانه اهمیت داده می‌شود، به تنظیم سبب رسانه نیز اهمیت داده شود.

بنابراین، تربیت و آموزش صحیح همراه با آسیب‌شناسی قوی می‌تواند نهاد اصیل خانواده را از تزلزل و مشکل حفظ کند. از این رو، اهمیت و ضرورت دشمن‌شناسی و رابطه آن با تنظیم سبب رسانه خانواده بیش از پیش به چشم می‌خورد. در پایان، به‌طور اجمالی می‌توان موارد زیر را نتیجه گرفت:

۱. شیوه بررسی آسیب‌های اجتماعی اجمالاً باید تکامل پیدا کند.
 ۲. غفلت از دلایل و منشأ آسیب‌های اجتماعی حل این آسیب‌ها را به تأخیر می‌اندازد.
 ۳. یکی از ابزارهای نفوذ شیطان «تنهایی» و به دنبال آن غفلت است. با وجود زمینه‌های مفید برای استفاده از رسانه، نداشتن دانش و سواد رسانه‌ای می‌تواند راهی برای تنهایی و نفوذ شیطان باشد که خود آن را فراهم کرده‌ایم.
- پس می‌توان نتیجه گرفت که برای بهره‌برداری درست از رسانه و جلوگیری از نفوذ شیطان، تربیت، دقت و برنامه‌ریزی در استفاده از رسانه‌ها، همراه با فراگیری سواد رسانه، راهکاری مناسب خواهد بود.

پی‌نوشت

۱. سوره یس، آیه ۶۰. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به: آیات ۳ سوره حج، ۱۹ سوره مجادله، ۲۱ سوره نور
۲. نهج‌البلاغه، تصحیح صبحی صالح، خطبه ۱۲۷
۳. دهخدا، لغت‌نامه، ذیل واژه شاذ
۴. عالی، مسعود، سخنرانی تلویزیونی عزاداری محرم ۱۴۰۰



ویرہ نامہ

حجاب





آیا عدم امنیت زنان دلیل پیدایش حجاب است؟

برگرفته از مجموعه آثار شهید مطهری، جلد ۱۹، اسلام و مسئله امنیت.

ریشه دیگری که برای به وجود آمدن پوشش ذکر کرده‌اند ناامنی است. در زمان‌های قدیم بی‌عدالتی و ناامنی بسیار بوده است. دست تجاوز زورمندان و قلدران به مال و ناموس مردم بی‌باکانه دراز بوده است. مردم اگر پول و ثروتی داشتند، ناچار بودند به‌صورت دافینه در زیر خاک پنهان کنند. علت مخفی ماندن گنج‌ها این است که صاحبان طلا و ثروت جرات نمی‌کردند که حتی بچه‌های خود را از پنهانگاه ثروت خود آگاه سازند؛ می‌ترسیدند که راز آن‌ها به وسیله بچه‌ها فاش شود و مورد تجاوز و گزند قلدران واقع شوند. بدین ترتیب، گاهی اتفاق می‌افتاد که پدر با مرگ ناگهانی از دنیا می‌رفت و فرصت نمی‌کرد اسرار خود را به فرزندش بسپارد. قهرا دارایی او در زیر خاک‌ها مدفون می‌ماند. جمله معروف «استر ذهبک و ذهابک و مذهبک: پول و مسافرت و عقیده خود را آشکار نکن.» یادگار آن زمان‌هاست.

عدم امنیت

همان‌طور که در مورد ثروت امنیت نبود، راجع به زن هم امنیت وجود نداشت. هر کس زن زیبایی داشت ناچار بود او را از نظر زورمندان مخفی نگه دارد، زیرا اگر آن‌ها اطلاع پیدا می‌کردند، او دیگر مالک زن خود نبود.

ایران دوره ساسانی ناظر جنایت‌ها و فجایع عجیبی در این زمینه بوده است. شاهزادگان و موبدان و حتی کدخداها و ارباب‌ها هرگاه از وجود زن زیبایی در یک خانه مطلع می‌شدند، به آن خانه می‌ریختند و زن را از خانه شوهرش بیرون می‌کشیدند. در آن موقع سخن از پوشش

و حجاب نبود، سخن از به اصطلاح قایم کردن و مخفی داشتن زن بود که احدی نفهمد. ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن قضایای شرم‌آوری در این باره از ایران قدیم نقل می‌کند. کنت گوینو در کتاب سه سال در ایران می‌گوید: «حجابی که هم‌اکنون در ایران است بیش از آن اندازه که مستند به اسلام باشد مستند به ایران قبل از اسلام است.» و می‌نویسد که در ایران قدیم مردم هیچ امنیتی در مورد زن‌ها نداشتند.

درباره انوشیروان - که به غلط او را «عادل» خوانده‌اند - نقل شده که زمانی یکی از سرهنگان ارتش او زنی زیبا داشت. انوشیروان به قصد

تجاوز به زن او در غیاب او به خانه‌اش رفت. زن جریان را برای شوهر خود نقل کرد. بیچاره شوهر دید زنش را که از دست داده سهل است، جاننش نیز در خطر است. فوراً زن خویش را طلاق گفت. وقتی انوشیروان مطلع شد که وی زنش را طلاق داده است، به او گفت: شنیدم یک بوستان بسیار زیبایی داشته‌ای و اخیراً آن را رها کرده‌ای، چرا؟ گفت: جای پای شیر در آن بوستان دیدم ترسیدم مرا بدرد. انوشیروان خندید و گفت دیگر آن شیر به آن بوستان نخواهد آمد.

نامنی فراگیر

این نامنی‌ها اختصاص به ایران و به زمان‌های قدیم نداشته است. داستان اذان نیمه‌شب که در داستان راستان آورده‌ایم نشان می‌دهد که چگونه مشابه این جریان‌ها، در دوران تسلط مردم ماوراءالنهر بر دستگاه خلافت بغداد، در بغداد هم رواج داشته است. در همین زمان‌های نزدیک خودمان، یکی از شاهزادگان در اصفهان از این‌گونه تجاوزها زیاد داشته است و مردم اصفهان قصه‌های زیادی از زمان حکومت او نقل می‌کنند.

بررسی

ما وجود نامنی‌ها و بی‌عدالتی‌های زمان گذشته و تأثیر آن‌ها را در مخفی کردن زن منکر نیستیم. مسلماً حجاب‌های افراطی و عقاید افراطی درباره پوشیدن زن معلول همین نوع جریان‌های تاریخی است. ولی باید ببینیم آیا فلسفه پوشش زن در اسلام همین امر بوده است؟

اولاً، این سخن درست نیست که در عصر ما امنیت کامل از نظر زن برقرار است. در همین دنیای صنعتی اروپا و آمریکا که به غلط آن را «دنیای متمدن» می‌نامیم، احیاناً آمارهای وحشت‌آوری از زنای به‌عنف می‌خوانیم، چه رسد به دنیای به اصطلاح نیمه متمدن و تمام وحشی. تا در جهان حکومت شهوت برقرار است هرگز امنیت ناموسی وجود نخواهد داشت. منتها شکل قضیه تفاوت می‌کند. یک وقت کسی مانند فلان خان و فلان قلدر مأمور مسلح می‌فرستد و زن کسی را از خانه‌اش بیرون می‌کشند، یک وقت دیگر زنی را در یک مجلس شب نشینی و در خلال رقص و دانس «قرعه» می‌زنند و او را از شوهر و فرزند آواره می‌کنند. این‌گونه حوادث و یا حوادثی از

قبیل ربودن زنان و دختران به وسیله تاکسی یا وسیله دیگر زیاد اتفاق می‌افتد و در روزنامه‌ها می‌خوانیم. در روزنامه اطلاعات مورخ ۴۷/۹/۶ تحت عنوان «زنان آمریکا در معرض خطر حملات جنسی» می‌نویسد:

«واشنگتن آسوشیتدپرس - سه پزشک محقق آمریکایی در گزارشی که برای دولت آمریکا تهیه کرده‌اند اعلام نموده‌اند که در میان ایالات آمریکا لوس آنجلس از لحاظ میزان «زنای به‌عنف» مقام اول را دارد و واشنگتن مقام سیزدهم را حائز است. البته این بدان معنی نیست که زنان و دختران در واشنگتن از حملات جنسی در امانند، اما امنیت آن‌ها از بسیاری از شهرهای بزرگ آمریکا بیشتر است. در هر صد هزار جمعیت لس آنجلس ۵۲ مورد زنای به‌عنف وجود دارد در حالی که در واشنگتن این رقم ۱۷/۷ می‌باشد. در نیویورک در مدت شش ماه ۳۰۰۰ شکایت از هتک ناموس به‌زور به اداره پلیس رسیده است. سن این عده شاکیان بین شش سال تا هشتاد و هشت سال بوده و قسمت اعظم شاکیان چهارده ساله بوده‌اند.» پس این ادعا که در عصر ما امنیت ناموسی کامل برقرار است و صاحبان نوامیس باید از این نظر خاطرشان جمع باشد یاوه‌ای بیش نیست.

ثانیاً فرض کنیم امنیت ناموسی کامل در جهان برقرار شده و تجاوز به‌عنف دیگر وجود ندارد و هر تجاوزی که به نوامیس مردم می‌شود از روی رضای طرفین است، ریشه نظر اسلام درباره پوشش چیست؟ آیا نظر اسلام به عدم امنیت بوده تا گفته شود اکنون که امنیت کامل برقرار شده دلیلی برای پوشش نیست؟

مسلماً علت دستور پوشش در اسلام عدم امنیت نبوده است. لااقل علت منحصر و اساسی عدم امنیت نبوده است، زیرا این امر نه در آثار اسلامی به عنوان علت پوشش معرفی شده است و نه چنین چیزی با تاریخ تطبیق می‌کند. در میان اعراب جاهلیت پوشش نبود و در عین حال امنیت فردی به واسطه زندگی خاص قبیله‌ای و بدوی وجود داشت؛ یعنی در همان وقت که در ایران نامنی فردی و تجاوز به ناموس به حد اعلی وجود داشت و پوشش هم بود، در عربستان این‌گونه تجاوز بین افراد قبائل وجود نداشت.

امنیتی که در زندگی قبیله‌ای وجود نداشت امنیت اجتماعی، یعنی امنیت گروهی، بود و این‌گونه عدم امنیت‌ها را پوشش نمی‌تواند چاره نماید. به این معنی که قبیله‌ای به قبیله دیگر شبیخون می‌زد. در این شبیخون‌ها که به وسیله قبیله بیگانه انجام می‌شد همه چیز دستخوش غارت می‌گردید، هم مرد اسیر می‌شد و هم زن، پوشش زن برای او امنیت نمی‌آورد.

زندگی اعراب جاهلیت با همه تفاوت عظیم و فاحشی که با زندگی صنعتی و ماشینی عصر ما داشته، از این جهت مانند عصر ما بوده؛ یعنی فحشا و زنا حتی در مورد زنان شوهردار فراوان بوده است. ولی، به خاطر یک نوع دموکراسی و نبودن حکومت استبدادی، کسی زن کسی را به زور از خانه اش بیرون نمی‌کشید. با این تفاوت که نوعی عدم امنیت فردی در زندگی ماشینی امروز هست که در آن عصر نبود. پوشش برای جلوگیری از تجاوز کسانی است که در یک جا زندگی می‌کنند.

برحسب خوی و عادت قبیله‌ای بین افراد یک قبیله، این جور تجاوزها وجود نداشته است. لهذا نمی‌توانیم بگوییم که اسلام صرفاً به خاطر برقرار ساختن امنیت دستور پوشش را وضع کرد.

فلسفه اساسی پوشش چیز دیگر است که توضیح خواهیم داد. در عین حال نمی‌خواهیم بگوییم که مسئله امنیت زن از گزند تجاوز مرد به هیچ وجه مورد توجه نبوده است. بعداً در آنجا که به تفسیر آیه «جلباب» می‌پردازیم خواهیم دید که قرآن کریم بدین اصل توجه داشته است. مدعی این موضوع نیز نیستیم که در عصر ما این فلسفه بی‌مورد است و امنیت کامل برای زن از ناحیه تجاوزات مردانه برقرار است. تجاوزات به عنف که در کشورهای به اصطلاح پیشرفته همه روزه رخ می‌دهد، در روزنامه‌های ما هم منعکس است.



تأثیر عوامل محیطی در بدحجابی و ارائه راهکارها

نویسنده: حسن امیریان؛ طلبه درس خارج حوزه علمیه مروی

جوگیری یا همان جوزدگی اصطلاحی است که زاییده گفتمان امروز جامعه است؛ به همین خاطر در فرهنگ‌نامه‌های زبان فارسی تعریفی از این اصطلاح یافت نمی‌شود. ولی از آنجاکه در محاورات جوانان این‌گونه تعبیرات رایج است، برای تعریف این اصطلاح به ناچار باید به عرف رجوع کنیم.

با نظر در عرف جامعه و اصطلاحات عامیانه و محاوره‌ای آنان، این‌گونه برداشت می‌شود که جوگیری یعنی اینکه «فرد تحت تأثیر شرایط محیطی بدون شناخت و تعقل، تصمیم آتی گرفته و رفتاری از خود نشان می‌دهد که در شرایط عادی از او بعید بود». به عبارت دیگر جوگیری یعنی اینکه فرد، تحت تأثیرات منفی محیط، اقدام به کارهایی کند که از نظر عقل و شرع و عرف پسندیده نیست. ذکر این نکته ضروری است که تأثیرپذیری از محیط هم می‌تواند بار مثبت داشته باشد و هم منفی. زیرا تأثیرات اجتماع بر رفتار، عقاید و احساسات فرد، همیشه بد نیست، به‌گونه‌ای که حتی در طول تاریخ باعث بقای جامعه انسانی شده است؛ مثل جهاد

حفظ حجاب و پوشش اسلامی از دستورات مهم دین اسلام است که در آیات متعددی از قرآن کریم بیان شده است. با این وجود، شاهد آن هستیم که در جامعه ایران برخی از زنان نسبت به این امر مهم بی‌توجه بوده و به سمت عدم رعایت حجاب شرعی (شل‌حجابی) گرایش پیدا کرده‌اند. عده‌ای دیگر نیز پا را فراتر گذاشته و به سمت بدحجابی پیش رفته‌اند؛ البته منظور از بدحجابی این است که فرد نوعی از پوشش به تن کند که به عرضه جنسی وی اشاره دارد و حس جنسی را در جامعه افزایش می‌دهد.

این گرایش از عواملی مانند عوامل محیطی (جوزدگی)، تربیت ناصحیح خانوادگی، رشد فمینیسم، شوهریابی و مدگرایی ناشی می‌شود و در این نوشتار سعی شده تا تأثیر عوامل محیطی یا همان جوزدگی بر بدحجابی مشخص شود. حال برای روشن شدن بحث و اینکه جو زدگی چگونه منجر به بدحجابی می‌شود، به تعریف جوزدگی، عوامل و تأثیرات آن می‌پردازیم.

سازندگی که جوانان در عرصه‌های سالم و خدمت به روستاها قدم در میدان رقابت می‌گذاشتند و امروز هم این کار به صورت اردوهای جهادی در حال انجام است. منتها زمان‌هایی ممکن است

تأثیرات جامعه جنبه منفی داشته باشد. واژه جوگیري معمولاً به این بخش منفی از موضوع اشاره می‌کند؛ مثل مسئله آشوب‌های خیابانی که بسیاری از جوانان و نوجوانان اسیر شرایط محیطی و جو موجود شده اقدام به برخی کارها کردند که در شرایط عادی هرگز دست به چنین کارهایی نمی‌زدند.

تأثیرپذیری فرد از شرایط و محیط اطراف معمولاً با دو هدف عاطفی و شناختی اتفاق می‌افتد. در هدف عاطفی، شخص می‌خواهد شبیه یک فرد هنجار که از طرف جامعه پذیرفته شده است، قلمداد شود؛ یعنی اگرچه او به درستی نظر خود و نادرستی نظر جمع اطمینان دارد، اما به عمد با جمع هم‌رنگی نشان می‌دهد تا تصویری منفی از خود در افراد ایجاد نکند. در این‌گونه افراد، هرچه اعتماد به نفس و عزت نفس کمتر باشد، امکان تأثیرپذیری بیشتر خواهد بود؛ به خاطر این‌که اینچنین شخصی می‌خواهد، از طریق هم‌نوایی با دیگران، نظرات مثبت آن‌ها را به سمت خود جلب کرده و پوششی بر ضعف‌های درونی خود بگذارد. این افراد نیاز شدید به تایید اجتماعی دارند و بیشتر رفتاری را از خود نشان می‌دهند که تصور می‌کنند دیگران از آن‌ها انتظار دارند. به‌طور کلی در نگاه این دسته از افراد اصالت با هم‌رنگ شدن با جماعت است.

گاهی اوقات هم تبعیت از جو جامعه همراه با انگیزه عاطفی نیست، بلکه دارای نوعی انگیزه شناختی است؛ به این معنا که شخص کثرت طرفداران یک رأی یا رفتار را دلیل حقانیت آن‌ها می‌داند؛ او فکر می‌کند که نظر جمع درست است و بر نظر او مقدم است. این‌گونه افراد وقتی با موقعیت مبهمی روبه‌رو می‌شوند، آمادگی زیادی برای تأثیرپذیری از اطلاعات رسیده در آن زمینه پیدا می‌کنند. به عنوان مثال، اگر شخصی در یک جمع با موضوع مورد بحث آشنا نباشد، به

«جوگیر شدن کورکورانه و پیروی بدون آگاهی از یک گروه، موجب انحراف و دچار شدن جامعه به انواع ناهنجاری‌های اجتماعی می‌شود.»

احتمال زیاد عقاید افراد دیگری که در آن جمع اظهار نظر می‌کنند را تایید می‌کند. این تبعیت محصول کوشش شخص برای حل مسائل و رسیدن به نتایجی در مورد محیط و شرایط است. جوگیر شدن کورکورانه و پیروی بدون آگاهی از یک گروه موجب انحراف و دچار شدن جامعه به انواع ناهنجاری‌های اجتماعی می‌شود. خطری که جامعه جوگیر را تهدید می‌کند، انحراف از مسیر حق است. خداوند متعال در آیه ۱۱۶ سوره مبارکه انعام می‌فرماید: «و اگر از بیشتر افراد روی زمین اطاعت کنی، تو را از راه خداوند منحرف و گمراه می‌کنند. زیرا آنان جز از گمان پیروی نمی‌کنند و آنان جز به حدس و گمان نمی‌پردازند.» طبق این آیه، اکثریتی که به جای حق در پی حدس و هوس باشند، قابل پیروی نیستند و جلب نظر آنان گاهی به قیمت نابودی و انحراف خود انسان تمام می‌شود. مصداق بارز برای این ادعا قوم بنی اسرائیل هستند. آن‌ها بعد از اینکه به کمک حضرت موسی علیه‌السلام از دریا عبور کرده و از دست فرعونیان نجات یافتند، تحت تأثیر جماعتی که بت پرست بودند، از پیامبرشان خواستند که برای آن‌ها نیز بتی مثل بت آن‌ها قرار دهد. حضرت موسی علیه‌السلام نیز آنان را جاهل خطاب کرده و سرانجام قوم بت پرست را نابودی عنوان کردند.

با توجه به توضیحات مذکور، افرادی که قرار است در جامعه به عنوان زنان و دختران امروزی نقش ایفا کنند، اگر کمبودهای عاطفی و شخصیتی داشته باشند و در هویت و شخصیت خود احساس کاستی کنند، به هنگام حضورشان در جامعه، به راحتی تحت تأثیر جو غالب قرار گرفته و به آن سمت گرایش پیدا می‌کنند. حال اگر شل‌حجایی یا بدحجایی به‌گونه‌ای در جامعه رخ نماید که جو غالب است، این افراد که دچار خلأهای عاطفی هستند و نتوانسته‌اند ویژگی‌های شخصیتی خود را رشد دهند و فاقد هرگونه فضیلت اخلاقی هستند، با نمایش زیبایی‌ها و جاذبه‌های طبیعی و ساختگی زنانه خود، سعی در جلب توجه دیگران می‌کنند تا به کمبودهای باطنی خود پاسخ دهند. در نتیجه، به سرعت جوگیر شده و رفتار خود را تغییر می‌دهند تا با ایجاد نوعی شخصیت‌پنداری و جلب کردن

نظرها، خلأهای خود را بپوشانند. با توجه به مطالب مذکور که بیان‌کننده علل و ریشه‌های جوگیر است، راهکار برون‌رفت از این مشکل و بهبود وضعیت فعلی و کاهش گرایش به بدحجابی، تا حدی قابل پیش‌بینی می‌شود:

تقویت اعتماد به نفس

یکی از مسائلی که میزان تأثیرپذیری از جو ایجاد شده را بالا می‌برد، پایین بودن اعتماد به نفس و عزت نفس است. افزایش اعتماد به نفس باعث می‌شود فرد به استعدادها و توانایی‌های خود ایمان داشته باشد؛ در نتیجه، نیازی به تایید و تشویق دیگران نخواهد داشت. اگر شخص به توانایی‌های فکری و مهارت‌های خود اعتماد داشته باشد، نه تنها دنباله‌روی کورکورانه را از زندگی خود حذف می‌کند، بلکه تلاش می‌کند تا با رفتار و اندیشه درست خود، آینه‌ای برای دیگران باشد.

افزایش آگاهی‌ها و دانسته‌ها به وسیله قوه عقل

میدان دادن به عقل سالم و تفکر صحیح راهکار دیگری است که مانع از تأثیرپذیری از اتفاقات ایجاد شده می‌شود. اگر شخص، قبل از انجام هر گونه رفتار ناشی از جو زدگی، به تحلیل موضوع پرداخته و وضعیت را تشخیص دهد، کمتر تحت نفوذ اجتماعی قرار می‌گیرد و در مقابل، هر چقدر فرد کمتر از عقل خودش بهره‌گیرد، بیشتر جوگیر می‌شود، زیرا اندیشه سالم، به‌طور معمول، رفتارهای ناهنجار و آسیب‌زایی مثل شل‌حجابی و بدحجابی را مورد تایید قرار نمی‌دهد؛ در نتیجه، فرد دچار رفتارهای جوگیرانه نمی‌شود. قرآن کریم به دفعات انسان‌ها را به استفاده از عقل دعوت کرده است و در این راستا، در آیات نورانی خود، کسانی را که از عقل استفاده نکرده و در نتیجه کافر شدند مورد مذمت قرار داده است.

نکته‌ای که نباید از آن غافل شد این است که علاوه بر خود نوجوانان و جوانان که بیشتر دچار جوگیری می‌شوند و راهکارهای توصیه شده می‌تواند در کاهش گرایش آن‌ها به تأثیرپذیری از جو محیطی کمک کند، افراد و گروه‌های مختلفی نیز در این زمینه وظایفی به عهده دارند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. مثل: خانواده‌ها، آموزش و پرورش، نشریات عمومی، صدا و سیما و مسئولین فضای مجازی.

نهادهای موثر در کنترل شرایط محیطی

۱. خانواده: نقش خانواده‌ها در این میان بسیار مهم و حیاتی است؛ زیرا بسیاری از اختلالات و نارسایی‌های شخصیتی خلقی و رفتاری ریشه در بی‌توجهی به نیاز عاطفی و کمبود شخصیت

دارد و خانواده، به عنوان اولین اجتماعی که فرد در آن قدم می‌گذارد، با دادن فرصت اظهار وجود و نظر به بچه‌هایشان و شرکت دادن آن‌ها در تصمیم‌گیری‌ها، شخصیت محکمی را در وجود آنان نهادینه می‌کنند و در صورتی که فرزند از این نظر سیراب گردد، جودگی‌های جامعه در زمینه بی‌حجابی کمتر می‌تواند در او تأثیری داشته باشد.

۲. آموزش و پرورش: نهاد دیگری که در این زمینه نقشی جدی دارد و به شدت بر آن تاکید می‌شود، آموزش و پرورش است. شواهد میدانی نشان می‌دهد که آموزش و پرورش بیشتر می‌خواهد با هیجانات و احساسات افراد را تربیت کند و کمتر آن‌ها را به سمت تحلیل‌گری و عقلانیت سوق می‌دهد؛ در صورتی که طبق فصل هفتم سند تحول بنیادین وزارت آموزش و پرورش که در مهرماه سال ۱۳۹۰ در شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب نهایی رسید، یکی از وظایفی که بر عهده شورای عالی آموزش و پرورش و همچنین وزارت آموزش و پرورش گذاشته شده پرورش تربیت یافتگانی است که دین اسلام را حق دانسته و آن را به عنوان نظام معیار می‌شناسند و به آن باور دارند. همچنین از توان تفکر، درک و کشف پدیده‌ها و رویدادها به عنوان آیات الهی و تجلی فاعلیت خداوند در خلقت و نیز دانش، بینش و مهارت‌ها و روحیه مواجهه علمی و خلاق با مسائل فردی و خانوادگی و اجتماعی برخوردارند و با درک مفاهیم اجتماعی و سیاسی و «احترام به قانون» و اندیشه‌ورزی در آن‌ها، شایستگی رویارویی مسئولانه و خردمندانه با تحولات اجتماعی و سیاسی را کسب می‌کنند.

۳. صدا و سیما: از آنجا که هنر، به لحاظ جذابیت، قابلیت بالایی در تأثیرگذاری دارد، سازمان صدا و سیما می‌تواند با استفاده از سازوکارهای هویتی، فرهنگی و اعتقادی به طرح، تدوین و تولید آثار هنری در سطح وسیع پرداخته و از این طریق، گفتمان اسلامی را، که همان گفتمان عقلانیت هست، در درون تمام ساختارهای اجتماعی منتشر کند.

۴. فضای مجازی: از آنجا که رسانه‌های اجتماعی، به دلیل فضای تعاملی و محاوره‌ای بودنشان، بر اعضای خود بسیار اثرگذارند و به گفته کارشناسان مدت‌هاست که نظارت صحیحی روی آن‌ها انجام نشده است، چنین شرایطی فضا را برای برخی افراد سودجو فراهم کرده تا با شایعه‌پراکنی، جو سازی کرده و روی جو ایجاد شده موج‌سواری کنند. پوشش، همسریابی، روابط دوستانه و فعالیت‌های سیاسی از جمله شاخص‌هایی هستند که تحت تأثیر این فضای مخرب، دچار مشکل و معضلاتی شده است.

از این رو به کارگیری روش‌ها و راهکارهای مختلف برای پیشگیری از نفوذ داده‌های مخرب و مضر و گزینش اطلاعات سالم در این شبکه‌ها امری ضروری است که مسئولین مربوطه باید در مورد آن چاره‌ای بیندیشند.

البته راهکارهای دیگری هم به نظر می‌رسد. منتها در این راهکارها نوک پیکان بیشتر به سمت خود جوانان و نوجوانان است؛ مثل:

۱. دوری از افراد جوگیر

از راهکارهای مهم در این زمینه دوری گزیدن از افرادی است که به دلایل مختلف شخصی، شخصیتی و مانند آن، دچار آفت همرنگی و جوزدگی هستند؛ زیرا معاشرت و همنشینی با این‌گونه افراد به تدریج انسان را در گرداب هیجان‌زدگی منفی غرق می‌کند. تأثیر همنشینی با دوستان به حدی است که طبق آیات قرآن، ستمگران در قیامت علت اصلی بدبختی خود را در رفاقت با دوستان ناباب می‌بینند و به شدت از آن تأسف می‌خورند.

۲. عوض کردن جمع

خیلی از افرادی که جوگیر می‌شوند، شاید خودشان بدانند که رفتارشان درست نیست، اما به خاطر حضور در جمع و به خاطر وجود دیگران، اسیر جو موجود می‌شوند؛ زیرا همیشه این جمع است که فشار روانی بر انسان وارد می‌کند، پس در حدّ توان باید جمعی را انتخاب کرد که دچار این اشتباهات نباشند. به عنوان مثال دوستانی را برگزید که اهل گناه و مدگرایی منفی و... نباشند. برای تایید این کلام، می‌توان به داستان اصحاب کهف اشاره کرد که قرآن کریم آن‌ها را، به دلیل دوری از جمع گناهکاران، جوانمرد خطاب کرده است.

پی‌نوشت

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْزَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الظِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوَازِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (نور/۳۷)

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (نور/۶۰)

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (احزاب/۳۳)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءُ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (احزاب/۵۹)

وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (انعام/۱۱۶)

وَ جَاوِزْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْنَاهُ عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكِفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (انعام/۱۳۸) إِنْ هَؤُلَاءِ مُتَّبَرُّوْنَ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (انعام/۱۳۹)

قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ (انبیاء/۶۷) أَفِي لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَقَلًا تَعْقِلُونَ (انبیاء/۶۷)

سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۹۰/۷/۵

يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (فرقان/۲۸) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (كهف/۱۳)





گذری بر انقلاب برهنگی

نویسنده: محمد قاسمی شادی؛ طلبه درس خارج حوزه علمیه مروی

در چندماهه اخیر، حوادثی در کشور رخ داد که منجر به برجسته شدن موضوع آزادی پوشش و ترویج شعار «زن، زندگی، آزادی» در کشور شد؛ اتفاقی که برخی، از روی توهم، از آن به انقلاب زنان یاد کردند! باید توجه داشت که آزادی الگوبرداری شده از جهان غرب، با توجه به آنچه که در غرب و حتی شرق امروزی در صده اخیر رخ داده، می تواند اتفاقات بدی را برای کشور، خصوصا برای خانواده، رقم بزند. خداوند در قرآن کریم می فرماید: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ: پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم.»^۱ قرآن در جای دیگر، هدف از بیان داستان ها و وقایع تاریخی را عبرت پذیری می داند: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِيَ الْأَلْبَابِ: در سرگذشت آنان درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود.»^۲ و در جایی دیگر حضرت علی (ع)، که خود قرآن ناطق است، با اشاره به برنامه عبرت آموزی قرآن چنین می فرماید: «تَذَبَّرُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ وَ اعْتَبِرُوا بِهِ فَإِنَّهُ أَبْلَغُ الْعِبَرِ.»^۳ نتیجه آنکه گذر تاریخی و دانستن تاریخ گذشتگان راه حل های جدیدی را برای مقابله با مشکلات فراروی ما می دهد. با توجه به این موضوع، ما در این یادداشت گذری کوتاه بر تاریخ برهنگی خواهیم کرد.

سرآغاز برهنگی اجتماعی

ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن می آورد:

«رنسانس یک دوره زمانی نبود؛ بلکه یک شیوه زندگی و تفکر بود که از طریق بازرگانی، جنگ، و اندیشه ها از ایتالیا به سراسر اروپا گسترش یافت.»^۴

این تغییرات بر اثر فشارهای حاکمیت وقت شکل گرفت و با توجه به گفته های ویل دورانت،

اروپا با شیوه ای جدید از زندگی و تفکر روبه رو شد که این رخداد فرهنگی را ما در آثار هنری همچون نقاشی، مجسمه سازی و ادبیات آن ها می توانیم ببینیم.

هرچند، بعد از رنسانس، مردم چندان رغبتی به تحولات رنسانس نشان ندادند، ولی بعد از انقلاب صنعتی که زنان، دوشادوش مردان، وارد عرصه کار شدند، رفته رفته برهنگی ها بیشتر شد.



اما با نکته جالبی در روزنامه جوان مواجه شدم که این طور می نویسد:

«پوشش زنان در قرن نوزدهم با توسعه تکنولوژی تغییر پیدا کرد. با صنعتی شدن در اواخر قرن نوزدهم، زنان نیروی کار خوبی به حساب می آمدند. با تأسیس کارخانه های جدید در اروپا و به خصوص در انگلستان و امریکای شمالی، زنان به عنوان نیروی کار ارزان قیمت، با دستمزدهایی کمتر از مردان، شروع به کار کردند و چون مردان حاضر نبودند زیر بار زور و بی عدالتی در جامعه بروند، پس در این مقطع زمانی زنان به هر سختی تن می دادند.

در این میان، خیلی از زنانی که در کارخانه های بافندگی و ریسندگی، رختشوی خانه ها و... کار می کردند و کارفرمایان توجهی به اوضاع وخیم جسمی آنان نداشتند، اغلب از بیماری سل جان خود را از دست می دادند. این در شرایطی بود که امکان دریافت حقوق از آنان سلب می شد. زنان برای سازگاری بیشتر و بالا رفتن بازدهی کاری شان تصمیم گرفتند پوشش خود را تغییر دهند.

رفته رفته، در اثنای شاغل شدن زنان در کارخانه ها، لباس هایشان سبک تر و جمع تر و کم تکه تر شد. پوشش قبلی زنان که شامل زیرلباس، دامن، بلوز بلند، پیشبند، روسری و گاهی اوقات شلوار بود به یک بلوز و شلوار کار تقلیل پیدا کرد.

این مسئله تا قبل از ایجاد سندیکاها و اتحادیه های کارگری بود که با تأسیس این سندیکاها و احزاب محافظه کار، در عصر ویکتوریا، شرکت های نفتی مهمی چون کمپانی هند شرقی، شرکت نفت برمه، رویال داچ شل و شرکت نفت ایران و انگلیس تأسیس یافت. جالب توجه است که زنان در این زمان دیگر نمی توانستند آن حجاب قدیم را رعایت کنند؛ زیرا قدرت کار از آنان گرفته می شد. زمانی که آنان در کارخانه کار می کردند باید یونیفرم با کلاه مخصوص می پوشیدند.»^۱

بنابراین، سرآغاز بی حجابی از دوران انقلاب صنعتی به نیت کسب سود بیشتر کلید خورد؛ چرا که طبیعتاً دستمزد زنان ارزان تر از دستمزد مردان بود و از طرفی جذابیت های زنانه موجب فروش بیشتر کالاها می شد. از نوشته های بالا مشخص گردید هدف از برهنگی و بی حجابی برای آزادی زنان نبود؛ بلکه شعار آزادی طعمه ای برای رسیدن

به اهداف مادی صنعتگران بود.

تهاجم هوشمندانه

زمانی که دشمنان بخواهند یک امر ضد ارزشی و ناهنجار همچون مقولۀ بی حجابی را به هنجار تبدیل کنند، برای اینکه پذیرش در بین مردم راحت تر شود، بایستی آن را آرام آرام به عنوان یک پدیده فرهنگی جا بیندازند؛ چون به طور ویژه، از طریق بی حجابی، راحت تر می توانند به کشورهای اسلامی ضربه بزنند. از دیرینه، یکی از نقاط قوت اقوام ایرانی خانواده بوده است که هدف از این بی حجابی نشانه رفتن خانواده و ازهم پاشیدن این بنیان مهم است. اگر در جامعه ای خانواده مورد لطمه قرار بگیرد، قطعاً آثار آن در کل جامعه قابل رؤیت است. پس یکی از بهترین ضربه هایی که دشمن می تواند به کشورمان وارد کند دقیقاً همین امر است. اما برخی مدعی هستند که در ایران قبل از اسلام، بانوان حجابی نداشتند که این موضوع را هم پاسخ خواهیم داد.

گذری بر حجاب قبل از اسلام

تاریخچه حجاب در ایران، مانند سایر تمدن های باستانی، تا هزاران سال قبل از میلاد مسیح قدمت دارد. حجاب در ایران، از دوران باستان، میان زنان رایج بوده است. تجلیات حجاب در آثار باستانی ایران تا حدی است که برخی از تاریخ نگاران مانند ویل دورانت معتقدند حجاب از ایران به کشورهای دیگر راه پیدا کرده است. استرابون در توصیف پوشیدگی ایرانیان می نویسد: ایرانیان اگر بخشی از بدنشان برهنه باشد، آن را بی شرمی می دانند و همیشه بلند لباس می پوشند.^۲

اکثراً تاریخ نویسان درباره پوشاک زنان پارسی سخنی به میان نیاورده و با سکوت از آن گذشته اند. این سکوت تاریخ نویسان درباره پوشاک زنان آن دوره یا به علت تماس نداشتن با آنان بر اثر نزاکت اخلاقی ایرانیان بوده که زنان در مجامع عمومی راه نداشتند یا به علت همانندی لباس آنان با لباس مردان پارسی که به تذکر این شباهت عادی و معمولی نیازی وجود نداشته است. از نقوش هخامنشی تصاویری به یادگار مانده که در آن زن های بومی پوشش های جالبی دارند؛ پیراهن ساده و بلند، دارای آستین پرچین و کوتاه، و از زانو به پایین، دامن شرابهایی تا به مچ آویزان است. در این نقوش، تصویری از زن

بومی ایران را نشان می‌دهد که از پهلوی بر اسب سوار شده و چادری مستطیل شکل بر روی سر و لباس خود افکنده است و در زیر آن یک پیراهن، دامن بلند و زیر آن نیز پیراهنی دیگر و بلندتر تا مچ پا نمایان است.^۱

آغاز حرکت هجومی بر علیه حجاب

اولین نشانه‌های کشف حجاب از دربار ناصرالدین شاه قاجار آغاز شد. مسافرت‌های شاه به اروپا و مشاهدات وی از وضعیت پوشش زنان اروپایی در انتقال فرهنگ آن دیار به کشور و در ابتدا، به دربار دارالخلافه تأثیر به سزایی داشت. به تدریج موضوع کشف حجاب، در قالب تجددخواهی، به محافل روشنفکری و اشعار شعرا نفوذ کرد و در مطبوعات منعکس شد. برای رسمیت یافتن کشف حجاب، قانون اتحاد شکل البسه و تبدیل کلاه در چهار ماده و هشت تبصره در جلسه ۶ دی ۱۳۰۷ و در سومین سال پادشاهی رضاخان، دوره هفتم قانون گذاری مجلس شورای ملی، به تصویب رسید. گرچه بسیاری از روحانیون از جمله مراجع، ائمه جمعه، مفتی‌های اهل سنت و ... از این مقررات مستثنی شدند، اما اجرای این قانون با مقاومت گسترده‌ای در تهران و چند شهر دیگر روبه‌رو شد و روحانیون نیز پیش‌تاز این مخالفت‌ها بودند. در این سال به دستور رضاخان زنان باید در برداشتن حجاب خود آزاد باشند و اگر فردی یا ملایی متعرض آنان شد، شهربانی باید از زنان بی‌حجاب حمایت کند. مجلس شورای ملی مجوز ورود هیأتی از سوی «جامعه ملل» را برای جلوگیری از آنچه که «تجاوز به حقوق زن در شرق» خوانده می‌شد را صادر کرد. تشکیل «کنگره زنان شرق» در تهران و دعوت زنان بی‌حجاب از سایر کشورها دیگر گام‌های رضاخان برای مبارزه با حجاب بانوان بود. در این کنگره، که به ریاست «شمس پهلوی» برگزار شد، از بی‌حجابی به عنوان مظهري از تمدن یاد شد و در مورد آن تبلیغات فراوان به عمل آمد.

حجاب بعد از انقلاب

پس از پیروزی انقلاب اسلامی پای‌بندی به ارزش‌های اسلامی و رعایت حجاب و عفاف جان تازه‌ای می‌گیرد؛ به گونه‌ای که ملت شاهد گرایش

تعداد زیادی از زنان کشور به سمت چادر هستند. بعد از گذشت کمتر از یک ماه از پیروزی انقلاب و حضور زنان بی‌حجاب در اداره‌ها و سازمان‌های مختلف، ناخشنودی انقلابیون از وضعیت موجود تشدید می‌شود. امام خمینی، با ابراز نارضایتی از این شرایط، اولین نطق تاریخی خود را درباره مسئله حجاب، در ۱۵ اسفند ۱۳۵۷، انجام داده و می‌فرماید: «در وزارت‌خانه‌های اسلامی نباید زن‌های لخت بیایند. زن‌ها بروند، اما باحجاب باشند. مانعی ندارد بروند و کار نکنند؛ لکن با حجاب شرعی باشند؛ با حفظ جهات شرعی باشند.»^۳

این نشان از آن داشت که بی‌حجابی بعد از انقلاب هم ادامه داشت. ولی با سرکار آمدن جمهوری اسلامی از سرعت بی‌حجابی یا بدحجابی به‌طور محسوسی کاسته شد؛ ولی بی‌حجابی قبل از انقلاب در افراد همچنان اثرگذار بود. این ناهنجاری به گونه‌ای بود که افراد سودجو و بلکه ضد انقلاب کارهایی را انجام می‌دادند که شاسیته یک فرد مسلمان نبود.

در ۱۳ تیر ۱۳۵۹، امام خمینی، در پاسخ استعلام در مورد تعرض عده‌ای از افراد ناآگاه و احياناً ضدانقلاب به بانوان بی‌حجاب، پیامی خطاب به ملت مسلمان ایران مبنی بر عدم تعرض به بانوان بی‌حجاب به این شرح صادر فرمودند: «ممکن است تعرض به زن‌ها در خیابان، کوچه و بازار، از ناحیه منحرفان و مخالفان انقلاب باشد؛ از این جهت، کسی حق تعرض ندارد و این‌گونه دخالت‌ها برای مسلمان‌ها حرام است و باید پلیس و کمیته‌ها از این‌گونه جریان‌ها جلوگیری کنند.»^۴

در سال‌های بعد، به دلیل حساسیت مردم و مسئولان، تا حد قابل توجهی، شرایط و فضای کشور به نفع حجاب تغییر می‌کند؛ اما از سال ۱۳۶۲ معضل بدحجابی جانشین بی‌حجابی می‌شود. بار دیگر افکار عمومی نسبت به موضوع حجاب تحریک و برخوردهایی میان مردم و افراد بدحجاب صورت می‌گیرد. به اعتقاد گروهی، در این مقطع، گروه‌های فمینیستی ایرانیان خارج از کشور تلاش زیادی کردند تا حوزه مباحث فرهنگی و رفتاری خود را به داخل کشور بکشانند. از سوی دیگر، برخی از زنان لائیک هم که به امید تغییر حکومت

منابع

قران کریم

۱. خمینی، روح الله، صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱ و ۲

۲. خوانساری، جمال الدین محمد، شرح غررالحکم ودررالحکم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۲۸۴، شماره ۴۴۹۳.

۳. سبالوس، رییس سابق سازمان ملی نمایندگان زنان در نیویورک: «در جامعه ی ما، زنان مجبور می شوند هر روز برای کسب تأیید مردان، در استانداردهای مضحک زیبایی اسیر شوند. ما یک "سطل زبانه آزادی" درست کردیم و هر چیزی را که فکر میکردیم محدودکننده زنان است در آن انداختیم... زنان! از فکرتان استفاده کنید نه از اندامتان!»

۴. غیبی، مهرآسا - تاریخ پوشاک اقوام ایرانی، هیرمند، بی جا، چاپ ۱۳۸۸، ۵۳ ش.

۵. مجله پیام زن بهمن ماه سال ۱۳۹۳ شماره ۲۷۵

۶. مجله دیدار آشنا تیر و مرداد ۱۳۸۸ شماره ۱۰۵ و ۱۰۶، ص ۳۲

۷. محمدی مهر، سید اسماعیل، چهارشنبه ۳ بهمن ۱۳۹۷ ساعت ۸:۳۷ - سایت خبری کبنا نیوز

۸. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام، تهران: اقبال: فرانکلین، ۱۳۳۷ ش.

۹. هاردینگ، سوزان اف: انقلاب جنسی زن ها را از قید "عفت" خلاص کرد، ولی مفهوم "قابل احترام بودن" نادیده گرفته شد. (فمینیسم داستان زندگی من نیست، الیزابت فاکس گنوز)

۱۰. <https://www.Javann.ir/003704>

روزنامه جوان، در تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۹۴

ایران در آینده نزدیک هم رنگ جماعت شده و صبرشان به سر رسیده بود به این گروه های فمینیستی لبیک گفتند و قرار بر آن شد که به هر طریق ممکن اعلام وجود کنند. اما جو انقلابی و مذهبی کشور و همچنین جنگ و دفاع مقدس فرصت بسط چنین مسائلی را به آنان نمی دهد. شور و اشتیاق دینی و انقلابی و احساس نیاز به وحدت در مقابل دشمن، حتی قبل از تصمیم قانونگذاران، زنان ایران را، مشتاقانه و یکپارچه، با انتخاب پوشش اسلامی، نه فقط برای انجام یک تکلیف الهی بلکه به عنوان پرچم دفاع از ارزش های اسلامی، به حمایت از فرزندان و شوهرانشان که در جبهه ها با خون خود از آن ارزشها پاسداری می کردند واداشت. هم بستگی

اجتماعی در دوران جنگ به حدی قوی

بود که تمامی تلاش های سکولارها را،

چه در داخل و چه در خارج از کشور،

ناکام گذاشت و تلاش نشریه های

خارجی برای کریه جلوه دادن چهره زن

ایرانی مسلمان را با شکست مواجه

ساخت.^۱

امروز، حرکت سیاسی- اجتماعی

با شعار «زن، زندگی، آزادی»، به

بهانه های مختلف از جمله آزادی

بی حد و مرز اجتماعی زن، در واقع

بخشی از عملیات ایزائی دشمن به

حساب می آید که در قالب آزادی

پوشش زن جلو آمده بودند ولی

غرض اصلی آنان تضعیف نظام

اسلامی بود.

با تمام فراز و نشیبی که در مورد

حجاب گفته شد، این مقوله آثار

فردی و اجتماعی را به همراه دارد

که ان شاء الله در شماره بعدی بیان

خواهد شد.

۱. مجله پیام زن بهمن ماه سال ۱۳۹۳ شماره ۲۷۵

از روش‌های معتبر فقهی، نادیده گرفته شده‌اند، اما اهمیت بحث حجاب و پرسش‌هایی که این خوانش‌های نو در میان مخاطبان خود ایجاد کرده است می‌طلبد که ابعاد مختلف حجاب بازخوانی شده، ادله آن مرور گردد.

مجموعه «حجاب‌پژوهی»، با هدف نقد چنین تفسیرهایی، در سه جلد به مسئله حجاب شرعی پرداخته است. که هر جلد آن شامل مقالات متعددی است که سیر موضوعی واحدی دارند. بخش اول، با عنوان پوشش زنان در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در هشت مقاله، به بررسی ابعاد گوناگون فرهنگ پوشش در دوره پیش از اسلام و صدر اسلام پرداخته است. جلد دوم، با عنوان پژوهش‌های فقهی حجاب، ادله‌های قرآنی و روایی حجاب شرعی و موضوعات مرتبط با آن را بررسی می‌کند. و اما جلد سوم این مجموعه با عنوان مروری بر مطالعات حجاب، اندیشه‌های اهل سنت، نواندیشان ایرانی، روشنفکران جهان عرب و فمینیسم اسلامی را در موضوع حجاب مرور می‌کند.



معرفی کتاب

گردآورنده: حسن امیریان

مجموعه حجاب‌پژوهی

ناشر: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان

با توجه به تغییراتی که در دو دهه اخیر در سبک پوشش بانوان اتفاق افتاده، شاهد مطالعاتی با خوانش نو در باب حجاب بوده‌ایم؛ این خوانش‌های نو از آیات و روایات می‌کوشد تصویر متفاوتی از حجاب ارائه کند.

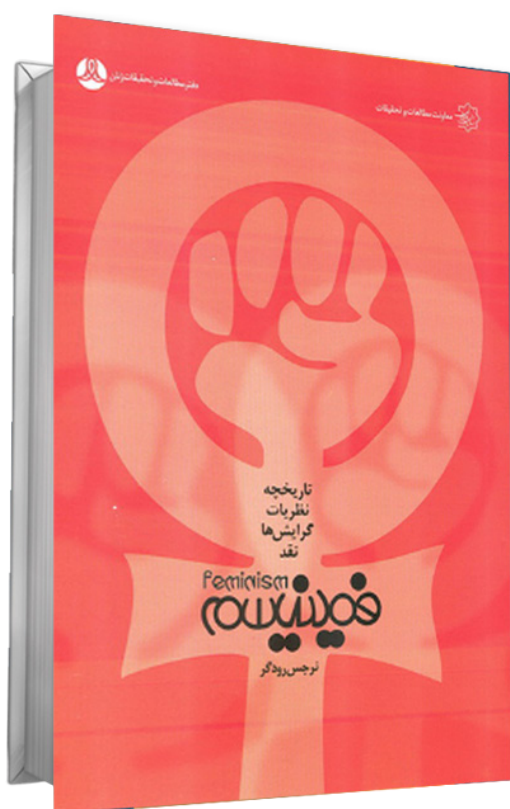
از آنجا که حجاب امری دینی تصور می‌شود، بدحجابی در جامعه اسلامی به صورت یک معضل اجتماعی جلوه می‌کند، در نتیجه زنان بدحجاب از دین‌داری خود ناخرسند شده و شکایت از این نهاد هویت دینی به دوری از دین‌داری می‌انجامد. در این دیدگاه اگر تفسیرهای نو از حجاب بتواند بار دینی آن را بکاهد، بدحجابی معضل نخواهد بود و مانند سایر امور اجتماعی به دگرگونی طبیعی خود ادامه می‌دهد.

اگرچه این خوانش‌های نو، به دلیل پیروی نکردن



زن، اوج‌گرایی و تکامل زن، عقل زن، پایگاه اجتماعی زن، زن؛ محور خانواده، خشونت نسبت به زن، روانشناسی اختلافی، بالاترین لذت‌ها، رسالت زن، مشورت و رایزنی با زنان، سالاری‌گری و جانب‌داری افزون بر حقوق.

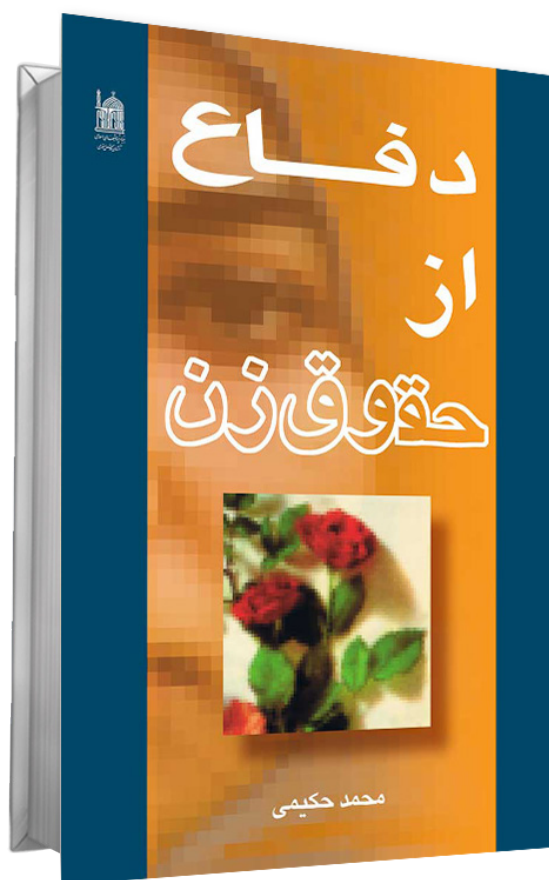
شایان ذکر است که کتاب دفاع از حقوق زن در دومین همایش کتب برگزیده حوزه، در سال ۱۳۷۹، عنوان برتر را دریافت کرد.



فمینیسم؛ تاریخچه، نظریات، گرایش‌ها و نقد
ناشر: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان

عصری که در آن زندگی می‌کنیم، زمانه دادوستد فرهنگی میان تمدن‌هاست که، با افزایش ابزارهای ارتباطی، این دادوستد سرعت بیشتری گرفته است.

در این مجال تأثیرپذیری فرهنگ‌ها و تمدن‌ها از یکدیگر در شرایط برابر صورت نمی‌گیرد. فرهنگ و تمدن مغرب‌زمین، به دلیل برخورداری از گفتمان سلطه و درانحصارداشتن ابزارهای تبلیغی و فرهنگی و اهرم‌های اقتصادی و سیاسی، نقش مهمی در مدیریت فرهنگ جهانی ایفا می‌کند؛ به‌گونه‌ای که ترویج فرهنگ و آموزه‌های غربی در



دفاع از حقوق زن
ناشر: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی

بزرگترین نوع تکامل انسانی و رسیدن به استقلال راستین در پرتو شناخت و درک اصالت هویت خویش امکان‌پذیر است. موضوع زن، به عنوان بدنه‌ای از جامعه انسانی، به همان اندازه قابل بررسی و شناخت است که انسان شایسته شناخت و بررسی است. بنابراین، مطالعه در احوال زن و بررسی ابعاد هستی این بخش از جامعه انسانی گامی در راستای انسان‌شناسی عمومی است.

کتاب «دفاع از حقوق زن»، نوشته محمد حکیمی، به نظریات مکاتب مختلف درباره زن و برتری نگرش اسلام بر دیگر مکاتب پرداخته است. این کتاب، با توجه به طرح اصول فمینیسم غربی در برخی کتب و نشریات کشور، می‌کوشد تا با بهره‌گیری از آیات قرآنی و تعالیم حدیثی برتری نگرش اسلام را آشکار سازد.

این اثر دوازده بخش دارد که عبارت‌اند از: آفرینش



📖 درآمدی بر مبانی و روش‌های روان‌شناختی- تربیتی
عفاف و حجاب پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

از مهم‌ترین شاخص‌های یک فرهنگ سالم، زنده و پویا، رشد اخلاقی و پاسداشت ارزش‌ها و هنجارهای دینی- اجتماعی است. و از جمله این حوزه‌های ارزشی عفاف و حیاست که متأسفانه امروزه شاهد تزلزل این نظام هنجاری در ابعاد مختلف هستیم و مسائلی مانند انقلاب در الگوی ارتباطی میان‌فردی در جوامع مدرن، حضور گسترده زنان در محافل اجتماعی، پدیده جهانی مد و طراحی لباس، ظهور پدیده پر قدرت شبکه‌های اجتماعی و... در تسریع و تسهیل این هنجارشکنی نقش اساسی داشته‌اند.

بی‌تردید تلاش برای حفظ نظام هنجاری، بدون توجه به ابعاد توصیفی و روان‌شناختی مسئله، تلاشی بی‌ثمر خواهد بود؛ آن‌چنان‌که شاید بتوان ریشه بخشی از نابسامانی کنونی و تزلزل نظام هنجاری را در کم‌توجهی به ابعاد روان‌شناختی و جامعه‌شناختی مسئله دانست.

کتاب «درآمدی بر مبانی و روش‌های روان‌شناختی-

میان سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها از صورت تبادل فرهنگی خارج و در قالب تهاجم فرهنگی جلوه‌گر شده است.

آموزه‌های فرهنگی تمدن غرب که کشورهای دیگر را نشانه رفته است، به دو بخش تقسیم می‌شود: نخست آموزه‌هایی که مقتضای ذات مدرنیته و تمدن غربی است؛ بنیان‌های تفکر غرب جدید همچون لیبرالیسم، دموکراسی و سرمایه‌داری در این دسته قرار دارند. دسته دوم، آموزه‌هایی هستند که از نتایج ناخواسته تمدن غربی محسوب می‌شوند؛ از جمله مکاتب مارکسیسم و فمینیسم که در اعتراض به طرد و به حاشیه راندن بخش‌هایی از جامعه غربی شکل گرفتند و بیانگر ناخرسندی‌های اجتماعی از حاکمیت تفکر مدرنیته بودند. این جنبش‌ها اگرچه در اعتراض به مدرنیته شکل گرفتند، اما به تدریج در کلیت جامعه مدرن غربی حل و هضم شدند.

کتاب «فمینیسم؛ تاریخچه، نظریات، گرایش‌ها و نقد» تحلیلی تاریخی از مقوله فمینیسم است که می‌کوشد، با ارائه گزارشی اجمالی از تاریخ و گرایش‌های فمینیستی و بیان مهم‌ترین آموزه‌های این مکتب، به نقدی اجمالی از این جنبش بپردازد.



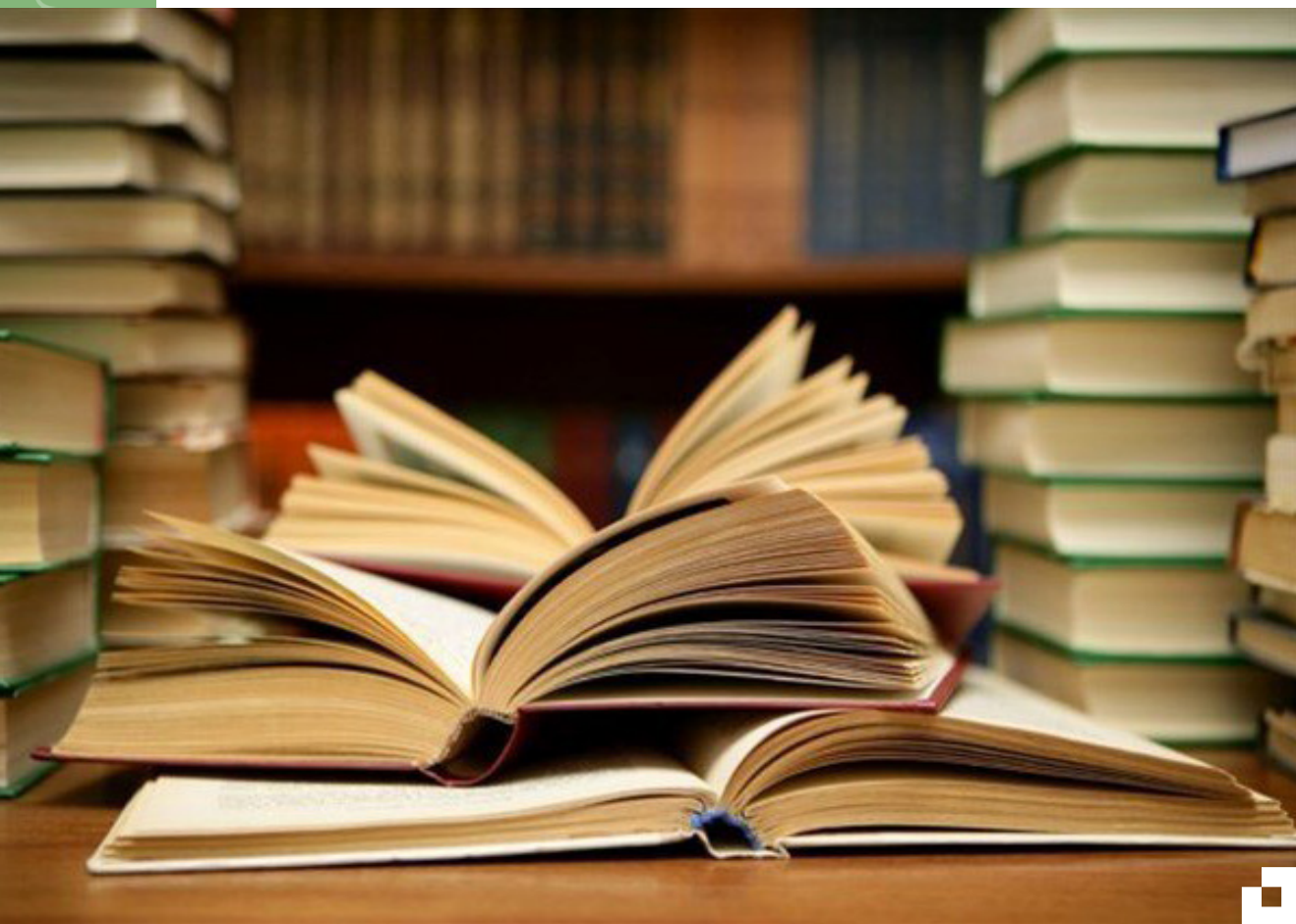
تربیتی عفاف و حجاب»، برای حفظ نظام هنجاری دینی در امر جنسی و با لحاظ تحلیل‌های روان‌شناختی این حوزه، در هفت فصل برنامه‌هایی را برای تربیت نسلی عفیف معرفی می‌کند.

تبیین موضوع، ضرورت، اهداف و روش تحقیق این کتاب، مبانی روان‌شناختی عفاف و حجاب، نگاه فقه اسلامی به ابعاد عفاف، آسیب‌شناسی روش‌های ترویج عفاف و حجاب در ایران، شرایط لازم برای درونی‌سازی عفاف و حجاب، روش‌های تربیتی برای درونی‌سازی عفاف و حجاب و روش‌های آموزش عفاف و حجاب، از سرفصل‌های این کتاب می‌باشد.



مقالات





عناصر تدوین کتاب درسی در حوزه علمیه

حجت الاسلام احمد قاری؛ استاد حوزه علمیه مروی

چکیده

نقش اصلی خود، ارزیابی نماید و کاستی‌ها به کمترین حد برسد و در نتیجه، تولید متن درسی به‌طور کامل و صحیح انجام شود و موفقیت‌های آموزشی را به حداکثر خود رسانده و هدررفت هزینه‌های مجموعه آموزشی به حداقل برسد و موجب بالندگی مجموعه آموزشی گردد.

واژگان کلیدی: وضعیت شناسی، وضعیت شناسی کتب صرفی، محتوی، ساختار، معیار تالیف

مقدمه

کتاب درسی، در بررسی و تحلیل نظام‌مند فرآیند تعلّم، به عنوان یک زیرنظام برجسته، محتوای آموزشی پیش‌بینی شده را در بهترین شکل عرضه می‌نماید. این عنصر تکیه‌گاه معلّم و متعلّم جهت یادگیری اثربخش است. بدیهی است متن درسی باید به‌طور کامل در راستای «اهداف

بی‌تردید کتاب درسی یکی از مهم‌ترین ارکان نظام آموزشی است؛ ازاین‌رو، برخی صاحب‌نظران آن را «قلب برنامه‌های درسی» می‌نامند. شایسته است این عنصر به بالاترین درجه اثرگذاری خود در مجموعه آموزشی برسد. این عامل، به عنوان یک منبع و مرجع رسمی یادگیری از طریق محتوای آموزشی اثربخش، موجب «انسجام و هدایت» عوامل آموزشی و تسهیل جریان «یاددهی-یادگیری» می‌گردد. اما کتاب درسی علم صرف در حوزه علمیه به کمال به‌کارگیری عناصر تدوین کتاب درسی نایل نشده است. ازاین‌رو، تحقیق حاضر با روش «توصیفی-تحلیلی-انتقادی» درصدد پاسخگویی به این سوال است که مهم‌ترین عناصر ساختاری و محتوایی کتب صرفی چیست؟ تا موفقیت این متون را، در ایفای

«تحلیل محتوای درسی»
بر مطالعه و تحلیل اثرات
ساختار و محتوای درسی
بر مقدار تحقق اهداف
اساسی «شناختی، عاطفی
و مهارتی» تاکید دارد.

آموزشی» تدوین گردد. تحقق اهداف آموزشی مستلزم حضور عوامل ذیل الذکر است که در این میان می‌توان از کتاب درسی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین

عوامل یادگیری رسمی، یاد کرد.

متن درسی باید دربردارنده تمام عناصر استاندارد تدوین کتب درسی باشد تا در انجام وظیفه خود، یعنی پویایی و شکوفایی علمی متعلمین، به بالاترین موفقیت برسد. عناصر مزبور، تحت عنوان «عناصر ساختاری و محتوایی» تدوین کتب درسی، در بخش دوم و سوم این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است.

باید گفت با اینکه در حوزه علمیه زحمات زیادی جهت پویایی و بالندگی محتوای آموزشی کشیده شده است، ولی باید اذعان داشت، متأسفانه، نظام آموزشی حوزه و به‌طور خاص نظام ادبیات عربی عنایت چندانی به بهینه‌کردن متون آموزشی ندارد؛ غافل از اینکه از دست دادن هر یک از عناصر ضروری و ترجیهی، در ساختار و محتوای متن درس، ضریبی منفی در سیر علمی متعلم ایجاد می‌نماید. مخصوصاً اینکه مدت تحصیل و درس خواندن در حوزه ۵ سال یا ۱۰ سال یا ۲۰ سال نیست، بلکه تمام عمر طلبه است که با به‌کارگیری این مقدمات علمی (ادبیات - صرف) سر و کار دارد. پس شایسته است به کمترین نقص‌ها و کاستی در سیستم آموزشی و مخصوصاً متون آموزشی ادبی راضی نبود و در پی رفع آن برآییم.

کتاب درسی سومین عنصر از عناصر «نظام آموزشی» می‌باشد. نظام آموزشی دربردارنده ارکان «اهداف آموزشی، متعلم، کتاب درسی، معلم، روش تدریس و ارزیابی» است.

از آنجایی که در فرایند آموزش، علاوه بر عوامل گوناگون، «کتاب درسی» نقش و جایگاه ویژه‌ای دارد، تحلیل و بررسی محتوای کتاب درسی به تصمیم‌سازان، دست‌اندرکاران و برنامه‌ریزان کمک می‌نماید تا در هنگام تدوین تصمیمات صحیحی اتخاذ نمایند تا مقدار موفقیت‌های آموزشی را به حداکثر رسانده و میزان نقایص و کاستی‌ها را به حداقل رسانند که موجب بالندگی سیستم آموزشی شود. چراکه غیبت هر

یک از عناصر ضروری سبب دور شدن از اهداف آموزشی می‌شود و این امر اگرچه نسبت به یک متعلم اندک به نظر می‌رسد، لکن نسبت به تمام متعلمین و آن هم در طول دوره تدریس رقم بزرگی می‌شود که هرگز قابل اغماض نیست و نباید به بهانه «ضروری نبودن» یا «کم‌اهمیت بودن» از آن عناصر صرف‌نظر کرد.

تحلیل محتوای درسی یک شیوه پژوهشی دقیق و عمیق است که از طریق تجزیه و تحلیل متون به تعیین تعداد مفاهیم و واژه‌های درون متن می‌پردازد تا ارتباط بین مفاهیم، معانی، تاکیدات و دلالت‌ها را مشخص نماید و نتیجه آن روشن شدن نقاط قوت و ضعف کتب درسی است.

تحلیل محتوای درسی بر مطالعه و تحلیل اثرات ساختار و محتوای درسی بر مقدار تحقق اهداف اساسی «شناختی، عاطفی و مهارتی» تاکید دارد. اهداف آموزشی و پرورشی، بر اساس اصول کلی رشد همه‌جانبه متعلمین و تأمین نیازهای علمی جامعه و به‌طور کلی دستیابی به انسان مطلوب، مجموعه‌ای از اهداف علمی و مهارتی را تعیین نموده است. محتوای درسی، در حقیقت، پل ارتباط‌دهنده این اهداف با نیازهای واقعی است و وظیفه فراهم‌سازی فرصت‌های یادگیری و رشد متعلمین در هر یک از حوزه‌های فوق را بر عهده دارد. لذا مطالعه و تعیین میزان موفقیت برنامه درسی در نیل به اهداف خود از مهم‌ترین دغدغه‌های تحلیل‌گران متون درسی است.

در این رساله از روش توصیفی - تحلیلی - انتقادی و صرفاً با استناد به منابع کتابخانه‌ای استفاده شده است. هدف کلی از تحلیل ساختار کتاب‌های صرفی و محتوای آن‌ها شناخت تأثیر این ابعاد بر فرآیند «یاددهی - یادگیری محتوای آموزشی و مشخص نمودن نقاط قوت و ضعف جنبه‌های ظاهری و محتوایی کتاب‌های صرفی است.» که در نتیجه «به سمت رفع نقایص کتب درسی و یا به سمت تألیف ثمربخش پیش روند.» بیان نقاط ضعف و قوت کتب صرفی حوزوی جهت بالنده‌تر نمودن امر تحصیل این علم و جلوگیری از اتلاف وقت، به‌وسیله نیل به استانداردهای تألیف متون آموزشی، می‌باشد که تبعاً کارآمدتر کردن آموزش از حیث کاربرد در منابع ادبی (قرآن، روایات و...) را به همراه دارد. با استفاده از این روش محاسن و معایبی را می‌توان دید که به آسانی قابل مشاهده نبودند. «البته هدف از ارزشیابی



کتاب درسی تنها جستجو کردن معایب نیست، بلکه علاوه بر آن بررسی جایگاه کتاب است تا از این رهگذر بتوان به این نکته پی برد که آیا کتاب درسی اهداف مورد نظر را تامین می‌کند یا نه.»

اهداف و فواید این تحقیق شامل محورهای زیر می‌باشد:

۱. نیل به استانداردهای تالیف متن آموزشی صرفی
۲. ارتقاء نظام آموزشی ادبیات در حوزه علمیه
۳. ایجاد تناسب حداکثری متن آموزشی با سطح علمی متعلمین

پیشینه

اگرچه در خصوص تحلیل محتوای کتب درسی، در بعضی از سطوح آموزش و پرورش کشور، به صورت عمومی، مباحثی نه چندان فراگیر و کامل به رشته تحریر در آمده است و کسانی راه نقد کتب درسی را در غیر حوزه علمیه طی کرده‌اند، اما در کتب ادبی حوزوی حتی حرکت ناقصی هم یافت نشده است. در عرصه غیر کتب ادبی، مثل کتب فقهی، می‌توان به «بررسی محتوایی درسی سطح یک حوزه علمیه و ارائه ویژگی‌های مطلوب آن بر اساس نظریه شرح و بسط»، نوشته سیدجواد قنذیلی، محمود مهرمحمدی و هاشم فردانش، به نقل از سایت مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی اشاره نمود.

با آنکه در حوزه‌های علمیه نیز، مانند دیگر نهادهای آموزشی، کتاب درسی از دیرباز مورد استفاده قرار گرفته است و همه مسئولین ذی‌ربط به آن آگاهی دارند، اما مع‌الاسف تألیف و تولید کتاب‌های درسی از قاعده ویژه‌ای برخوردار نبوده است. همچنین، بعد از گذشت سال‌ها تدریس کتب صرفی در حوزه، قواعدی برای تألیف یا اقتباس آن تدوین نشده است. از این رو، تألیف کتاب یا نوشتاری تحقیقی که بتواند راهنمای تعریف این نوع کتب یا متون آموزشی، مخصوصاً علم صرف، باشد ضروری می‌نمود. نوشتاری که پیش رو دارید بر اساس «بیان ضرورت‌ها و کاستی‌های» موجود در تألیف کتاب صرف مدوّن شده است.

یافتن راهی برای وصول به اهداف آموزشی ادبیات عربی و «جلوگیری از اتلاف وقت و راحتی مطالعه، تمرکز حواس، درک کامل و صحیح مطلب، گسترش حیطه عاطفی و احساس تیزهوشی» در تعلیم و تعلّم این علم از بدیهی‌ترین اهداف نظام آموزشی حوزه علمیه می‌باشد. ولی متأسفانه

باید گفت درصد زیادی از طلاب علوم دینی که وارد تحصیل ادبیات عربی می‌شوند به اهداف آموزشی مورد نظر نایل نمی‌شوند و تمام آن چیزی که از تحصیل ادبیات نصیبشان می‌شود موفقیت نسبی در امتحانات پایان سال است که تناسب چندان با اهداف آموزشی ندارد. البته تعدادی از متعلمین توانسته‌اند این علم را به همین منوال و رویه تحصیل کنند؛ ولی باید گفت مطمئناً این افراد نیز مقدار زیادی از وقت خود را تلف کرده‌اند و ناچار برنامه‌های نه چندان فنی و مناسبی را پی گرفته‌اند.

عنصر ضروری دیگر جلوگیری از «نفرت عاطفی» نسبت به ادبیات است. با بررسی‌های انجام شده، به این مطلب پی بردیم که بسیاری از طلاب نه تنها علاقه‌ای به ادبیات عربی ندارند، بلکه دچار نفرت عاطفی نیز شده‌اند و حتی گاهی ضرورت کسب این علم را نیز انکار می‌کنند که بعید نیست سهم زیادی از این معضلات معلول نبود نظام تدوین کتب درسی باشد و در جای خود بیان خواهد شد که گسترش «حیطه عاطفی» نسبت به یک درس از عوامل مهم «یادگیری» می‌باشد که از دست دادن آن ضربه بزرگی به نظام کسب علم می‌زند.

(۱) معیارهای ساختاری کتب صرفی

ارزیابی کتب درسی به دو دسته کلی «ارزیابی خواننده محور» و «ارزیابی متخصص محور» تقسیم می‌شود که هر یک ارزش خود را دارد و نمی‌تواند جای دیگری را بگیرد. نویسنده به نوع دوم آن پرداخته است.

معیارهای مزبور همان معیارهایی هستند که در تمام کتب درسی باید لحاظ شود و به عبارت دیگر عناصر مشترک بین تمام کتب درسی می‌باشد. با بررسی «معیارهای ارزشیابی» در کتب مربوطه نمی‌توان به یک دسته‌بندی و معیار استاندارد رسید؛ چراکه هر یک از مؤلفین چارچوب خاصی را انتخاب کرده‌اند که با معیارها و دسته‌بندی‌های دیگری متفاوت است. ولی همه آن‌ها را می‌توان به همان دو گروه اصلی «ساختاری و محتوایی» تقسیم نمود که سایر عناصر «روشی، زبانی، ظاهری، هنری، ارتباطی و روان‌شناختی» را تحت عنوان عنصر «ساختاری» مورد ارزیابی قرار داد. نویسنده نیز همین دسته‌بندی آخر را، که حائز جمیع ملاک‌ها در دو عنصر «ساختاری و محتوایی» است، انتخاب نموده است.

استفاده
از عناصر
ساختاری تدوین
کتاب درسی با غرض
وصول به اهداف ذیل الذکر
صورت می‌پذیرد:

ا) درک سریعتر ساختار سازماندهی متن
ب) درک ساختار متن به صورت یک کل مرتبط
ج) «روشن تر شدن مفاهیم اصلی از غیر اصلی
متن جهت سرعت فهم و کم کردن پس گردها».
مشخص شدن مفاهیم اصلی نسبت به مفاهیم
فرعی که به وسیله نوع قلم یا رنگ یا سرخط و...
میسر می شود.

د) برطرف کننده ابهام متن آموزشی و جلوگیری
کننده از تداخل مطالب
ه) تسریع در درک مطلب
و) «تثبیت بیشتر مطالب در ذهن»
ز) جلب توجه متعلمین به کتاب درسی (گسترش
حیطه عاطفی)

ح) جلب توجه متعلمین تا پایان فعالیت آموزشی
(گسترش حیطه عاطفی)

هر آنچه در ایجاد جذابیت‌های «هنری - بصری»
در حیطه صفحه‌آرایی کتاب درسی مؤثر است
از معیارهای ساختاری می‌باشد. برای نیل به
این مقصود باید از حداکثر قواعد روان‌شناسی
در تدوین کتاب درسی استفاده نمود. اگر کتابی
بتواند از نظر بصری با مخاطب ارتباط برقرار نماید،
میزان دستیابی به عمق مفاهیم را در متعلمین
افزایش می‌دهد؛ چراکه موجب افزایش گسترش
حیطه عاطفی می‌شود.

از آنجایی که «ماندگاری علم» در ذهن متعلم
از بالاترین اهداف مجموعه آموزشی می‌باشد و
جذابیت‌های «هنری - بصری» نیز در این مهم
بی‌تأثیر نیست، شایسته است همانطور که در
معیارهای محتوایی دقت می‌شود در معیارهای
ساختاری نیز دقت شود و برای تدوین یک
کتاب درسی شایسته نیست حتی کوچک‌ترین
«عامل ماندگاری علمی» نیز نادیده گرفته شود؛
چراکه غفلت از این عوامل کوچک، در طول سال
تحصیلی و نسبت به کلیه متعلمین، رقم بزرگی از
خسارت را دربرمی‌گیرد که برای نظام آموزشی هرگز
قابل اغماض نیست. گفتنی است این عناصر در
دو حیطه ضروری و ترجیحی مورد بررسی قرار گرفته

است
که در
انتهای توضیح
هر عنصر، به
ضروری بودن یا ترجیحی
بودن آن اشاره شده است.
اهم عناصر و معیارهای ساختاری
کتاب درسی عبارت است از:

۱٫۱) فهرست اجمالی (نموداری)

فهرست‌ها نیز در ایجاد نظم فکری و احاطه
بیشتر بر مطالب نقش مهمی ایفا می‌کند. البته
متعلمین فهرست‌های شماره‌گذاری شده را
بیشتر می‌پسندند. با این روش فهرست‌سازی
ذهنی مفاهیم آسان می‌شود و در نتیجه برای
یادگیری بسیار اثربخش است و مانع بهم‌ریختگی
مطالب می‌شود. در نتیجه، یادگیری را اثربخش‌تر
می‌نماید. فهرست‌های مرسوم دو نوع است
«اجمالی (نموداری) و تفصیلی» که هر یک جایگاه
خود را دارد. هیچ کدام جای دیگری را نمی‌تواند پر
کند. فهرست برای بیان «عناوین درسی، اعلام،
آیات، روایات، جداول، تصاویر و...» مورد استفاده
قرار می‌گیرد. این عنصر ترجیحی است.

۱٫۲) فهرست تفصیلی (خطی)

البته بیشتر کتاب از فهرست خطی استفاده
کرده‌اند؛ ولی تسلط کلی بر مباحث، که از ملاحظه
فهرست نموداری حاصل می‌شود، قابل اغماض
نیست.

۱٫۳) بیان مقدمه جهت ورود به درس

که با طرح سؤالات هدفمند و یا بیان اهداف جزئی
درسی تأمین می‌شود.

۱٫۴) اندازه صفحات متن

مواد نوشتاری به شکل‌های مختلفی ارائه

این بررسی
از بین طلاب پایه
اول حوزه علمیه مروی
و سفیران هدایت در سال ۱۳۹۱
و ۱۳۹۲ انجام شده است (البته بعضی
معتقدند بهترین قطع کتاب درسی وزیری
است). به نظر نویسندگان برتری این قطع به خاطر
دشواری حمل قطع A۴ می‌باشد، ولی از طرفی،
بزرگ بودن صفحه تسلط بیشتر متعلم بر ارتباط
مفاهیم درسی را به همراه دارد که قابل اغماض
نیست.

۱,۵) حاشیه‌ها

در نظر گرفتن فضای خالی در چهار طرف نوشتاری
هر صفحه کتاب را حاشیه گویند که به دلایل
گوناگون حائز اهمیت و توجه است. طراحان
گرافیکی نیز معتقدند که وجود حاشیه در چهار
طرف متن نه تنها موجب جلب توجه و دقت
بیشتر خواننده متن می‌گردد، بلکه موجب
سهولت یادگیری نیز می‌گردد. زیرا خواننده را قادر
می‌سازد تا نکات کلیدی مهم و خلاصه‌های لازم
در هر صفحه را، در کنار متن مربوطه، یادداشت
نماید.

در بسیاری از کتاب‌های درسی و غیر درسی، در
حاشیه بالای هر صفحه، عنوان کتاب و فصل
درج می‌شود تا خواننده در هر صفحه از کتاب،
با یک نگاه، موقعیت خود را در کتاب تشخیص
دهد. شماره صفحات نیز در حاشیه بالا یا پایین
در سمت حاشیه برش کتاب نوشته می‌شود. در
حاشیه پایین کتاب معمولاً ارجاعات هر صفحه با
قلمی که ارجاعات را از محتوای اصلی جدا می‌کند
تایپ می‌شود. ارجاعات یا پانوشته‌ها با قلمی
ریزتر از متن کتاب و با شماره یا علامتی که در
متن مشخص شده نوشته می‌شود.

آن چه قطعی است نباید حاشیه‌ها کمتر از یک
سانتی‌متر باشد؛ مانند بسیاری از کتب مطبوع در
لبنان و دمشق. و البته این اندازه به‌طور معمول
۲/۵ سانی متر است. در مورد کتب حوزوی لازم
است به اندازه‌ای حاشیه در نظر گرفته شود
که به متعلم اجازه نکته‌نویسی بدهد که نمای
کلی صفحه نیز تحت الشعاع قرار نگیرد؛ «چرا که

می‌شود.

علاوه بر

شکل‌های

مختلف، اندازه صفحات

نیز بسیار متنوع است، ولی

از آنجایی که تاکنون هیچ قاعده

ویژه‌ای ارائه نشده است که بر اساس

آن نویسندگان و طراحان صفحات خاصی را

برای ارائه متن ترجیح دهند، در ادبیات پژوهشی

نیز قاعده خاصی به چشم نمی‌خورد. شاید بتوان

گفت تناسب بین فاصله سطور در مواد آموزشی

مهم‌ترین عامل انتخاب اندازه صفحه می‌باشد؛

چرا که اگر تعداد سطرهای درس زیاد است

شایسته است از صفحات بزرگ‌تری استفاده کرد.

مثلاً اگر متن درسی طوری است که، در صورت

تدوین آن در صفحه A۵، کل درس قابل ارائه

نیست ولی در قطعه B۵ یا A۴ قابل ارائه است

و تمام سطور درس بیان می‌شود، بهتر است در

صفحات B۵ یا A۴ ارائه شود و متعلم، با ورود به

صفحه بعد، وارد موضوع درسی بعدی شود.

به هر حال بزرگی و کوچکی صفحات نیز نقش

مؤثری در احاطه علمی خواهد داشت؛ چه اینکه

در روان‌شناسی حافظه بیان شده است که در

روند آموزشی نیز تاثیرگذار است.

با توجه به بررسی‌های انجام شده، شصت درصد

متعلمین خواهان چاپ کتاب درسی در قطعه A۴

می‌باشند و قطعه‌های B۵ و A۵ در مراحل بعدی

قرار دارند. عمده‌ترین دلیل آنان وجود فضای کافی

برای یادداشت‌برداری و نکته‌نویسی و همچنین

احاطه بیشتر به مطالب درسی، یعنی تکه‌تکه

نبودن مطالب یک مبحث، می‌باشد. گفتنی است

بسیاری از متعلمین نکاتی را در کتاب یادداشت می‌کنند که اگر حاشیه مناسبی در نظر گرفته نشده باشد، کل صفحه مملو از نوشته‌ها می‌شود و بدیهی است این امر از نظر روان‌شناسی حافظه مذموم است، چرا که تداخل کلمات بر مهندسی علمی - تصویری ذهن اثر سوء دارد.»

۱,۶ نوع قلم

نوع قلم در «متن و تیترها و مفاهیم اصلی» به‌گونه‌ای انتخاب می‌شود که متعلمین، به سهولت، سریع و بدون دشواری قادر به مطالعه متن باشند. چنانچه نوع قلم به‌گونه‌ای باشد که در هنگام مطالعه کلمات و جملات با دشواری خوانده شود، از میزان دقت و در نتیجه یادگیری می‌کاهد. برجسته‌کردن بعضی از کلمات در متن باعث جلب توجه خواننده و تنوع و زیبایی متن درسی می‌گردد. این امر با طراحی خاص این دسته از مفاهیم، به صورت پررنگ، موجب درک تفاوت آن با متن شده و از بعد روان‌شناختی تأثیر زیادی در درک مطلب دارد و تأثیر مثبت در قوت حیطه عاطفی دارد؛ مشروط بر آنکه به‌طور افراطی از آن استفاده نشود. چراکه استفاده زیاد از این نوع قلم‌ها موجب توقف چشم بر روی کلمات و در نتیجه کاهش سرعت مطالعه می‌گردد.

۱,۷ اندازه قلم

اندازه قلم در «متن و تیترها و مفاهیم اصلی» نیز مهم است. البته نباید اندازه قلم‌ها کمتر از ۱۰ و بیشتر از ۱۴ باشد. و معمولاً اندازه عبارات رفرنس شده حدود ۱۰ می‌باشد و متن آن ۱۳ یا ۱۴. خلاصه درس معمولاً با فونت ۶ تا ۸ تایپ می‌شود. به‌طور کلی باید تناسب بین اندازه و پهنای قلم با متن رعایت گردد و مورد پسند و سلیقه اجتماع نیز قرار گیرد.

در انتخاب فونت و اندازه هر یک از عناوین اصلی و فرعی و متن، در تمام صفحات کتاب، باید از یک قاعده هماهنگ استفاده نمود. استفاده از اندازه‌های مختلف در یک صفحه موجب جلب توجه خواننده و باز یابی سریع و راحت مطالب اصلی می‌گردد؛ مشروط بر آن که فونت‌ها به‌طور کامل با یکدیگر متفاوت باشد و موجب تفکیک و دسته‌بندی مطالب گردد. زیرا فونت‌های مشابه منجر به آشفتگی و برهم ریختگی متن می‌گردد و پیش‌روی در مطالعه متن را کند می‌کند.

۱,۸ رنگ قلم

رنگ قلم در «متن و تیترها و مفاهیم اصلی» نیز

پراهمیت است. می‌توان برای جداسازی متن‌ها از یکدیگر از رنگ استفاده کرد یا اینکه تیترها دارای رنگ خاصی باشد تا تأثیرگذارتر بنماید. متعلمین دارای ترجیحات رنگی هستند و به بیش از یک رنگ توجه دارند. پس شایسته است به صورت متعادل و متناسب از این عنصر استفاده شود. جداسازی مفاهیم اصلی متن از معانی فرعی، به وسیله رنگ، بسیار مفید است. رنگ قلم نیز می‌تواند به گسترش حیطه عاطفی - روانی متعلم کمک نماید. بررسی‌ها نشان داده است در صورتی که متعلم با متن ارتباط مثبت برقرار نماید پذیرش و گستره فراگیری نیز افزایش می‌یابد.

۱,۹ پهنای مناسب ستونها

پهنای ستون‌ها، در صورتی که متن چند ستونی نوشته شده باشد، بستگی به آرایش مطالب جدا از هم دارد. مثلاً اگر کتاب آموزشی به امر پژوهش نیز نظر داشته باشد، می‌توان از ستون دومی نیز استفاده نمود تا مطالب پژوهشی در آن قرار گیرد. همچنین، تمارین نیز می‌تواند در ستونی مستقل لحاظ شود. از آنجایی که همه کتب مورد ارزیابی در این رساله یک ستونی می‌باشند، عدم این عنصر در جدول موجب کسب امتیاز «هیچ» نشده است.

۱,۱۰ تیتتر مناسب

هدف از تیترها توصیف محتوای متن با کمترین واژه‌ها است. وجود تیترها در متن تسریع‌کننده درک مطلب و تثبیت‌کننده بیشتر مطالب، در ذهن، و برطرف‌کننده ابهام متن آموزشی است. استفاده از تیتتر مناسب موجب پیوستگی بهتر مطالب و منطقی‌شدن مهندسی علمی ذهن و همچنین موجب توسعه «حیطه عاطفی» متعلم می‌گردد. البته استفاده از نوع و اندازه و رنگ قلم نیز، به غرض تیتربندی، که همان دسته‌بندی بهتر مطالب است، کمک شایانی می‌کند. مثلاً تیتترهای اصلی به وسیله این عناصر از غیراصلی و فرعی جداسازی شود که در احاطه و تسلط متعلم بر درس را افزایش می‌دهد.

۱,۱۱ فاصله مناسب سطرها

استفاده منطقی و روشن از فضای سفید می‌تواند بر وضوح متن بیفزاید. فاصله‌گذاری مناسب، میان متن‌ها و تیترها و زیرتیترها، بندها (پاراگراف‌ها) و عبارات را از یکدیگر جدا می‌کند. از آنجایی که حافظه بصری کمک زیادی به امر یادگیری می‌نماید، هرگونه استفاده از فاصله‌ها

ضروری نیست. چنانچه یک کتاب به عنوان یک مرجع علمی و آموزشی قرار گیرد، کتاب را به ویراستاران علمی می‌سپارند تا ایرادات احتمالی آن را قبل از چاپ بررسی نمایند.

۱،۱۶ استفاده مناسب از اصطلاحات تخصصی

استفاده از اصطلاحات تخصصی در هر علمی ضروری است. ولی آنچه بدیهی می‌نماید این است که این اصطلاحات باید با دوره علمی متعلم تناسب کامل داشته باشد و مخل به انتقال مفاهیم و معانی نباشد.

۱،۱۷ سرفصل مناسب

سرفصل باید دربردارنده اهداف یادگیری، مؤلفه‌های اصلی محتوا، و رویکردهای پرورشی (پرورش خلاقیت، تفکر، دوام یادگیری) باشد. گفتنی است یک ناشر می‌تواند اشکالات ساختاری را بعد از تدوین کتاب اصلاح کند، چراکه سلیقه ناشر در این امور تعیین‌کننده است؛ بر خلاف عناصر محتوایی که اعمال سلیقه ناشر منجر به خلق کتابی جدید می‌شود.

۱،۱۸ تأکید مفاهیم اصلی درس

تأکید مفاهیم اصلی متن درسی موجب ماندگاری بیشتر و قدرت بیشتر حافظه می‌شود. نگارش متن درسی باید طوری باشد که مفاهیم اصلی درسی، که برای دسته‌بندی و احاطه کلی بر درس اثر بسزایی دارد، مورد تأکید قرار گیرد و این امر از اصول پراهمیت متن آموزشی است که با رنگ یا نوع یا اندازه قلم میسر می‌شود.

۱،۱۹ بیان اهداف کلی و جزئی آموزش

۱،۲۰ بیان اهداف کلی و جزئی درسی

۱،۲۱ تعیین مخاطب علمی

بیان اینکه مخاطب علمی کتاب چه کسی است؛ فارغ التحصیل مقطع سیکل، دیپلم یا لیسانس؟ و هر کدام با چه رشته تحصیلی بر این کتاب وارد شده‌اند؟

۱،۲۲ راهنمای متعلم

مطالب قابل طرح در این باره عبارت است از بیان ضرورت پیش مطالعه و پس مطالعه و دسته‌بندی و مباحثه کامل.

۱،۲۳ راهنمای معلم

مطالب قابل طرح در این باره عبارت است از بیان روش تدریس، سرعت تدریس، چگونگی بررسی تمارین، چگونگی مدیریت فعالیت‌های پژوهشی، و امتناع از تطویل مباحث.

که نظم بیشتری در صفحات ایجاد نماید، در روند تعلّم مؤثر است. فاصله سطور باید طوری انتخاب گردد که تداخل سطور بوجود نیاید و کمتر از ۸ سانتیمتر برای فونت ۱۲ نباشد.

۱،۱۲ سرخط مناسب:

پژوهش‌ها حاکی از آن است که سرخط‌ها بر توان جستجو، بازخوانی و سازماندهی حافظه می‌افزاید. سرخط‌ها می‌تواند سؤالی یا بیانی باشد. البته از آنجایی که ذهن در مواجهه با سؤال به یک تحرک و فعالیت فوق‌العاده دست می‌یابد، طرح سؤال در ابتدای سرخط‌ها بسیار مؤثر خواهد بود. در واقع، متعلم را اول تشنه می‌کند بعد علم می‌آموزد. در راهبرد طرح سؤال متعلم به تفکر درباره مقاصد نویسنده می‌اندیشد و نحوه بیان آن را ارزیابی می‌کند و با بررسی جواب‌های احتمالی، منتظر شنیدن جواب و عبور از سختی جهل می‌شود که زمینه‌سازی بسیار خوبی برای درک مطلب است.

۱،۱۳ ویرایش صوری

۱،۱۴ تناسب طول جملات

از آن جایی که جملات طولانی امر درک و فهم را مشکل می‌کند، تا حد امکان شایسته است از جملات کوتاه استفاده نمود. جملات طولانی برای حافظه «اضافه بار» تولید می‌کند؛ چراکه پیوند بین مطالب مختلف و درک مطلب دشوار و موجب خستگی خواننده می‌گردد. ولی باید دقت کرد از جملات بسیار کوتاه نیز با احتیاط استفاده شود؛ چراکه اینگونه جملات نیز موجب خستگی، اخلاص در فهم معانی و خردشدن مفاهیم می‌گردد.

جملات بسیار کوتاه موجب خستگی خواننده، اخلاص در معانی و خردشدن مفاهیم می‌شود. در جملات طولانی و چندبخشی (بیش از دو بخش)، که بین ابتدا و انتهای دو جمله فاصله زیادی وجود دارد، پیوند بین مطالب مختلف و درک مطالب دشوار موجب خستگی خواننده می‌گردد. از این رو استفاده از جملات بسیار کوتاه یا بسیار بلند توصیه نمی‌شود. به کار بردن جملات معلوم (در مقابل مجهول) و با افعال و واژگان مثبت در مقابل منفی، در تهیه متن کتب درسی، بسیار پراهمیت است.

۱،۱۵ ویراستاری علمی

متن را بر اساس اصول و مبانی علمی و نظری، در رشته تخصصی مربوطه، مورد بررسی قرار می‌دهند. این نوع ویرایش برای همه کتب

۱،۲۴ مشوق پژوهشگری

مشوق پژوهشگری با بیان ضرورت پژوهش در عرصه صرف و همچنین با طرح سؤالات هدفمند پژوهشی حاصل می‌شود. از آن جایی که شایسته است کتاب درسی بستری برای ایجاد انگیزه پژوهش در متعلمین باشد، این امر از طریق توجه به تمارین و تکالیف کاوشگرانه امکان‌پذیر است. در کتاب درسی امکان ارائه و پیش‌بینی انواع مشاهدات، بررسی‌ها و اندازه‌گیری وجود دارد. با لحاظ فرصت کافی جهت پرورش خلاقیت و فرصتی جهت بحث در مورد موضوع درسی، شنیدن نظرات صحیح و ناصحیح متعلمین، و طرح سؤال انحرافی می‌توان به این مقصود نایل آمد.

۱،۲۵ بیان ضرورت کسب علم صرف

گسترش حیطه روانی - عاطفی در متعلم از مهم‌ترین عناصر نظام آموزشی می‌باشد که بیان ضرورت علم قدم مهمی در این راستا می‌باشد؛ مانند بیان اهمیت علم صرف در فهم قرآن، روایت و متون عربی حوزه.

۱،۲۶ توضیحاتی درباره کتاب

۱،۲۷ واژه‌نامه

شایسته است کتاب درسی، جهت ترجمه لغات مورد استفاده در کتاب، از واژه‌نامه استفاده نماید تا تعلم از کتاب منوط به کتاب دیگری نباشد.

۱،۲۸ فهرست آیات

در صورتی که کتاب دارای آیات باشد، شایسته است واجد فهرست نیز باشد.

۱،۲۹ فهرست منابع

این عنصر در گسترش حیطه عاطفی و نگرش پژوهشی متعلم بسیار پراهمیت می‌باشد و تحقیق را مفتوح‌تر می‌نماید.

۱،۳۰ فهرست واژه‌نامه

در صورتی که کتاب دارای واژه‌نامه باشد، باید واجد فهرست واژه‌نامه نیز باشد.

۱،۳۱ فهرست روایات

در صورتی که کتاب دارای روایت باشد، شایسته است واجد فهرست نیز باشد.

۱،۳۲ فهرست اشعار

در صورتی که کتاب دارای اشعار باشد، شایسته است واجد فهرست نیز باشد.

۱،۳۳ فهرست جداول

۱،۳۴ فهرست نکته‌های صرفی

مثل فهرست اوزان مشترکه یا صیغ مشکله یا

قواعد اعلال و تخفیف و... که سبب دستیابی سریع‌تر و کارآمدی بیشتر کتاب می‌شود.

۱،۳۵ فهرست نمودارها

۱،۳۶ فهرست تصاویر (فرم‌های خاص تمرینی و پژوهشی و...)

۱،۳۷ خلاصه درس

۱،۳۸ تمرین کلاسی

۱،۳۹ تمرین خارج کلاس

کتاب باید فرصت‌هایی برای فعالیت فوق‌برنامه در خارج کلاس را فراهم نماید. اگر چه روند فعلی تدوین کتب درسی حرکت به سوی انجام کلیه تکالیف و فعالیت‌های تمرینی و پژوهشی در مدرسه است، ولی به نظر می‌رسد مطلق‌نگری در انجام کلیه تکالیف در مدرسه و یا در منزل صحیح نباشد؛ چراکه هر کدام محاسنی دارد و معایبی. در واقع، اتمام فعالیت‌های تمرینی و پژوهشی در کلاس سبب آرامش خاطر متعلم شده ولی او را از اتکاء به نفس و خودکار بودن دور می‌کند، به این دلیل که وی عادت می‌کند فعالیت‌های علمی خود را تحت اشراف و حضور مستقیم معلم انجام دهد و در واقع اراده شخصی و روحیه علمی-فردی خود را از دست می‌دهد. و از طرفی انجام تمام تمارین و فعالیت‌های پژوهشی در منزل سبب دشوارانگاری و از دست دادن حیطه عاطفی می‌گردد. پس می‌توان گفت از جمله عناصر ضروری کتاب درسی لحاظ «کتاب کار» است که یا جدای از کتاب در نظر گرفته می‌شود و یا همراه کتاب است. اگر کتاب کار متعلم جدای از متن درسی نیست، باید محتویات و اغراض اصلی کتاب کار به کتاب متن اضافه گردد که مشتمل بر مجموعه‌ای از سؤالات و تمرینات منظم و هدفمند و به‌طور کلی مشتمل بر فعالیت‌هایی است که برای تقویت مفاهیم مهم و برانگیختن متعلم طراحی شده است.

۱،۴۰ هدفمندی و تنوع تمارین،

۱،۴۱ فعالیت‌های پژوهشی تثبیتی و تمرینی،

۱،۴۲ فعالیت‌های پژوهشی تحلیلی و مولد علم

۱،۴۳ ترتیب مناسب بخش‌ها

۱،۴۴ ترتیب مناسب فصل‌ها

کتاب در قالب فصل‌های مختلف سازماندهی شده باشد و هر فصل نیز مشتمل بر بخش‌هایی باشد.

۱،۴۵ ترتیب مناسب دروس

سازماندهی مناسب دروس ضامن اثربخشی لازم و

تأثیرات سازنده محتوا در یادگیری است که تحت عنوان توالی بیان شده است.

۱,۴۶ استفاده مناسب از نمودار:

نقشه‌های مفهومی یا نمودارهای مفهومی همان خطوط هنری است که به اشکال مختلف (ستونی، خطی)، متناسب با موضوع، به صورت تک‌رنگ یا چندرنگ تهیه می‌شود و در نمایش موضوعات انتزاعی و یا نشان دادن رابطه بین متغیرها از آن استفاده می‌شود. این عنصر ترجیحی است. فواید نمودار:

۱) یادگیری تحلیلی و معنا دار به جای یادگیری حفظی صرف.

۲) فراهم کردن نمایش بصری از یک درس

۳) تسهیل امر دسته بندی و خلاصه نویسی

۴) فراهم نمودن فراگیری فعال و درگیر شدن ذهن متعلم با مطالب

۵) کمک به متعلم در درک نقایص درسی

۶) کمک به ارتباط جدید میان مفاهیم

۷) تسهیل مرور مطالب

۸) ایجاد تنوع در صفحه آرای

نمودار بندی، به عنوان یک پیش سازمان دهنده در ابتدای درس یا پس سازمان دهنده در انتهای یک یا چند درس، موجب درک آسان تر و عمیق تر می‌شود.

۱,۴۷ استفاده از تصویر

این عنصر جهت وضوح و تسلط بهتر بر مطالب درسی و گسترش حیطه عاطفی بسیار پراهمیت است.

۱,۴۸ استفاده از جدول

در استفاده از جدول چند مطلب باید لحاظ گردد:

۱) سهل الوصول و قابل فهم بودن مطالب برای متعلم.

۲) رعایت جنبه های زیبایی (جنبه های علمی-عاطفی)

۳) تناسب تعداد جداول (در صورت وجود)

۴) کارایی تمام جداول

۵) وضوح جداول

۶) شماره گذاری جداول

استفاده از نمودار، برای تبیین بهتر مطلب و ارتباط مطالب، بسیار حایز اهمیت است و معمولاً جدول‌ها تمام مزایای نمودار را نیز دارا می‌باشد؛ مانند آنچه مصطفی غلایینی در کتاب «جامع الدروس العربیة» در چاپ جدیدش استفاده

کرده است. البته می‌توان جدول را به‌طور ناقص طرح نمود تا متعلم آن را کامل کند که هم به دسته‌بندی جدید دست یافته و نیز این کار تمرین شده را می‌تواند، به‌عنوان یه تکنولوژی آموزشی، در دروس دیگر نیز به کار می‌برد. به عبارت دیگر، متن درسی به مثابه آموزش دهنده روش درس خواندن نیز به متعلم کمک شایانی می‌نماید.

۱,۴۹ ارائه هدفمند منابع تحقیقی

اگر مقوله پژوهش و تحقیق دارای مراحل و گام‌های هدفمند و منظم است، پس باید چنین روشی نیز در هدایت متعلم به منابع پژوهشی اعمال گردد.

۱,۵۰ ارزیابی مناسب پایان چند درس مرتبط و یا پایان دوره

۱,۵۱ چند رسانه ای بودن : (همراهی با نرم افزارهای رسانه ای)

نظام‌های آموزشی جدید دریافته‌اند گسترش ابزار و رویکرد نرم‌افزاری جهت تعلم بسیار پراهمیت است.

۱,۵۲ رفرنس (ارجاع)

که شامل «آدرس مطالب، ترجمه لغات و ترجمه عبارات» می‌باشد.

۱,۵۳ نوع جلد، کاغذ، چاپ، صحافی، استحکام

برخلاف نظر عده‌ای که در نشر علم و تعلیم فقط به محتوای درسی اهمیت می‌دهند، باید گفت عناصر ساختاری و از جمله عناصر مزبور، جهت استفاده بیشتر و کامل‌تر، بسیار اهمیت دارد و غیرقابل چشم‌پوشی است.

۲) معیارهای محتوایی کتب صرفی:

معیارهای محتوایی همان عناصری می‌باشند که مختص به یک کتاب درسی و یا جزء شرایط الزامی آن می‌باشد. اهمّ این معیارها عبارت است از:

۲,۱ جامع بودن نسبت به اهداف آموزشی

۲,۲ مانع بودن نسبت به غیر اهداف آموزشی

این دو عنصر تحت عنوان مطابقت با اهداف «کلی آموزشی» و «جزئی آموزشی» و «کلی درسی» و «جزئی درسی»، مطابقت با این اهداف به معنای رعایت «جامعیت» و «مانعیت» نسبت به این اهداف می‌باشد. این دو عنصر از مهم‌ترین عناصر هستند. مانع بودن نسبت به غیر اهداف آموزشی یعنی فاقد حشوئیات بودن. حشوئیات متن نسبت به اهداف مورد نظر سنجیده می‌شود و آن چه بیرون از اهداف آموزشی باشد، «حشو» نامیده

می‌شود که باید حذف شود.

ارتباط دائمی محتوا با هدف آموزشی ضروری است. وجود حشوئیات از چگالی سخن می‌کاهد و ازدحام این عناصر ذهن متعلم را از توجه به مطلب اصلی منحرف می‌سازد. می‌توان گفت بزرگ‌ترین مشکل کتاب‌های آموزشی حوزوی، از جمله کتب صرفی، وجود همین حشوئیات در متن آموزشی می‌باشد. البته شناخت این حشوئیات و زوائد منوط به مشخص شدن اهداف کلی و جزئی آموزشی و درسی می‌باشد که متأسفانه در نظام آموزشی حوزه مورد بررسی قرار نگرفته است. با کمال تعجب باید گفت نظر بعضی از اساتید این است که کتاب درسی هر چه پربارتر باشد مفیدتر و بهتر است و به هیچ عنوان عنصر تناسب علمی بین دانسته‌های متعلم و مطالب کتاب درسی را لحاظ نمی‌کنند.

با رعایت این اهداف، رعایت تناسب سطح دشواری و آسانی محتوا با معلومات پیشین متعلم نیز بوجود می‌آید. این عنصر از مهم‌ترین ضروریات تعلیم و تعلم می‌باشد. همان‌طور که در ورزش و تربیت بدنی تناسب تمرینات با ورزشکار یک اصل غیرقابل انکار است و معنی ندارد یک وزنه‌بردار ببیشتر یا کمتر از وزنه‌های متناسب قوای بدنی خود استفاده کند، در تربیت علمی نیز نباید تمرینات دارای کمبود یا اضافه‌بار غیرمنطقی نسبت به متعلم نباشد.

۲،۳ توانایی متن در برقراری ارتباط با متعلمین

این همان عنصر «ارتباط متنی، متعلمی» می‌باشد که از اهمیت زیادی برخوردار است. آیا کتاب صرف تا چه اندازه با اصل «تناسب متن آموزشی با متعلم» سازگاری دارد؟ مسلماً متن آموزشی مورد نظر برای طلاب دارای مدرک سیکل با دیپلم و لیسانس متفاوت است، چرا که پیش نیازهای علمی آنان متفاوت می‌باشد. بلکه باید گفت رشته‌های تحصیلی آن‌ها نیز و همچنین معدل درسی آنان در این مهم مؤثر است. نادیده گرفتن مقدمات آموزشی و مراحل آن غفلت پرخسارتی است. اگر فراگیران مقطع دیپلم و لیسانس همان متن آموزشی مقطع سیکل را داشته باشند، مسلماً مقدار زیادی از توانایی‌های آن‌ها نادیده گرفته می‌شود. و اگر فراگیران مقطع سیکل نیز همان متن متناسب با مقطع دیپلم و لیسانس را آموزش ببینند، مسلماً آسیب زیادی خواهند دید. چراکه متون آموزشی باید طوری تدوین شود که

نه فشار ما لایطاق به وجود آورد و نه اتلاف وقت و وازدگی.

۲،۴ اتقان علمی

دوری جستن از کاربرد آراء شخصی غیرممتقن در متون آموزشی.

۲،۵ تک‌بعدی بودن هدف نگارش

ممکن نیست در یک متن آموزشی دو هدف آموزشی لحاظ گردد. این‌طور نباشد که هم هدف «پیام‌رسانی» لحاظ شده باشد و هم هدف «تمرینی»؛ به عبارت دیگر،

متعلم با مواجه با این کتاب‌ها دو غرض را باید دریابد، اول سعی کند غرض نویسنده را از لابه لای نوشتارش دریابد و بفهمد، دوم سعی کند تمرین ترجمه انجام داده باشد.

نباید بین متن آموزشی و تمرین ترجمه متون تداخل ایجاد شود. در این باره باید گفت ضروری است مؤلف کتاب درسی را با «زبان مادری» متعلم یا «زبان معیار» تدوین نماید؛ یعنی این‌طور نباشد که متعلم فارسی‌زبان باشد و متن آموزشی زبان عربی، چراکه این امر از مصادیق بارز دو‌بعدی بودن و دو عملیاتی بودن متن درسی است. این امر مسئله آموزش را از نظام مرحله‌ای خارج کرده و به یک نظام مشوّش تبدیل نموده است. ناگفته نماند «رشد مرحله به مرحله از اصول قطعی نظام آموزشی می‌باشد. چه اینکه معنای نظام لزوماً حرکت در مراحل مرتبط و منطقی و در راستای یک هدف است. در متن استاندارد، متعلم باید بدون درنگ به مفهوم کلمات و تعابیر به مدلول آن‌ها رهنمون شود.»

عربی بودن متن آموزشی کتاب‌های صرف، مثل «شذورالذهب» و «شرح رضی» و شرح نظام و قسمت اسم در «صرف ساده» و مبادی العربیه، از جدی‌ترین نقایص این کتب در نظام آموزشی می‌باشد. چه اینکه عدم اتحاد زبانی نوعی نقض غرض آموزشی است؛ چراکه وظیفه کتاب درسی تسهیل امر آموزش است، ولی دوگانگی زبان در راستای سخت‌کردن و غیرسلیس نمودن آن است. بعضی تصور می‌کنند چون موضوع کتاب ادبیات عربی است، باید به زبان عربی تدوین شود؛ همان‌طور که کتب آموزشی انگلیسی با زبان انگلیسی تألیف شده است. این خطایی بزرگ است؛ چراکه اگر برای تبیین کتاب آموزشی نیاز به کتب یا شارح دیگری مثل استاد باشد، نشان‌دهنده این مطلب است که اصولاً این کتاب آموزشی نیست. در بین کتب صرفی فقط

کتاب «صرف متوسطه» و «صرف میر» و «شرح امثله» فارسی می‌باشد. اگر چه این نقد ما با فرض آموزشی بودن این کتب است، در صورتی که اگر این کتاب‌ها را کتب مرجع تحقیقی یا متن تمرینی قرار دهیم بی‌اشکال می‌باشند. بزرگ‌ترین مشکل این کتاب‌ها عدم لحاظ همین عنصر است، که برای فهم مطالب، تعلّم را با مشکل اساسی روبه رو می‌کند. به عبارت دیگر، متعلّم با مواجه با این کتاب‌ها دو غرض را باید دریابد: اول سعی کند غرض نویسنده را از لابه‌لای نوشتارش دریابد و بفهمد؛ دوم سعی کند تمرین ترجمه انجام داده باشد. البته همین امر سبب شده این کتاب‌ها در زمره مشکل‌ترین کتب آموزشی حوزوی قرار گیرد. اگر چه متن دشوار و عربی‌بودن گاهی می‌تواند سبب ورزیدگی متعلّم گردد و به عنوان متن تمرینی‌گزینشی مناسب باشد، ولیکن باید توجه داشت در نظام آموزشی تناسب متن درسی با توانایی متعلّم از اهم عناصر می‌باشد و مسلماً انتخاب این کتاب و امثال آن جهت آموزش سنگ بزرگی است پیش پای متعلّمین.

بنابراین، نباید متن آموزشی وظیفه متن تمرینی را نیز بر عهده بگیرد؛ چراکه در این صورت از انجام وظیفه خود نیز درمی‌ماند. بنابراین باید کلاس‌های دیگری تحت عنوان «فن ترجمه» برگزار شده تا مسئله تمرین متون نیز به صورت کامل انجام شود. این جداسازی، علاوه بر برطرف کردن آسیب آموزشی، رونق بخش مسئله ترجمه متون نیز خواهد بود. مجالی نیست وارد این مساله شوم و بگویم فن ترجمه در هر زبانی خود دارای اصول و قواعدی است که به‌طور مطلق در حوزه علمیه از آن غفلت شده است؛ مگر این که استاد خوش‌ذوقی خود به اهمیت آن پی برده و اقدامی نه‌چندان کامل انجام دهد و حال آنکه تهیه متن تمرینی مناسب و آموزش فن ترجمه از وظایف کتب ادبی حوزه می‌باشد.

۲,۶ ساده نویسی و رسایی (شفافیت مفهوم کلمات و جملات)

روان‌بودن همه اجزاء متن آموزشی (اعم از مقدمه، متن اصلی، تمرین و پژوهش) از اهم مسائل آموزشی می‌باشد. مغلق‌گویی در اجزاء متن آموزشی مانع بزرگی در راه رسیدن به مفاهیم متن آموزشی می‌باشد. متن آموزشی باید طوری باشد که متعلّم، برای فهم مطالب، نیازمند عملیات ذهنی پرکاری نباشد. به عبارت دیگر

هدف متن آموزشی ایصال مفاهیم و مطالب به ذهن متعلّم است و هر مانع دیگری باید بر داشته شود. چرا که «متعلّم نباید در مسیر فهم به گودال مغلق‌گویی نویسنده بیفتد؛ چه اینکه سبب سرخوردگی یا دست‌کم سبب تقلیل سرعت می‌گردد.» ساده‌نویسی معمولاً با رعایت موارد ذیل حاصل می‌شود (البته این عناصر با پیش فرض اتحاد زبانی بین متن درسی و متعلم بیان شده است):

۱) استفاده از کلمات مانوس

۲) استفاده از جملات متعادل از نظر کوتاهی و بلندی

۳) استفاده از تعابیر مختلف و واژگان مترادف مفهوم رسان

۴) استفاده از زبان معیار (فارسی برای فارسی زبانان) این مورد از مهمترین موارد است.

۲,۷ اتحاد رویه در «سبک نگارش» در مقدمه سازی، ورود و خروج مطالب

مقصود این است که متعلم بعد از طی کردن چند درس به روش ورود و خروج متن درسی پی ببرد که این امر نیز در تقلیل پس‌گردها مؤثر است.

۲,۸ به‌روز بودن اهداف آموزشی

اهداف تعیین شده باید در راستای نیازهای فعلی و ضروری طلاب قرار گیرد و نیازهای طلاب نیز در راستای نیاز جامعه به عملکرد آنان و وظایفشان می‌باشد. باید گفت اینطور نیست اهداف حوزه علمیه سیصد سال قبل با الان مساوی باشد.

۲,۹ وجود تناسب میان حجم اطلاعات اصلی و حجم اطلاعات جنبی

گروهی از مؤلفین پرنویس هستند و با شاخ و برگ دادن مطالب و آوردن شواهد و توضیحات بیش از اندازه، به حجم مطالب جنبی می‌افزایند که سبب گم‌شدن یا کمرنگ‌شدن مفاهیم اصلی می‌شود. گروهی دیگر کم‌نویس می‌باشند و اهل ایجاز و خلاصه‌نویسی‌اند و خواننده را بیش از حد به کندخوانی و تأمل شکننده وامی‌دارند؛ در حالی‌که باید حد اعتدال لحاظ گردد. به عبارت دیگر باید «تعادل بین اجمال و تفصیل» در تمام دروس رعایت شود.

۲,۱۰ رابطه مناسب و منطقی میان سطرها و صفحات و بخش‌ها و فصل‌ها

این عنصر بسیار پراهمیت است؛ چراکه «هرگاه متعلم رابطه و هماهنگی معنی داری میان

با بررسی جداول تحلیل کتب صرفی، می توان نقایص این کتب را مشخص کرد. مشخص نبودن اهداف آموزشی برای مؤلف و به دنبال آن، عدم تطبیق گزاره‌های علمی با این اهداف باعث استفاده حداقلی از عناصر تدوین کتب درسی و در نتیجه، ناکامی نظام آموزشی در مسیر بالندگی هر چه بیشتر می‌شود. برخی از نتایج بی‌توجهی به چنین رویکردی عبارت‌اند از:

ا. گم‌شدن یا حداقل عدم شفافیت اهداف آموزشی کلی و جزئی؛

ب. عدم تناسب کتاب صرف با پیش فرض‌های علمی متعلم؛

ج. عدم بیان وظایف علمی - پرورشی متعلم به صورت مدون؛

د. استفاده حداقلی از بهترین روش‌های انتقال علم صرف به متعلم؛

ه. وجود مجموعه

دانشته‌های قبلی و در حال تعلم برقرار نماید، فراگیری و بخاطر سپردن آسان‌تر خواهد شد.» این عنصر تحت عنوان توالی مطالب شناخته شده است که در سطور و دروس و فصل‌ها و بخش‌ها جریان دارد.

۲،۱۱ نوآوری در بیان مطالب

مثل بیان جدیدی که کتاب «درسنامه علم صرف»، در مورد بحث اعلالات، دارد که معظم قواعد اعلال را حول تبدیل حرف عله به حرف مدّ دانسته است.

۲،۱۲ ارتباط افقی و عمودی بین صرف و دروس دیگر

هماهنگی بین علم صرف و دروس آن با علوم دیگر در همان پایه تحصیلی (افقی) یا پایه‌های قبلی و بعدی (عمودی)، مثل نحو و لغت و بلاغت، نیز جزء عناصر ضروری کتب صرفی می‌باشد. این مطلب سبب می‌شود از تکرار بی‌مورد بعضی دروس (مثل بحث اعراب اسم و فعل در صرف و نحو) اجتناب شود.

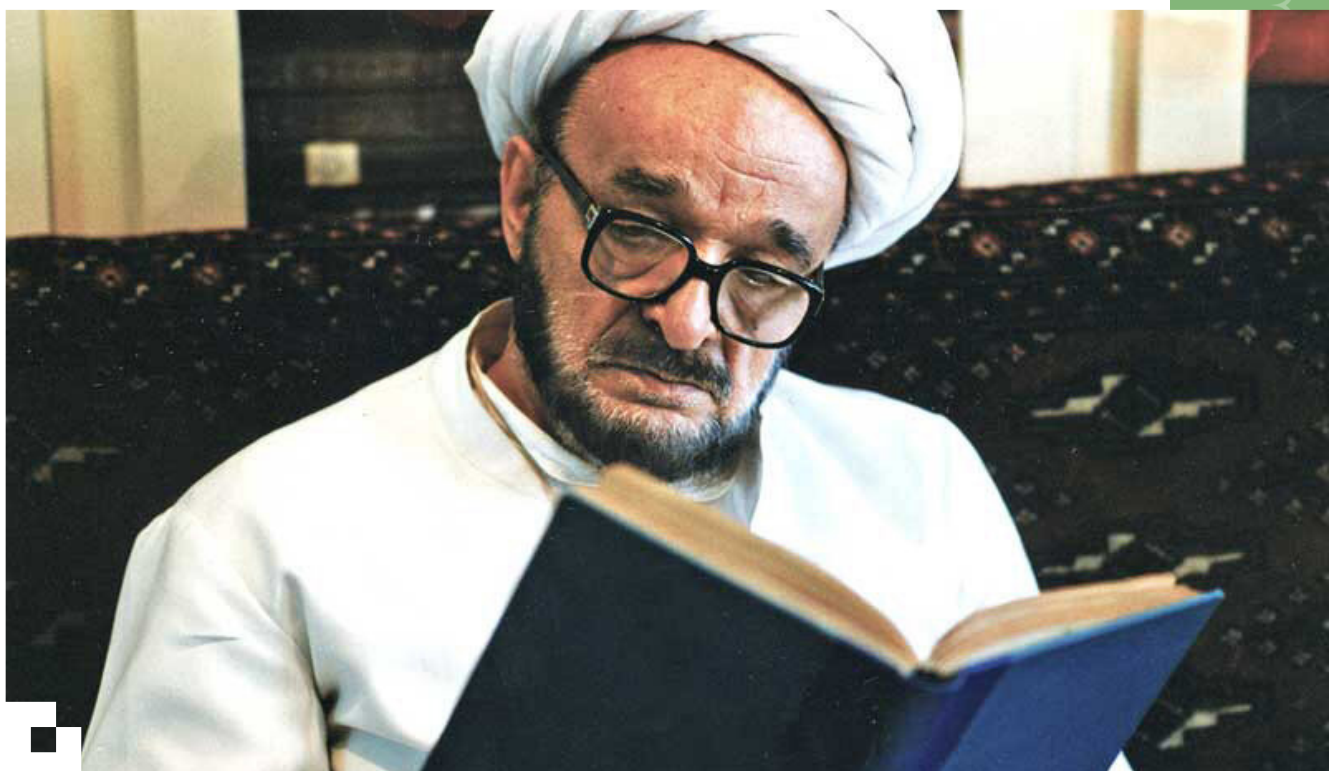
نتیجه: بنا بر آنچه بیان شد، نقاط قوت زیادی در کتب صرفی حوزه وجود دارد. لکن روش کتب درسی استفاده حداکثری از عناصر ساختاری و محتوایی نبوده است که

نامناسب ارزیابی علمی؛

و. به وجود آمدن بستر «اتلاف وقت، خستگی عمومی، حواس پرتی، کاهش درک مطلب، بی علاقه‌گی، احساس کندذهنی و در نتیجه اتخاذ شیوه‌های نادرست تحصیل علم و ارتقای علمی و اکتفا به حداقل نمره قبولی در امتحانات».

فهرست منابع:

۱. آرمن، محمد، شیوه‌های ارزشیابی کتاب درسی دانشگاه، سمت، سایت مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۲. -----، ویژگی‌های نمونه‌ای از یک کتاب درسی دانشگاهی، سمت، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۸۷، سایت مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۳. آقازاده، محرم و فضلی، رخساره (۱۳۸۹). راهنمای آموزش در کلاس‌های چند پایه.
۴. آقازاده، محرم (۱۳۶۸). راهنمای تألیف کتب درسی.
۵. ----- (۱۳۹۰). راهنمای روش‌های نوین تدریس.
۶. آقازاده، احدیان، (۱۳۷۷). راهنمای عملی برنامه ریزی درسی.
۷. آون، (۲۰۰۷)، به نقل از «محتوای کتاب درسی»، ص ۱۹.
۸. استرابادی، رضی الدین محمد بن الحسن (۱۳۷۹). شرح رضی، دارالکتب العلمیه، انتشارات مرتضوی.
۹. انصاری، جمال الدین عبدالله بن هشام (۱۴۲۹ هـ ق). شذورالذهب دارالفکر، بیروت.
۱۰. بی بی، آرمبراستر، وتی اج آندرستون، ترجمه هاشم فردانش، به نقل از فصلنامه تعلیم و تربیت تحلیل کتب درسی، شماره مسلسل ۳۳، سایت مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۱۱. جامع‌المقدمات (۱۳۸۹). با تصحیح و تعلیقه مرحوم مدرس افغانی، جلد اول، کتاب صرف میر، چاپ بیست و دوم، موسسه انتشارات هجرت.
۱۸. -----، کتاب شرح امثله، چاپ بیست و دوم، زمستان ۱۳۸۹، موسسه انتشارات هجرت.
۱۹. -----، کتاب شرح تصریف، چاپ بیست و دوم، زمستان ۱۳۸۹، موسسه انتشارات هجرت.
۱۲. جزایری، سیدحمید؛ علیزاده، فرامرز (۱۳۹۰). درسنامه علم صرف، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خاهران، مرکز نشر هاجر، چاپ دوم.
۱۳. جمالی زواره، بتول؛ نصر، احمدرضا؛ آرمن، محمد؛ نیلی، محمدرضا، معیارهای ارزیابی کتاب‌های درسی دانشگاهی، سمت، شماره ۱۹، پاییز ۱۳۸۷، سایت مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۱۴. -----، تبیین معیارهای محتوایی تألیف و تدوین کتاب‌های درسی دانشگاهی رشته‌های علوم تربیتی، مشاوران و روان‌شناسی، سایت مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۱۵. حسن‌مرادی، نرگس (۱۳۹۹). تحلیل محتوای کتاب درسی، چاپ ششم، انتشارات کتابیران.
۱۶. رضی، احمد. شاخص‌های ارزیابی و نقد کتاب‌های دانشگاهی، سمت، شماره ۲۱، سایت مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۱۷. ستوده، غلامرضا (۱۳۸۷). مرجع‌شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی، تهران.
۲۰. شیوه‌های ارزیابی، شریفی، انتشارات سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، به نقل از فنون و مهارت‌های تدریس، سال سوم دانش سرای تربیت معلم، ۱۳۷۲.
۲۱. صفایی بوشهری، ۱۳۷۹. روش تحصیل ادبیات عرب در حوزه.
۲۲. طباطبایی، محمدرضا (۱۳۹۰). صرف ساده، چاپ جدید قم: انتشارات دارالعلم.
۲۳. علاقه مند، علی (۱۳۸۸). مبانی نظری و اصول مدیریت آموزشی.
۲۴. فردانش، هاشم (۱۳۷۲). مبانی نظری تکنولوژی آموزشی.
۲۵. فنون و مهارت‌های تدریس، دانش سرای تربیت معلم، ۱۳۷۲.
۲۶. فلودن ۲۰۰۲. به نقل از تحلیل محتوای کتاب درسی.
۱۷. قندیلی، سیدجواد؛ مهرمحمدی، محمود؛ فردانش، هاشم. بررسی محتوایی درسی سطح یک حوزه علمیه و ارائه ویژگی‌های مطلوب آن بر اساس نظریه شرح و بسط، ص ۷، سایت مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۲۷. کتاب درسی دانشگاهی (۱)، ساختار و ویژگی‌ها، سمت، چاپ دوم، ۱۳۸۱، سایت مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۲۸. کتاب درسی دانشگاهی (۲) فناوری اطلاعات و ارزیابی، چاپ دوم ۱۳۸۷، سایت مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۲۹. گارینگر ۲۰۰۶، به نقل از محتوای کتاب درسی، ص ۲۰.
۳۰. لینینگ و کاترین ۲۰۰۷، به نقل «تحلیل محتوای کتاب درسی»، حسن مرادی، چاپ اول، انتشارات ۱۳۹۰.
۳۱. مبادی العربیه، ج ۴ (رشیدشرتونی، تنقیح حمید محمدی، دارالذکر، ۱۴۱۷ هـ ق).
۳۲. محسنی زنوزی، هاشم (۱۳۸۸). تکنولوژی آموزشی، نشر یسپرون.
۳۳. محمدی، حمید (۱۳۶۸). صرف متوسطه، انتشارات دارالعلم.
۳۴. مجدفر، مرتضی، ۱۳۷۱. طرح درس نرم‌افزاری مناسب تکنولوژی آموزشی.
۳۵. ملکی، حسن محمد آرمن (۱۳۹۱). شیوه طراحی و تألیف کتاب درسی دانشگاهی، چاپ اول، سمت، سایت مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۳۶. ملکی، حسن (۱۳۸۵). مبانی و معیارهای نقد کتاب درسی دانشگاهی، دانشگاه علامه طباطبایی، سمت، شماره ۱۷، سایت مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۳۷. ----- (۱۳۸۴). شیوه طراحی و تألیف کتب درسی، بخش پیکره و متن، سمت شماره ۱۵، دانشگاه علامه، سایت مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۳۸. نظام آموزشی حوزه از نگاه عالمان، مرکز تدوین نشر متون درسی، چاپ اسوه، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۳۹. نیشابوری، حسن بن محمد (۱۳۷۱ هـ ش). شرح النظام، اخراج و تعلیق علی الشملای، مطبعه امیر، قم.
۴۰. واحد تدوین کتب درسی سازمان حوزه‌ها و مدارس علمیه خارج از کشور، ۱۳۸۱. روش تدریس.



مطالعه تربیت عرفانی: اصول و روش‌ها از نگاه علامه جعفری

✿ نویسنده: ستاره موسوی؛ دکترای تخصصی علوم تربیتی

چکیده

هر انسانی که در قلمرو آموزه‌های تربیت عرفانی یعنی گردیدن تکاملی روحی قرار بگیرد، قطعی است که می‌تواند رهگشای زندگی خود و دیگران باشد. در این راستا، هدف این پژوهش بررسی تربیت عرفانی، مراحل، اصول و روش‌های آن از نگاه علامه جعفری است. در پژوهش حاضر، آموزه‌های عرفانی و تربیتی علامه مورد بررسی قرار گرفته است و بر اساس آن اصول و روش‌هایی تربیت عرفانی استنباط شد. پژوهش حاضر با روش تحلیل محتوای کیفی شکل گرفت. اصول تربیت عرفانی بر اساس اندیشه‌های عرفانی ایشان تدوین شده است، توحید، اخلاص، پیوند شریعت، طریقت و حقیقت، تقوا و توکل به خدا از مهم‌ترین اصول تربیت عرفانی بودند. روش‌های تربیت عرفانی نیز شامل روش‌های تزکیه، ارزیابی نفس، شکر و قدردانی، توبه نیایش و کار نیک است. **کلیدواژه:** علامه جعفری، تربیت، عرفان.

مقدمه

آموزش یا همان تعلیم، غیر از پرورش یا تربیت است. به عقیده علامه جعفری، هدف تربیت اسلامی «انتقال از حیات طبیعی محض به حیات معقول» است و لذا وظیفه اصلی دستگاه تعلیم و تربیت این است که این انتقال را رهبری نماید. جالب آنکه ایشان هدف عرفان حقیقی را نیز با عبارات مشابهی بیان کرده و «بیداری انسان از خواب حیات طبیعی محض» را هدف عرفان می‌دانند. با این اوصاف، می‌توان گفت که این «اشتراک در هدف» مهم‌ترین وجه ارتباط تربیت و عرفان است. به عبارت دیگر، می‌توان این دو را روش‌های متفاوت برای نیل به یک هدف مشترک دانست؛ بنابراین تربیت عرفانی یکی از ابعاد مورد تأکید ایشان بوده و سعادت فرد را تسهیل می‌کند. پژوهش‌های متعددی به تربیت از دیدگاه علامه توجه داشتند: عارف بدون اخلاق معنی ندارد و باید متصف به صفات

اخلاقی همچون یقظه و بیداری، بینایی دل، تفکر، ابتهاج (فناء فی الله) وصال حق و... باشد. علامه تربیت عقلانی را پرورش قوه تفکر انسان برای انتقال از حیات معمول به حیات معقول می‌داند. در نظر علامه، کارکردهای وجدان اخلاقی می‌تواند شامل بُروز عواملی چون، رشد شخصیت بشری، و مواردی از قبیل سرزنش و شکنجه شدن انسان باشد. علامه جعفری مهم‌ترین مؤلفه‌های زندگی فضیلت‌مندانه را حیات معقول معرفی می‌کند. اصول اخلاقی شامل: اصل تعقل و تفکر، آزادی، حیات معقول، وجدان و برای تحقق این اصول روش‌هایی مانند روش پرسش و پاسخ، امر به معروف و نهی از منکر، و... شناسایی شده است. با توجه به اینکه عرفان و تربیت از موضوع‌های اصلی نظام فکری اندیشمندان معاصر است، در این میان علامه جعفری در زمینه تربیت عرفانی جایگاه والایی دارند؛ زیرا تعلیم و تربیت و عرفان حلقه‌های یک زنجیره فکری از نظام جامع معرفتی ایشان است. با توجه به اهمیت عرفان در رشد تربیتی و پیدایش عرفان‌های نوظهور از سویی و توجه بیشتر پژوهش‌ها به مقوله تربیت از دید اخلاقی و عقلانی علامه و کم‌توجهی به بعد تربیت عرفانی از موضع ایشان، محقق بر آن شده است که اصول و روش‌های تربیت عرفانی از نگاه علامه جعفری را تبیین نموده و در کنار این مطلب، به بررسی تربیت عرفانی از منظر علامه جعفری و استنباط شرایط، اصول، روش‌های تربیت عرفانی همت گمارد. بنابراین، لازم است دست‌اندرکاران آموزش و پرورش با آراء حکمای مسلمان آشنا شوند؛ به خصوص با اندیشه‌های برجسته علامه جعفری که در حوزه تعلیم و تربیت قابل بررسی و تأمل می‌باشد.

تربیت عرفانی

با توجه به کمرنگ بودن مرز تربیت اخلاقی و عرفانی، ابتدا به روشن‌سازی این دو مفهوم اشاره می‌شود:

موضوع عرفان خداشناسی است که از طریق تهذیب نفس و شهود قلبی صورت می‌گیرد و منجر به یک معرفت شهودی و علم حضوری می‌شود. با توجه به رشد فزاینده گروه‌های عرفانی منحرف‌کننده، که سبب رشد مسلک‌ها و دیدگاه‌های ناب‌خردانه گردیده است، لازم

است دست‌اندرکاران آموزش و پرورش با آراء و اندیشه‌های حکمای مسلمان آشنا شده و در ارائه آرای نوین خویش از آن‌ها الهام بگیرند. تربیت عرفانی این است که آدمی، در راه پرورش ظرفیت‌های معنوی و باطنی خویش، از حسیض دنیای حس و ماده و از نفس اماره رهایی یابد و ایمان، اخلاص و عشق به خدا را تجربه کند و منازل، حالات و مقامات را بپیماید و جذبه‌ها، نفحه‌ها و حالاتی که در درونش وارد می‌شود را دریابد و از آن به‌طور صحیح بهره‌برداری کند و به فناء فی الله و بقاء بالله بار یابد. پیداست طی این مقامات، از بدایات تا نهایات، یک سیر تکاملی نفسانی درونی است و به برنامه ویژه نیاز دارد. این رویه‌ها و اصول تربیت عرفانی است که در آن **اولا، ضوابط و چگونگی سلوک عرفانی و رسالت‌هایی سالک، مراحل و منازل، موانع، اهداف، اصول و روش‌های تربیت عرفانی مشخص می‌شود.**

ثانیا، برای متر بی‌سالک این نکته آشکار می‌شود که هر عارف به هر جایگاهی که برسد، باز از شریعت بی‌نیاز نیست و باید از شریعت محمدی تبعیت کند. نیز این نکته را درمی‌یابد که در سیر و سلوک هزارساله عارفان، نهایت حال عارف بدایت حال پیامبر است و باید مکاشفات خود را با مکاشفات معصوم ارزیابی کند و همواره بر سلوک شرعی مواظبت کند و از سلوک صناعی به دور باشد.

ثالثا، متری سالک باید چنان تربیت شود که میان پیوستگی به خالق و حضور فعال در جامعه و مسئولیت‌پذیری اجتماعی جمع کند و چنان نباشد که چون منزلی از سلوک را پیمود، سر در لاک خویش بَرَد و از مسائل جامعه و مردم غافل باشد.

در تربیت عرفانی صحبت از طریق سیر و سلوک، یعنی گونه‌ای از پیش رفتن و حرکت به سوی کمال و عرفان حق، است. تربیت عرفانی نیز متضمن رعایت اصولی است. اصل به مفهوم ریشه و مبنا است و گاهی شکل دهنده بستر مسائل است. اصل بیانگر عباراتی دقیق و منسجم است که فرایند مراحل تربیت عرفانی را هدایت می‌کند در راستای ارتباط اصول و مراحل تربیت عرفانی می‌توان گفت که اصول مطرح شده در همه مراحل مصداق دارد و آشنایی با

شما این مسئله (خدا) را مطرح می‌کنید، اما وقتی که وارد توحید واقعی بشوید، آن وقت خواهید دید که زندگی شما چه قدر شکوفا می‌شود، و بدون آن (بدون استناد به انگیزه الهی) زندگی قابل تفسیر نبوده است و نیست و نخواهد بود. از دید وی رابطه الله با هستی را باید از چشم‌انداز توحید و یکتاپرستی نگریست، علامه جعفری به توحید و یکتاپرستی رأی می‌دهد وی بر این باور است که پذیرش دیدگاه توحیدی با ذات خدای تعالی است و اساساً چنین نظریه‌هایی معنایی جز این ندارد که کثرات مشهود، اجزای موجودی واحدند که همان خدای تعالی است.

در نگرش ایشان به توحید اساس بر آن است که انسان همه هم و غم خود را در توحید و یگانگی خداوند متعال خلاصه نماید و از هر آنچه که رنگی از شرک دارد به دور ماند. اصولاً بر اساس این نگرش، سالک عرفانی قادر خواهد بود خود را از منیت و انانیت خارج سازد و در مسیر صراط مستقیم و شهادت به یگانگی خداوند و اهتمام و تلاش در این راه به قرب الهی برسد و همه را، نه از خود، بلکه از خدای خود و رب خود بداند؛ در آن صورت وصل به جانان آسان و سهل خواهد شد و رسیدن به هدف دشوار نخواهد گردید.

پیوند شریعت، طریقت و حقیقت یکی دیگر از اصول تربیت عرفانی تلازم شریعت، طریقت و حقیقت است. درهم تنیدگی، پیوستگی و وابستگی شریعت و طریقت و حقیقت، در تمامی مراحل به‌روشنی پذیرفته شده است که عارف و سالک، در آغاز و انجام راه و در هر شرایط از شریعت و دین بی‌نیاز نیست.

شریعت و طریقت و حقیقت اشکال مختلف حقیقت واحده‌ای هستند که انبیای عظام و حکما و عرفای راستین مفسر و مبلغ آن بوده‌اند. اگر معنای لغوی شریعت را در

نظر بگیریم، شریعت، طریق وصول به چیزی است که انسان یا خدا آن را می‌خواهد.

با این بیان، در شریعت، طریقت نهفته

است. از نظر اسلام و آیات قرآنی نیز، ایمان و عمل صالح به عنوان شریعت مطرح شده که راه‌هایی برای کمال روحی انسان است. آن چه مهم است، مسیر حقیقت است که گروهی از جمله مولوی می‌گویند: با وصول به حقیقت، انسان از شریعت و طریقت بی‌نیاز می‌شود.

حقیقت را نیز با عباراتی گوناگون نظیر وصول به خدا، یا دریافت فنای مطلق هستی در ذات ربوبی مطرح کرده‌اند.

حقیقت را نباید آخرین نقطه در مسیر رشد و کمال تلقی کرد، به‌گونه‌ای که شریعت و طریقت در نقاطی از مسیر در نظر گرفته شوند؛ بلکه هر گامی که انسان مطابق با فرامین الهی برمی‌دارد، نیل به حقیقت است. این سیر و تحول روحانی نمی‌تواند در نقطه‌ای به نام وصول به حقیقت پایان پذیرد. این سیر تا بی‌نهایت ادامه دارد و در هر مرتبه‌ای که انسان قرار گیرد، شریعت و طریقت و حقیقت با یکدیگر جمع‌پذیر

خواهند بود.

در واقع،



نمی‌توان میان خود و خدا فاصله‌ای بی‌نهایت تصور کرد، به‌گونه‌ای که در فاصله این مسیر، شریعت و طریقت وجود داشته و حقیقت در پایان مسیر قرار داشته باشد. اگر سالک قصد قرار گرفتن در جاذبه ربوبی را داشته باشد، بدون نیاز به طی مسافت، به مقصد خود خواهد رسید. همان‌گونه که خداوند در پاسخ به حضرت موسی که سوال می‌کند چگونه می‌توان به تو رسید، می‌گوید: قَصْدُكَ لِي وَصَلُّكَ إِلَيَّ (قصد کردنت برای رسیدن به من همان و رسیدنت به من همان).

ما نباید حقیقت را پس از طی مسافت‌های روحانی در نقطه‌ای تلقی نموده، شریعت و طریقت را در نقاط مسیر حقیقت تلقی کنیم؛ بلکه هر قدمی که مطابق دستور الهی برمی‌داریم و کوچک‌ترین گردی را از آینه دل می‌زداییم، به همان اندازه از حقیقت مطلق برخوردار می‌شویم.

اگر شریعت و طریقت و حقیقت را از یکدیگر جدا کنیم، نتایج منفی زیر حاصل خواهد شد:

۱- انسان‌هایی را که جویای حقیقت هستند، از آن محروم خواهیم کرد، زیرا شریعت مطلوبیت ذاتی نداشته و فقط عمل به آن، وسیله و طریقه وصول به حقیقت است. این نوع تلقی، مزایای شریعت را از مردم حقیقت‌جو گرفته، با نشان دادن دورنمایی از سراب حقیقت نما، آنان را از حقیقت محروم خواهد ساخت.

۲- میان علم و عقل، که از بهترین وسایل حقیقت‌یابی هستند، با عشق و عرفان پیکاری ساختگی ایجاد خواهد شد.

۳- میان ماده و معنا نیز تضاد تصور خواهد شد؛ در حالی که میان این دو موضوع هیچ نزاعی وجود ندارد و این ناتوانی سالک است که نمی‌تواند این دو را در عرصه طبیعت جمع کند.

از نظر علامه جعفری، نباید حقیقت را آخرین نقطه در مسیر رشد و کمال تلقی کرد، به‌گونه‌ای که شریعت و طریقت در نقاطی از مسیر در نظر گرفته شوند؛ بلکه هر گامی که انسان مطابق با فرامین الهی برمی‌دارد، خود نیل به حقیقت است. این سیر و تحول روحانی نمی‌تواند در نقطه‌ای به نام وصول به حقیقت پایان پذیرد. این سیر تا بی‌نهایت ادامه دارد و در هر مرتبه‌ای که انسان قرار گیرد، شریعت و طریقت و حقیقت با یکدیگر

جمع‌پذیر خواهند بود. در واقع، نمی‌توان میان خود و خدا فاصله‌ای بی‌نهایت تصور کرد، به‌گونه‌ای که در فاصله این مسیر شریعت و طریقت وجود داشته و حقیقت در پایان مسیر قرار داشته باشد.

اگر سالک قصد قرار گرفتن در جاذبه ربوبی را داشته باشد، به مقصد خود خواهد رسید. همان‌گونه که خداوند در پاسخ به حضرت موسی که سؤال می‌کند چگونه می‌توان به او رسید می‌گوید:

قَصْدُكَ لِي وَصَلُّكَ إِلَيَّ قصد کردن تو همان و به من رسیدن همان.

هر گامی که مطابق مفروضات الهی برمی‌داریم و کوچک‌ترین گردی را از آینه دل می‌زداییم، به همان اندازه از حقیقت مطلق برخوردار می‌شویم... پایان این سیر و سلوک را مانند سیر طبیعی و حرکت معمولی فرض کردن، از نهایت بی‌خبری است؛ زیرا تصور پایان و آغاز و وسط، در بی‌نهایت، آن اندازه بی‌اساس است که فرورفتن در تناقض... از این رو، این مطلب که جلال‌الدین مولوی می‌گوید: «لَوْ ظَهَرَ الْحَقَائِقُ بَطَلَتِ الشَّرَائِعُ» به بازیگری ذهنی و روانی ما بیشتر مربوط است تا به واقع‌یابی ما. از مطالب بالا چنین برداشت می‌شود که بین شریعت، طریقت و حقیقت پیوستگی و وابستگی در تمام مراحل دیده می‌شود که عارف و سالک، در آغاز و انجام راه و در هر شرایط، از شریعت و دین بی‌نیاز نیست. شریعت همانند چراغی است که سالک را، از طریق مواظبت بر فرائض، به طریقت و حقیقت می‌رساند، بلکه در ساحت عروج به معراج کمال، که همان دیدار با خدا و دریافت توحید و عبور از ماسواست، سالک را لحظه‌به‌لحظه یاری می‌رساند و او را از لغزش باز می‌دارد.

یکی دیگر از اصول تربیت عرفانی اخلاص می‌باشد. اخلاص یعنی خالص و ناب کردن؛ اما در عرف و محاورات فارسی معمولاً اخلاص را برای اخلاص در عمل به کار می‌برند؛ یعنی انسان در عملش نیت خالص داشته باشد و قصد ریاکاری و تظاهر نداشته باشد. روشن شدن این ارتباط و معنایی که در اینجا مراد است نیاز به توضیح دارد. توحید یعنی یگانه دانستن خدا. توحید باب تفعلیل از واحد است و باب تفعلیل چند معنا دارد. یک معنای آن تعدیه است؛ یعنی یگانه و یکی کردن.

ولی آن توحیدی که از اعتقادات ماست یعنی یکی دانستن و یکی شمردن. یکی از مهم‌ترین شرایطی که در نصوص دینی برای قبولی اعمال و عبادات بیان شده مسئله اخلاص است؛ به گونه‌ای که اعمال عبادی بدون اخلاص را دورکننده انسان از مقام ربوبی دانسته‌اند.

❏ اخلاص

علامه جعفری در این مورد بیان می‌کند که اخلاص در اندیشه و گفتار و عمل موجب پاکسازی درون انسان می‌شود. اخلاص در اندیشه واقعیات را برای انسان قابل شهود می‌سازد و از درآمیختن آن واقعیات با آلودگی‌ها و تخیلات و اوهام جلوگیری می‌کند. اخلاص در گفتار نیز انسان را از سخن‌پردازی‌های فریبکارانه باز می‌دارد. اخلاص در عمل روح عمل تلقی می‌شود و هم سازنده موجودیت انسان در مسیر حیات معقول است. علامه همچنین معتقد است که بالاترین نوع اخلاص اخلاص به کمال برین الله است. اخلاص به ذات اقدس الهی یعنی قرار گرفتن در مسیر اِنا لِلّٰهِ و اِنا اِلَيْهِ راجِعُونَ (ما از آن خداییم و بازگشت ما به سوی اوست)؛ یعنی ما آن کمال برین و در مسیر کمال برین و مقصد نهایی ما هم کمال برین است.

بنابراین، با عظمت‌ترین اخلاص اخلاص به کمال برین خداست. انسانی که به خدا اخلاص می‌ورزد، از بایستگی‌ها و شایستگی‌های انسان آگاهی دارد و در مسیر آن حرکت می‌کند. همچنین اخلاص کامل موجب شکوفایی جوهر اصیل روح آدمی می‌شود. لذا این اخلاص اگر به چیزی جز خدا تعلق پیدا کند خسارتی

جبران‌ناپذیر بر روح انسان وارد خواهد شد. علامه جعفری اخلاص را عالی‌ترین کیفیت رابطه میان انسان و حقیقتی که مطلوب ذاتی اوست، دانسته و با تقسیم آن به دو بخش عام و خاص، بالاترین مرتبه اخلاص را اخلاص ارزشی معرفی نموده و مؤلفه‌های بنیادین و شاخصه‌هایی آن را تعریف کرده است. ایشان همچنین با تقسیم اخلاص به دو گونه اخلاص در عقیده و اخلاص در عمل، به ترسیم ابعاد سه‌گانه اخلاص در حوزه

اطاعت، عبادت و استعانت پرداخته و در نهایت آثار و پیامدهایی مانند: نیل به وحدت مطلق، کسب معرفت، تسهیل جریان تعلیم و تربیت و تحقق عدالت را برای فهم وجود اخلاص در نهاد انسان‌ها، معرفی نموده‌اند.

❏ تقوا

در دیدگاه علامه جعفری تقوا یعنی صیانت ذات از رها شدن در امواج غفلت‌ها و ناهشیاری‌ها و شهوات و خودپرستی‌ها. اگر ذات آدمی از این پلیدی‌ها رها شود و گام به «حیات معقول» بگذارد، محال است که به مرحله یقین به ابدیت نرسد. جان پاک از آلودگی‌های حیوانی و لذت پرستی است که جایگاه فروغ خورشید لایزالی است.

همچنین علامه جعفری (ره)، با آوردن جمله‌ای از نهج‌البلاغه، در این باب می‌گوید:

أَلَا وَ إِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلٍّ حِمْلٌ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أَغْظُوا أَرْمَتْهَا فَأَوْرَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ

آگاه باشید، اوصاف تقوا چنان مرکب‌های راهنم که انسان‌های متقی سوار بر آن‌ها گشتند، زمام به دست راهی بهشت الهی‌اند.

وی معتقد است که انسان‌های باتقوا عبارت‌اند از کسانی که ذات (خود، من، شخصیت) خود را از آلودگی‌ها و عوامل تباه‌کننده حفظ نموده، جوهر الهی ذات را بر همه ابعاد موجودیت خود مدیر قرار داده و در مسیر به ثمر رسانیدن ذات خود تکاپو می‌نمایند یعنی هر انسانی با تحصیل آگاهی به خویشستن و لزوم مهار کردن غرایز حیوانی از تقوای عرفانی برخوردار شود. آنچه قلب آدمی را پاک و طاهر نگاه میدارد، پرهیز از گناهان و روی آوردن به تقواست.

با توجه به مطالب بالا، می‌توان این‌گونه برداشت کرد که تقوای عرفانی یک نیروی بازدارنده‌ای است که به صورت یک ملکه نفسانی و نیروی درونی در نهاد انسان به وجود می‌آید و او را در برابر طغیان شهوات و ارتکاب کارهای خلاف حفظ می‌کند. کمال تقوا آن است که علاوه بر دوری از گناهان و محرمات، از مشتهات نیز اجتناب شود. بر همین اساس می‌توان تقوای عرفانی را نقطه عطفی دانست که سالک الی الله مقوم رفتار عبادی و عرفانی خود تخصیص داده و با مبنا قرار دادن آن به گونه‌ای رفتار می‌کند که آثار و برکات آن در

❏ **تقوای عرفانی یک نیروی بازدارنده‌ای است که به صورت یک ملکه نفسانی و نیروی درونی در نهاد انسان به وجود می‌آید.**

زندگی فردی و اجتماعی متجلی گردیده و پیام‌آور نیکی و راستی در حوزه عرفان عملی برای سایرین خواهد گردید.

توکل به خدا

علامه جعفری در این ارتباط بیان می‌کند که توکل حقیقی عبارت است از پذیرش این مسئله اساسی الهی که:

أَزْمَةُ الْأُمُورِ طَرًّا بِإِيْدِهِ وَالْكُلُّ مُسْتَمِدَّةٌ مِنْ مَدَدِهِ؛

زمام و عنان همه امور به دست خداوندی است و همه موجودات از قدرت او استمداد می‌نمایند.

این حالت والای روحی نه تنها در مواقع اقدام به کارها در انسان‌های آگاه و واراسته بروز می‌کند، بلکه این‌گونه انسان‌ها در همه حالات زندگی از پدیده مزبور برخوردارند. کسی که از روی آگاهی و با فروغ ربّانی که دل او را روشن کرده است، در هر کاری که انجام خواهد داد، ان شاء الله می‌گوید، مقصودش آن نیست که مشیت خداوندی برخلاف عالم هستی و قوانین حاکمه در آن، به جریان می‌افتد و خواسته انسان را برمی‌آورد. بلکه منظورش این است که با نظر به سیستم باز طبیعت که در سیستمی باز از عالم هستی در جریان است و هر لحظه‌ای امکان بروز رویدادهای محاسبه نشده در درون او می‌رود برای آنکه در موقع بروز آن رویدادها ضربه نخورد و در نظم هستی به تردید نیفتد این قضیه را به مشیت خداوندی می‌سپارد و می‌گوید: ان شاء الله. بنابراین آدمی در موقع توکل حقیقی فقط بر خداوند قادر مطلق تکیه می‌کند چون خداوند است که می‌تواند زندگی انسان را دگرگون کند.

بنابراین، توکل موجب اطمینان و آرامش در کارها می‌باشد؛ یعنی پس از آنکه انسان متوکل همه آگاهی‌ها و کوشش‌های ممکن را به کار برد و اقدام نمود، بدان جهت که توکل، خدا را ناظر کار خود می‌داند و خود نیز تقصیری در مقدمات و اسباب اختیاری کار انجام نداده است، لذا باکمال آرامش و اطمینان خاطر دست به کار می‌شود. بنابراین، از دید وی کسی که از روی آگاهی و با فروغ ربّانی که دل او را روشن کرده است، در هر کاری که انجام خواهد داد می‌گوید ان شاء الله، مقصودش این است که با نظر به هستی، برای آن که در موقع بروز رویدادها ضربه نخورد و در نظم هستی به تردید نیفتد، قضیه را به مشیت خداوندی

می‌سپارد و می‌گوید: ان شاء الله!

پس طبق آنچه که گفته شد، می‌توان گفت توکل کردن باعث می‌شود که فرد، با توجه به اعتقادی که به قدرت و حکمت و رأفت و شفقت خداوند دارد، در تمام حرکات و سکنات حضور خدا را در نظر گرفته و در تمام لحظات برای موفقیت خود از او استمداد می‌کند. فرد متوکل، ضمن استفاده از اسباب و علل مادی و غیرمادی توفیق، رسیدن به نتیجه را مشروط به خواست و مشیت الهی دانسته، ضمن اسناد امور و اتفاقات جهان به خواست خداوندی، برای حصول نتیجه به خدا تکیه نموده و اطمینان دارد که خواست خداوند در جهت خیر و صلاح اوست. و در نتیجه به مرحله‌ای می‌رسد که هم خدا از او راضی و خشنود است و هم او از خداوند راضی و خشنود خواهد بود و این نهایت عرفان و سلک الی الله و خشنودی خداوند و عبد صالح هست و خواهد بود.



روش‌های تربیت عرفانی

تزکیه

علامه جعفری رحمه الله در این مورد معتقد است که: «بدون تخلُّق به اخلاق فاضله که مقدمه اخلاق الله است و جهش پیش از گردیدن اخلاقی به گردیدن عرفانی، بلوغ زودرس و نابهنگام است که رهاوردش سقوط و هبوط است، نه عروج و صعود.» هراندازه که گروهی در تصفیه و تزکیه درونی پیشرفت نمایند، در عبور از درجه بارقه‌های موقتی و گاه و بی‌گاه، به دوام شهود فروغ ربانی بیشتر توفیق می‌یابند و آن دریافت‌های غیراختیاری به مشاهدات اختیاری مبدل می‌گردد. ورود به این مقام عرفانی معلول یک عامل اساسی است و آن عامل عبارت است از به وجود ظرفیت تحمل فروغ الهی، که موجب می‌گردد بر دوام شهود آن فروغ با عظمت افزوده شود؛ همان‌گونه که با بروز ظرفیت تعقل در یک علم، بر دوام این فعالیت و اختیاری بودن آن افزوده می‌شود. بنابراین باید درون آدمی به وسیله صفا و تهذیب به آن کمال نایل آید که بتواند فروغی از کمال مطلق را دریابد. در نتیجه، تهذیب و تزکیه نفس باید عملاً هم در ذهن، قلب و رفتار عملیاتی شود و افکار و اندیشه‌های انسانی باید به‌گونه‌ای مدیریت شود که همه روزهایی که ورودی وسوس شیطانی است بسته گردیده و قلب انسان از همه رذیلت‌ها پاک و در عوض صفات حمیده که منبعث از رفتارهای عرفا و سالکان الی الله و پیامبران الهی و ائمه معصومین هست جایگزین گردد که در آن صورت انوار قدسی و الهی در وجود و شخصیت انسان نمایان گردیده و به‌تمام معنا جلوه‌های انسان کامل در کردار و رفتار انسان متجلی می‌گردد. پس لازم است تزکیه نفس با تزکیه عقل و تصفیه نفس در عرفان قرآنی توأم شوند که معنویت اخلاقی و عقلانیت و فدا و فنا شدن، لوازم ذاتی و جداناپذیر عرفان عملی هستند. سلوک الی الله، سرمایه و زاد و توشه‌ای می‌طلبد که تنها با تزکیه و تقوای نفس، حاصل شدنی است. تزکیه نفس، تعالی وجود و توسعه پایدار در هستی انسان ایجاد می‌کند و صیورت انسان به سوی خداست، لذا مؤلفه اولیه و دائمی سلوک عرفانی، تزکیه نفس است.

ارزیابی نفس

اهمیت محاسبه نفس، از دیدگاه اسلامی، به قدری زیاد است که امام کاظم علیه السلام در حدیثی می‌فرمایند:

هر کس هر روز محاسبه نفس نکند (واز خود برای کارهایی که در آن روز کرده است حساب نکشد)، تا اگر کار نیکی کرده است به آن بیفزاید و اگر کار بدی کرده است به درگاه خداوند توبه کند، از ما نیست.

انسان‌ها در هر درجه‌ای از رشد که باشند، باز در معرض غلبه هوای نفس و خروج از حوزه اخلاق حسنه بوده و چنانچه دائماً مراقب اعمال و رفتار خود نباشند، به تدریج فضیلت‌های اخلاقی آن‌ها تضعیف و رذیلت‌های اخلاقی مجال رشد می‌یابند. از این رو یکی از روش‌های مهم تربیت عرفانی روش خودسازی، حسابرسی از خود است اینکه انسان به حسابرسی نفس خویش بپردازد. محاسبه به معنای حسابرسی دوطرفه و متقابل است که یک طرف آن فرد و طرف مقابلش نفس است. بنابراین محاسبه یعنی اینکه انسان در هر شبانه‌روز وقتی را معین کند که به حساب نفس خویش برسد که چه اعمالی را انجام داده و طاعت‌ها و گناهانش را موازنه و سنجش نماید و نفس خویش را سرزنش کند. اگر در طاعت الهی تقصیر نموده یا مرتکب معصیت شده و شکر نماید خداوند را اگر واجبات را انجام داده و معصیتی از او صادر نشده و شکر زیادتری نماید اگر موفق به بعضی اعمال خیر و مستحبی شده است در منابع اسلامی ضرورت محاسبه خویشتن به‌طور فراوان گوشزد شده است. این گوشزدهای متعدد و متنوع قاطع‌ترین دلیل بر اهمیت اساسی محاسبه است.

علامه جعفری با آوردن روایتی از امیرالمؤمنین (ع) در اهمیت روش محاسبه می‌گوید:

عِبَادَ اللَّهِ زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُؤْزَنُوا وَ حَاسِبُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا! ای بندگان خدا، به موازنه خویشتن بپردازید، پیش از آنکه به موازنه شما پرداخته شود و درباره شما محاسبه شود. نمایید پیش از آنکه درباره شما محاسبه شود. پس با عنایت به اینکه در آموزه‌های دینی به حسابرسی و پیشگیری اهمیت زیادی داده شده است و مبنایی برای محاسبه اعمال انسان تلقی می‌گردد، لذا علامه جعفری نیز به این مهم اشاره

داشته و بر اساس روایتی مشهوری از حضرت علی (ع) تأکید مؤکد می‌نماید که سالک راه حق روش محاسبه را مدنظر داشته و در مراحل عرفانی با عملیاتی نمودن آن به تحقق آن کمک نماید. بنابراین کسانی که اصلاح خود را جدی می‌گیرند، اگر پس از محاسبه به موارد خلاف برخوردند، باید آثار سوء آن را جبران و از تکرار مجدد آن جلوگیری نمایند و بلافاصله در مقام توبه و استغفار برآیند: پس حساب خود را در این عالم تا فرصت داری بکش و خود میزان اعمال را برپا کن و در میزان شریعت و ولایت اهل‌البیت، اعمال خود را بسنج و صحت و فساد و کمال و نقص آن را معلوم کن و آن‌ها را جبران کن تا فرصت هست و مهلت داری.

شکروقدردانی

علامه جعفری شکرو سپاس را یکی از عالی‌ترین عوامل سازنده روح انسانی می‌داند. آغاز چنین معرفت و عمل، آغاز تکامل انسانی و برقراری یک ارتباط معقول میان او و جهان هستی و هم‌نوعان خویش است. در راه وصول به چنین مقام والا، نخستین معرفتی که نصیب انسان می‌گردد این است که اولاً می‌فهمد که به‌هیچ‌وجه از خالق هستی و فیض بخش کائنات، طلبکار نیست که در نتیجه آن چه را که در این زندگانی به دست می‌آورد، یک ضرورتی باشد که خداوند مجبور است آن را به مخلوقات خود بدهد؟ تنها چنین معرفت است که فیض بودن هستی را برای انسان قابل‌درک می‌سازد. یک نتیجه بسیار بااهمیت که از این درک حاصل می‌شود طراوت و انبساط و سرور درونی است که با غوطه‌ور شدن در مصائب و ناگواری‌های حیات طبیعی هرگز مختل نمی‌گردد... هر نعمتی شایسته شکری است که برای برآمدن از عهده حق آن نعمت بایستی آن را به جای آورد و خود این توجه و آگاهی تدریجاً می‌تواند اراده شکرگزاری را تحریک نموده و این کمال را نصیب انسان سازد.

با توجه به مطالب فوق، یادآوری آنچه در انسان نهفته است، می‌تواند او را به سوی سعادت و کمال سوق دهد، بنابراین سرآغاز انسانیت از اینجاست که از غفلت خارج شود و به مرحله آگاهی گام بگذارد و متوجه باشد که تمام نعمت‌هایی که در اختیار دارد عنایت الهی است. غفلت از این عنایت الهی باعث می‌شود که انسان از رب خود

و آثار وجود او جدا گردد و بر سمت خودخواهی و خودبینی سوق داده شود. ازجمله تبعات این پدیده نابجا می‌توان به رذیلت‌های عدیده‌ای اشاره کرد که حیطه فکری و روحی سالک الهی را احاطه نموده و مانع و رادعی خواهد شد که انسان همه‌چیز را از خدا بداند و دیگر شاکر نعمت‌های الهی نباشد بنابراین او را از مسیر الهی دور کرده و در آستانه سقوط از پرتگاه سوق می‌دهد.

توبه

علامه جعفری معتقد است توبه آن نوسازی شخصیت است که برای بازگشت به خویش و نوسازی خود ضرورت دارد و آیات قرآنی که دستور به توبه می‌دهند مانند:

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ: چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، شما با [به پرستش] گرفتن گوساله بر خود ستم کردید پس به درگاه آفریننده خود توبه کنید و [خطاکاران] خودتان را به قتل برسانید که این [کار] نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است؛ پس [خدا] توبه شما را پذیرفت که او توبه پذیر مهربان است.»

توبه گاهی از بازگشت به‌سوی خدا آغاز می‌شود و این بازگشت موجب بازگشتن به خویش و نوسازی خود می‌گردد و سپس این خود نوساخته به مسیر رشد و تکامل می‌افتد که پایانش رجوع به خدا است. معنای توبه عبارت است از: بازگشت به خویشتن برای نوسازی خود. بنابراین یکی از گام‌های مهم، برای تهذیب اخلاق و سیرالی الهی، را «توبه» شمرده‌اند. توبه‌ای که صفحه قلب را از آلودگی‌ها پاک کند و تیرگی‌ها را مبدل به روشنایی سازد. روش توبه راهی است یگانه برای جدا شدن انسان از بدی‌ها و پستی‌ها و سلوک به‌سوی خدا که اگر پروردگار جهانیان، از سر رحمت خویش، این راه را بر آدمیان نمی‌نمود، هیچ‌کس را به درگاهش راهی نبود.

نیایش

اگر زندگی خود را در جهان دارای معنای والایی نداند، چنین شخصی دارای وضع روحی بی‌معنایی خواهد بود؛ ولی اگر زندگی خود را در ارتباط با مبدأ جهان تفسیر کند و رشد و کمال خود را

«**به هنگام نیایش، هریک از صفات جمال و جلال الهی که مورد توجه قرار گیرد، روح انسان حالتی مناسب دریافت آن صفت را پیدا خواهد کرد.**»

ناشی از عنایت الهی بداند، همواره به یاد خدا بوده و به هنگام عبادت خدا نیز از حالات روانی

والایی برخوردار خواهد بود. البته انسان‌ها دارای مراتب گوناگونی از رشد و کمال هستند؛ به‌همین جهت، انسان‌هایی که از کمالات والایی

برخوردار هستند به هنگام نیایش خدا را شهود خواهند کرد. برخی از انسان‌های کامل در حال عبادت گریه‌ها و سوز و گدازهای عجیبی دارند؛ چنانکه نقل شده است که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، در تاریکی شب، در حال عبادت چون مارگزیده به خود می‌پیچید.

به هنگام نیایش، هریک از صفات جمال و جلال الهی که مورد توجه قرار گیرد، روح انسان حالتی مناسب دریافت آن صفت را پیدا خواهد کرد. اگر انسان جمال و رحمت و لطف خداوندی را در نظر آورد، بهجت و انبساط درون وی را فرا خواهد گرفت. به بیان دیگر، هنگامی که انسان در حال نیایش به صفات جمال و محبت و رحمت الهی توجه داشته باشد، از حالت رجاء برخوردار خواهد بود و اگر به صفات جلال و غضب الهی توجه کند، دچار خوف الهی خواهد شد.

وی منظور از عبادت را همان حرکت به سوی هدف اعلی و معنای والا می‌داند: «قرار گرفتن در جاذبه ربوبی و تصفیه روح از آلودگی‌های حیوانی و رذائل اخلاقی به وسیله تکالیف مقرر به وسیله پیامبران الهی و تسلیم به دستورات سازنده وجدان برین و تغییر دادن من مجازی به من حقیقی که همه حرکات و سکنات عضوی و روانی آدمی را به عنوان عبادت به جریان می‌اندازد.»

از منظر وی وجدان برین، مدلول مفهوم وجدان اخلاقی، شامل ندای درونی و قطب نمای وجود انسانی و رهنمون سازی به سوی ایدئال‌ها می‌باشد. ایشان در دفاع از وجود وجدان برین به شمول این قوه بین تمامی انسان‌ها صحه گذاشته است و فعالیت این قوه را مکمل فعالیت روش عقلانی می‌شمارد. در نظر علامه، کارکردهای وجدان برین می‌تواند شامل بروز عواملی چون رشد شخصیت بشری، راهنمای مطمئن انسانی و

مواردی از قبیل سرزنش و شکنجه شدن انسان باشد. تحقیقات ایشان در باب وجدان اخلاقی کوششی بی‌بدیل است و این وجدان در تلاش است تا من مجازی را به من حقیقی مبدل سازد. منظور ایشان از من مجازی یعنی علاقه و تعلق من انسان به ظواهر و مادیات است، آن هم برای هدفی که اصل موتورش خودخواهی است. در من حقیقی انسان این‌گونه می‌گوید: خدایا، من عاشق تو هستم و پنج میلیارد و نیم را هم به دنبال من بفرست تا با هم برویم.

به عبارتی، من مجازی انحصارطلب و خودخواه است و می‌خواهد نعمت‌های هستی را در انحصار بگیرد. در من مجازی مشخص‌ترین علاقه و تعلق خود نیازها و خواسته‌های فرد است که رقابت بردار نیست؛ ولی در قلمرو من حقیقی و حقایق بزرگ اولین حقیقت خداست. و هم‌چنین هدف‌نهایی حیات انسان را به ثمر رسیدن جوهر اعلای خود حیات انسانی می‌داند که از خدا شروع می‌شود و با عبادت به سوی خدا بازمی‌گردد. معنای عبادت نیز در واقع عبارت است از «به ثمر رسانیدن جوهر حیات در ابعاد بسیار گوناگون». به معنای وسیع‌تر، آن هنگام که انسان از تسلیم‌شدن در برابر جریان طبیعی موجودیت خود رها گشته و به مرحله آگاهی از جان - که دمی از ملکوت الهی است - می‌رسد، عبادت او شروع می‌شود. همین‌که آدمی از جان پاک خود، که به وسیله تکاپوی عقلانی و وجدانی و عضلانی جوهر خود را به فعلیت می‌رساند، آگاه گشت و این اندازه درک کرد که جزئی از آن‌هنگ کلى هستی است که برای حرکت و گردیدن در مشیت الهی نواخته می‌شود، به عبادت مشغول گشته است.

بنابراین، عبادت نهایت اوج تکامل یک انسان و قرب او به خداست و نهایت تسلیم شدن انسان در مقابل خدا و اینکه انجام هر کار نیک را به قصد رضایت او انجام دهد؛ زیرا عبادت اطاعت بی‌قید و شرط و فرمان‌برداری در تمام زمینه‌هاست. و عبادت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیندیشد، جز در راه او گام برندارد، و هر چه غیر از اوست، حتی خویشتن را، فراموش کند؛ چون به سود انسان است و او را پرورش می‌دهد و از نقص به کمال می‌برد.

هراندازه که انسان از رشد و کمال روحی بالاتری برخوردار باشد، خوف و رجای وی عالی‌تر و کامل‌تر خواهد بود.

کارتیک

علامه جعفری نیز با استناد به آیه شریفه «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً: هرکس از مرد و زن عمل صالح انجام بدهد، درحالی‌که دارای ایمان است، ما او را زندگی با حیات پاکیزه عنایت می‌کنیم.» به‌خوبی عمل صالح و رسیدن به حیات طیبه را ترسیم نموده و نقشه‌راهی در رابطه با داشتن چنین زندگی پاک و پاکیزه‌ای برای ما انسان‌ها به وجود آورده است. با دقت در مفاهیم آیه فوق، برداشت می‌کنیم که عمل صالح پایه‌ای حیات پاکیزه یا حیات طیبه بوده و شرط رسیدن به چنین حیاتی در حد اعلای یک زندگی ایده‌آل برای انسان‌هاست و قرآن کریم به‌روشنی آن را بیان کرده است. علامه جعفری نیز به‌خوبی این مهم را تبیین کرده است و اهمیت آن را به‌گونه‌ای قلمداد کرده که رسیدن به چنین حیاتی را مستلزم داشتن بینشی عارفانه دانسته است. بر اساس این بینش، تنها محدودی از انسان‌ها می‌توانند در طی حیات خود چنین بینشی را که شالوده رفتار عارفانه می‌باشد در زندگی خود متجلی سازند و با کاربردی کردن آن در همه‌ی ابعاد زندگانی به نقطه اوج عرفان و حکمتی که حیات طیبه را توصیف می‌نماید نائل شوند.

بحث و نتیجه‌گیری

نتایج و یافته‌های پژوهش نشان از آن دارد که آشنایی با شرایط تربیت عرفانی، به‌منظور استواری، در آغاز کردن و پیمودن و تداوم دادن راه عرفان ضروری است؛ زیرا موجودی که بالقوه عصاره همه موجودات و فشرده تمام عالم است، با سفر به درون خود عالم باطن را کشف می‌کند و به حقایق ملکوتی دست می‌یابد و از اسرار هستی آگاه می‌شود و موجودی الهی می‌گردد. پس بر اوست که به‌گونه شدن خود واقف شود و مراحل، شرایط، اصول و روش‌های تربیت عرفانی را بشناسد. علامه جعفری در تبیین جایگاه دو مفهوم «تعلیم» و «تربیت» خاطرنشان می‌سازد که تعلیم مقدمه تربیت بوده و چنانچه تعلیم درنهایت به تربیت که همان «گردیدن تکاملی و رو به تعالی» یا به عبارت دیگر، «انتقال

از حیات طبیعی محض به حیات معقول» است منجر نشود، فی‌نفسه ارزشی ندارد. در این راستا روش‌های نیایش، ارزیابی نفس، توبه، کار نیک و شکر را تسهیل‌کننده حیات معقول می‌داند. به عبارتی، از دید علامه اخلاق مقدمه عرفان است و این اخلاق در قالب توجه به اصول اصلی تربیت دینی (توحید، اخلاص، پیوند شریعت، طریقت و حقیقت، تقوا و توکل به خدا) شکوفا می‌شود.

پیشنهاده‌ها

۱. با توجه به موضوع موردبحث، پیشنهاد می‌شود کارگزاران تربیتی به زمینه‌سازی برای استفاده از شرایط تربیت عرفانی در تعلیم و تربیت، روش تدریس و برنامه‌ریزی آموزشی و درسی بپردازند.
۲. با توجه به اهمیت استاد و معلم، در بحث تربیت عرفانی، باید به این مسئله توجه شود. در بحث تربیت مربی نیز به آموزش معلمانی پرداخته شود که از این نظر موردتوجه قرارگرفته شده و آموزش‌دیده‌اند.
۳. معطوف‌کردن توجه نظام آموزشی کشور به همه جانبه دیدن تعلیم و تربیت و اهمیت تربیت عرفانی و کاربردی کردن آن در تعلیم و تربیت.
۴. تربیت عرفانی، باهدف آماده‌سازی افراد برای زندگی، برپایه حیات معقول یکی از وجوه تمایز تربیت عرفانی از منظر علامه است. لذا پیشنهاد می‌شود برنامه‌ریزان آموزشی و درسی و... از این بعد غافل نمانند و بستری را فراهم کنند که مربیان در مسیر تحقق این قرار بگیرند.
۵. برنامه‌ریزان آموزشی، برنامه ریزان درسی و محققین تربیتی برای اتخاذ رویکردی همه جانبه نسبت به مسئله تعلیم و تربیت، پیشنهاد می‌شود به تربیت عرفانی نیز توجه کنند.

منابع

قرآن کریم

۱. آزادی، زهره؛ نصری، عبدالله. (۱۳۹۹). جایگاه اراده و اختیار در اخلاق فضیلت علامه جعفری با نگاهی به ارسطو. فصلنامه پژوهش‌های اخلاقی. شماره ۴۱، دوره ۱۱، صص ۵-۳۰
۲. نصرآبادی، بختیار؛ حسنعلی؛ واحدی، مریم؛ غریبی، ممسنی؛ صالحی، رضا. (۱۳۹۴). واکاوی اصول و روش‌های تربیت اخلاقی

بیت(ع): تربیت اخلاقی قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
 ۲۱. دیلمی، احمد.(۱۳۸۷). اخلاق اسلامی، قم، دفتر نشر معارف، چاپ دوم.
 ۲۲. زارع گنجاوردی مرتضی، محمدی منفرد بهروز. بازخوانی وجدان اخلاقی از نگاه علامه جعفری. پژوهش نامه اخلاق. ۱۳۹۴؛ ۸ (۲۹): ۹۹-۱۱۸
 ۲۳. سجادی، سید ضیالالدین(۱۳۷۹). مقدمه‌ای بر مبانی عرفانی و تصوف، انتشارات سمت.
 ۲۴. شمشیری، بابک.(۱۳۸۵). تربیت از منظر عشق و عرفان. تهران: نویدی.
 ۲۵. عارف پور، محمودی؛ ملکی، حسن.(۱۳۹۴). تربیت عقلانی از منظر علامه جعفری و پیامدهای تربیتی آن. پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت، ۲۳(۲۹)، ۲۹-۴۸.
 ۲۶. فرحناک، فاطمه.(۱۳۹۱). ویژگی‌های تعلیم و تربیت از دیدگاه علامه جعفری. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی - دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی.
 ۲۷. نصری، عبدالله(۱۳۷۶). تکاپوگراندیشه‌ها: (زندگی، آثار و اندیشه‌های محمدتقی جعفری)، انتشارات: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
 ۲۸. نصری، عبدالله(۱۳۸۰). آفاق مرزبانی (گفت‌وگوهایی با علامه محمدتقی جعفری)، تهران، انتشارات سروش.
 ۲۹. واحدی، مریم؛ نجفی، محمد.(۱۳۹۳). درآمدی بر اخلاق عرفانی در اندیشه‌های تربیتی علامه محمد تقی جعفری. اخلاق، ۴(۳)، ۴۵-۸۰.



از منظر علامه محمدتقی جعفری، فصلنامه اخلاق، سال ۵، شماره ۱۹، صص ۸۴-۱۰۸.
 ۳. بهشتی، محمد(۱۳۸۸). (آرای اندیشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن(فیض کاشانی)، جلد پنجم، قم: انتشارات سمت.
 ۴. بهرامی فارسانی، علی؛ شمشیری، محمدرضا؛ سعادت‌مند، زهره (۱۴۰۱). تبیین مولفه‌های اخلاص با تاکید بر شرح نهج البلاغه علامه جعفری، مطالعات قرآن و حدیث، شماره ۳۰، صص ۱۷۹-۲۱۲.
 ۵. بوسلیکی، حسن.(۱۳۸۹). تربیت اخلاقی و تربیت عرفانی. مجله خلق، شماره ۱۸.
 ۶. حافظ شیرازی، شمس الدین محمد.(۱۳۹۳). دیوان خواجه حافظ شیرازی. تهران: انتشارات طاقچه.
 ۷. حیدری، محمد حسین.(۱۳۸۵). سیری در آراء تربیتی علامه محمدتقی جعفری، معرفت، ۲۴، ۸۳-۸۹.
 ۸. جعفری، محمدتقی (۱۳۴۹). تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، قم: انتشارات اسلامی.
 ۹. (۱۳۷۱)..... عرفان در ارتباط چهارگانه انسان. حضور، شماره ۵۶.
 ۱۰. (۱۳۷۴)..... ترجمه و تفسیر نهج البلاغه. تهران: انتشارات دفتر فرهنگ و اندیشه اسلامی.
 ۱۱. (۱۳۷۷)..... تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، تهران: اسلامی.
 ۱۲. (۱۳۹۱)..... عرفان اسلامی، تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
 ۱۳. (۱۳۷۷)..... پیام خرد، چاپ اول، انتشارات: موسسه نشر کرامت.
 ۱۴. (۱۳۷۷)..... ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، جلد ۲۰، چاپ دوم، انتشارات: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
 ۱۵. (۱۳۷۹)..... جبر و اختیار، تهران: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
 ۱۶. (۱۳۸۵)..... قرآن نماد حیات معقول، چاپ چهارم، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
 ۱۷. (۱۳۹۱)..... عرفان اسلامی، ناشر: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، تهران.
 ۱۸. (۱۳۹۹)..... امام حسین شهید فرهنگ پیشرو انسانیت، ناشر: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، تهران.
 ۱۹. خمینی، روح‌الله(۱۳۷۸). تعلیم و تربیت از دیدگاه امام خمینی، دفتر هجدهم، تبیان: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
 ۲۰. داودی محمد. (۱۳۸۸). سیره تربیتی پیامبر(ص) و اهل



نشست علمی





تعریف رسانه

✻ علی اردستانی؛ منتقد سینما

در دنیای امروز، اهمیت رسانه دیگر بر کسی پوشیده نیست. در آغاز سخن، تعریفی از رسانه مطرح می‌کنیم که بتوانیم با این تعریف بحث را پیش ببریم. تعاریف مختلفی از اندیشمندان دنیا در این باره ارائه شده است با عبارات، الفاظ و توضیحات مختلف که تمام ابعاد رسانه را دربر داشته باشد. اما اگر در یک جمله ساده بخواهیم بگوییم، کار رسانه، همانطور که از اسم آن نیز مشخص است، رساندن است.

چه چیزی را می‌خواهد برساند؟

رساننده یک پیام از فرستنده به گیرنده است.

با این تعریف، رسانه به‌عنوان یک پدیده خلق‌الساعه یا خلق جدید و امروزی در قرن ۲۱ مطرح نمی‌شود؛ زیرا از تولد حضرت آدم علیه السلام هر پیامی با هر طریقی که از فرستنده به گیرنده منتقل شده است، یک واسطی داشته که آن واسط رسانه است. بنده می‌توانم یک رسانه باشم. یک شیء هم می‌تواند یک رسانه باشد. استاد سرکلاس و نوع نگاه پدر در تربیت فرزند رسانه هستند که پیامی را منتقل می‌کنند و الی آخر.

حالا چرا در دنیای امروز رسانه آن‌قدر مطرح می‌شود؟ چون ابعاد رسانه خیلی گسترده شده است. قبلاً طیف خیلی کوچکی را دربر می‌گرفت؛

اما اکنون کاملاً جهانی شده و رسانه‌ها پیشرفته‌تر شده است. ضمن اینکه آن رسانه‌های معمولی هم هنوز وجود دارد. پس همه ما رسانه هستیم و در تعریف آن نمی‌توانیم بگوییم که یک شیء یا تکنولوژی است؛ بلکه هر شیء یا تکنولوژی یا هر موجودی که انتقال‌دهنده پیامی از فرستنده به گیرنده باشد در ساحت رسانه قرار گرفته است. رسانه، در دنیای امروز، ابعاد خیلی گسترده و شکل‌های پیچیده‌ای پیدا کرده است و مخاطبین زیادی دارد. قدرت انتقال، هم در سرعت و هم در وسعت، به حدی شده است که به راحتی می‌تواند شرایط زندگی انسان‌ها را متغیر کند یا یک جامعه را به یک سمت و سویی بکشاند که در این مرحله بحث علم سواد رسانه مطرح می‌شود.

رسانه در دنیای امروز

در دنیای امروز، وقتی بحث رسانه در میان مردم مطرح می‌شود، فوراً فضای مجازی و رسانه‌های دیجیتال و رسانه‌های صوتی-تصویری به ذهنشان می‌آید. به دلیل گستردگی زیاد آن‌ها، این طور به نظر می‌آید که رسانه فقط همین‌ها هستند؛ در حالی که با این تعریف همه ما به نوعی رسانه هستیم.

ما در دنیایی به سر می‌بریم که رسانه خیلی کارکرد جدی خودش را نشان می‌دهد؛ لذا نیاز به یک سواد به نام سواد رسانه‌ای مطرح می‌شود. اصطلاح سواد رسانه‌ای، ۵۷ سال پیش در سال ۱۹۶۵ میلادی، توسط شخصی به نام «مک لوهان» مطرح شد. حالا چرا در دنیای غرب این قدر زودتر به این مسئله پرداخته‌اند؟ از آنجا که مهد رسانه‌های امروزی در آنجا بوده است و از آنجا شروع شده است، طبیعتاً اشکالاتش را پیدا کرده‌اند و تأثیراتش را دیده‌اند و فهمیده‌اند که لزوم سواد رسانه‌ای خیلی جدی است فلذا اندیشمندان آن را مطرح کردند.

تعریف سواد رسانه‌ای

سواد رسانه‌ای نوعی تکنیک عملی و مهارت بسیار ویژه است که هدف آن رساندن فرد به توانایی تحلیل مناسب است. یعنی شخصی که دارای این سواد است باید بتواند نسبت به تمام پیام‌هایی که از رسانه دریافت می‌کند تحلیل مناسبی داشته باشد.

این بحث خیلی گسترده است و در علم خود کتاب‌های فراوانی نوشته شده است و دسته‌بندی‌های مختلفی ارائه شده است که ما نمی‌خواهیم به آن‌ها بپردازیم. ما می‌خواهیم با چکیده سواد رسانه‌ای آشنا شویم و به نوعی با سواد شویم تا رسانه نتواند به راحتی ما را منفعل کند. ما باید مخاطب فعال باشیم نه مخاطب منفعل؛ البته سیاست‌گذاران رسانه در دنیا این را دوست ندارند و می‌خواهند مخاطبشان منفعل باشد تا بتوانند، در هرگونه سیاست‌گذاری خود، مخاطب را با رسانه به انفعال بکشانند.

در تعریف سواد رسانه‌ای این مسئله مطرح می‌شود که مخاطب باید مخاطب فعال باشد نه منفعل؛ البته برای رسیدن به این مرحله نیاز به یک تحلیل مناسب هست. پس کار سواد

رسانه‌ای ایجاد مهارت برای تحلیل مناسب است. در بسیاری از کشورها به این موضوع پرداخته‌اند و سواد رسانه‌ای در دنیا به یک رشته آموزشی تبدیل شده است و حدود ۴۰ سال است که در بحث‌های آموزشی تدریس می‌شود. در کشور ما از سال ۱۳۹۵، در پایه دهم دبیرستان، کتابی را تألیف کرده‌اند به نام تفکر و سواد رسانه‌ای. تولد چنین کتابی در حوزه آموزشی، به خودی خود، مبارک است؛ اما ضعف‌هایی دارد که باید برطرف شود. خیلی دیر هنگام بود اما اتفاق افتاد و مجموعه‌های مختلف در حال کار روی آن هستند. ما در یک هجمه رسانه‌ای وسیع در دنیا قرار گرفتیم که با آن آشنا نبودیم و این هجمه خیلی‌ها را به انفعال کشانده است و تا این سواد بخواهد در جامعه ما تبیین شود، سال‌ها طول می‌کشد. به عنوان مثال، کانادا اولین کشوری بود که در نظام آموزشی خود سواد رسانه‌ای را گذاشت و کشورهای دیگر هم، خصوصاً کشورهای توسعه‌یافته غربی، روی این موقعیت خیلی کار کرده‌اند. هرچند موضوع سواد رسانه‌ای خیلی پیچیده است و عموم جامعه نمی‌توانند خیلی با آن ارتباط بگیرند و تحلیل مناسبی داشته باشند، اما خواص ما می‌توانند این تحلیل‌ها را داشته باشند و با زبان ساده‌تر به مخاطبین ارائه بدهند. گفتیم سواد رسانه‌ای مهارت تحلیل مناسب است و سرفصل‌های مختلفی دارد که بخش‌هایی از آن به تولید پیام رسانه‌ای باز می‌گردد و در اینجا خیلی با آن کار نداریم؛ زیرا ما الان به عنوان مخاطب رسانه به بحث ورود می‌کنیم.

مهارت‌های اولیه برای سواد رسانه‌ای

سه مرحله را در این مطلب خلاصه کرده‌ایم و بحث می‌کنیم:

مرحله اول: مرحله رژیم مصرف رسانه‌ای

توضیح: چطور از بعضی از انسان‌ها می‌شنویم که می‌گویند رژیم گرفته‌ایم و رژیم مصرف داریم و برای جسممان رژیم مصرف تعریف شده است؛ اما از رژیم مصرف رسانه‌ای که برای ذهن و فکر و روح و روانمان هست تعریف درستی نداریم. گاهی خودمان مدعی هستیم پر خوری‌های رسانه‌ای داریم. مصرف زیاد داریم؛ زیرا این تعریف به عنوان مهارت برایمانجا نیفتاده است و تمرین نداشته‌ایم که به این مهارت برسیم. این رژیم



هستند با یک تفاوت ویژه که این پیام نهان زیر مجموعه‌ای از تفکر انتقادی است که به خودی خود به‌طور مجزا قابل اهمیت است. ممکن است ما در پرسش‌هایی که در تفکر انتقادی داریم به لایه‌های ظاهری و سطحی برسیم و پیام را دریافت کنیم. حالا پیام نهفته‌ای در اینجا هست که مهارت‌های خاص خود را می‌خواهد. ما با این سه مرحله و تفکیک آن‌ها از هم و ارتباطشان با یکدیگر، می‌خواهیم به نوع مهارت‌های رسانه‌ای که برای جامعه ما خیلی ضروری است بپردازیم. ضمن اینکه ما جداگانه مهارت انتقال این مفاهیم را هم برای مخاطبین خود باید داشته باشیم؛ چون به نوعی ما هم رسانه هستیم و در حوزه کاری خودمان رسانه محسوب می‌شویم.



مصرف مخصوصاً در حوزه تربیت فرزند، که خیلی روی آن تأکید می‌کنند، باید زمان مشخص داشته باشد. همانطور که در خورد و خوراک برخی غذاها را زیاد به او نمی‌دهند یا مثلاً می‌گوییم این غذا با او سازگاری ندارد؛ سوء هاضمه می‌گیرد و... این مسئله هم باید طوری تدبیر شود که مثل تغذیه در خانه‌ها جا بیفتد. همانطور که وقتی به فرزندان می‌گوییم این خوراکی را نخور، خودمان هم نمی‌خوریم؛ زیاده روی نمی‌کنیم چون او می‌بیند. اما وقتی به او می‌گوییم گوشتی را کنار بگذار، می‌بیند که ما خودمان اهل این رژیم نیستیم و نمی‌تواند بپذیرد. عادت نداریم و این عادت به مهارت تبدیل نشده است.

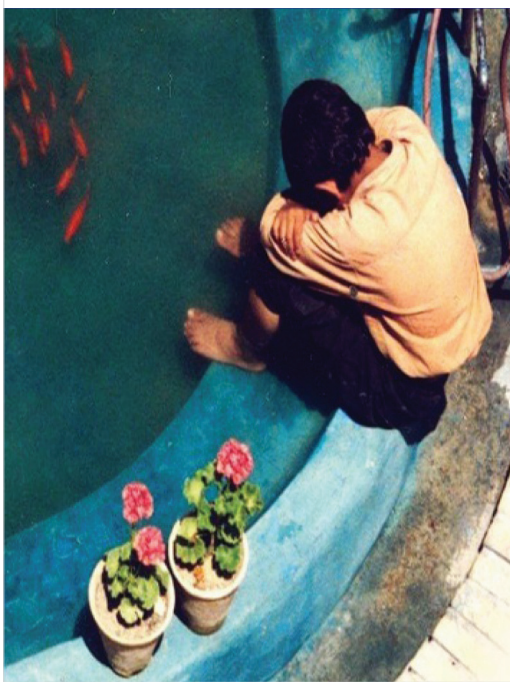
مرحله دوم که خیلی با آن کار داریم بحث تفکر

انتقادی است. تفکر نقادانه در دسته بندی انواع تفکر در روانشناسی گنجانده می‌شود که یکی از سر فصل‌های مهم سواد رسانه است. در این مرحله، باید یاد بگیریم که چطور تجزیه تحلیل فعالانه داشته باشیم. این مسئله خیلی اهمیت دارد. حالا که ما حوزه بحثمان کودک هم هست، اگر این تجزیه و تحلیل در سنین کودکی اتفاق بیفتد، نتایج خوبی در نوجوانی و جوانی خواهد داشت. کار فرهنگی کار زود بازده نیست. گاهی دریافت‌های نوجوان از گفت‌وگوها و بحث‌هایی که دارد در ذهنش نشست می‌کند و یک جایی خودش را نشان می‌دهد. آرام آرام شکل می‌گیرد و در زمان خود تأثیرگذاری‌اش در آن بخش ناخود آگاه را خواهیم دید که به آن خواهیم پرداخت.

پس تفکر انتقادی در مهارت‌های سواد رسانه برای ایجاد مهارت تجزیه و تحلیل است؛ به این معنا که بتوانیم یک موضوع را بررسی کنیم و پیام‌های نهفته در یک پیام را دریافت کنیم. این که ساختار پیام چگونه است؟ چه پیامی در آن به‌عنوان زیر متن مطرح می‌شود و کدام یک فرا متن مطرح می‌شود؟ و در یک عبارت، نسبت به پیامی که دریافت می‌کنیم سؤال مطرح کنیم.

در مرحله سوم، باید عمیق‌تر ورود پیدا کنیم و به آن پیام نهانی که اشاره کردیم به‌صورت مجزا بپردازیم. باید بررسی کنیم که چه کسی این پیام را منتشر کرده است؟ هدف او از انتشار چه بوده است؟ چه افرادی ذی نفع هستند؟ به نوعی می‌توان گفت که مرحله اول و دوم یکی

متن و زیرمتن



پایش می‌چرخند می‌شود زیرمتن. این را در متن نمی‌نویسد. هر کس هم می‌تواند برداشتی داشته باشد و برداشت‌های مختلف هم می‌تواند درست باشد؛ ولی باید حواستان باشد که برداشت باید در طول هدف و نیت کارگردان باشد نه در عرض آن.

به نظر شما زیرمتن این چه چیزی می‌تواند باشد؟ این پا در راه خدمت به اقتصاد خانواده دویده است؛ رفته در مسابقه شرکت کرده است. چون پدرش پول نداشته که کفش بخرد، رفته در مسابقه تا نفر سوم شود و کتانی را ببرد. اول شد به او لباس ورزشی دادند. ناراحت شد. این پا مقدس است و ماهی‌ها آن را می‌بوسند. حال چه‌طور ماهی‌ها در آن قسمت جمع شدند؟ یک فضای شیشه‌ای درست کرده بودند که ماهی‌ها از آن خارج نشوند؛ چون در آب بوده است دیده نمی‌شود.

سپس یک پلانی از نمای بالا داریم که در متن هم نوشته است که: (نمای دوربین از بالا) پسرک در حوض نشسته است و پاهایش در حوض است. در معماری ایرانی دایره تمثیل از آسمان است. الان این دایره چه رنگی است؟ آبی است، گنبد مینا. پسرک پایش را کجا گذاشته است؟ در آسمان. اسم فیلم چیست؟ بچه‌های آسمان. در یک پلان فیلم را خلاصه می‌کند. بعد در فیلم‌های دیگری که از ایشان دیدم،

به ظاهر پیام «متن» می‌گویند. در حوزه سینما به آن سناریو و فیلمنامه می‌گویند و به پیام زیر آن متن «زیرمتن» می‌گویند که البته در سینما بعضی‌ها با اصطلاح «فرامتن» از آن نام می‌برند و برخی زیرمتن. در تعریف رسانه و سواد رسانه‌ای کمی اختلاف نظر در این مسئله وجود دارد که به آن نمی‌پردازیم. ما در اینجا از اصطلاح زیرمتن استفاده می‌کنیم؛ به این معنا که زیر این متن پیامی داریم. این پیام چیست؟ این را باید پیدا کنیم؛ چگونه؟ با تفکر انتقادی. پیدا کردن زیرمتن‌ها در پیام نیاز به اطلاعات دارد. این طور نیست که به راحتی هر کسی بتواند پیام پنهان را پیدا کند. باید تفکر کند، تجزیه و تحلیل کند؛ مثلاً این چیزی که شنیدم با عقل جور در می‌آید یا خیر؟ منبعش کجاست؟ بروم رسانه مخالف آن را هم ببینم که او چه می‌گوید؟ زیرا این دو در کنار هم می‌تواند مکمل خوبی باشد که بعضی از ابعاد پنهان برای من روشن شود.

در حوزه خبری و سیاسی نیت‌ها، ابعادش و استراتژی کار نیاز به یک آگاهی دارد که معمولاً کارشناسان این حوزه با کنار هم قرار دادن سیر پیام‌ها پازلش را پیدا کرده و در مورد آن صحبت می‌کنند. اکنون ما می‌خواهیم فارق از این قصه سیاسی و ماجراهای خبری، با آنچه که بیشتر از همه مردم با آن ارتباط دارند و آن هم حوزه فیلم است، به بحث ورود کنیم. زیرا حوزه ما الآن تحلیل‌های روز و شیوه‌های مقابله با رسانه‌های معاند نیست.

پس یک متن و یک زیرمتن داریم. من در اینجا برای تعریف زیرمتن یکی از مؤلفه‌های فیلم‌های آقای مجیدی را آورده‌ام تا سپس به حوزه کودکان وارد شویم که البته این فیلم هم در دسته بندی‌های کودک و نوجوان بوده است. نام این فیلم بچه‌های آسمان است.

در متن (فیلمنامه) نوشته است که پسرک پس از مسابقه به حیاط وارد می‌شود؛ کتانی‌های پاره اش را از پا در می‌آورد؛ لبه حوض می‌نشیند و پاهای خود را در حوض گذاشته و سرش را روی زانو می‌گذارد. این متن است. سپس می‌گوید ماهی‌ها دور پایش می‌آیند. این هم می‌تواند جزء متن باشد. مفهوم این که ماهی‌ها می‌آیند و دور



این حوض دایره‌ای شکل در فیلم‌های آقای مجیدی زیرمتن است و به معنای آسمان است. از این جنس زیرمتن‌ها در فیلم‌ها، ادبیات و اشعار داریم. نیاز به این دارد که تجزیه و تحلیل صورت بگیرد. اکنون می‌خواهیم در حوزه کودک صحبت کنیم؛ آیا کودک می‌تواند تجزیه و تحلیل درستی داشته باشد؟ طبیعتاً نمی‌توانیم به یقین بگوییم که می‌تواند؛ اما باید مهارتش را خرد خرد پیدا کند. این کار کیست؟ کار آموزش پرورش و رسانه است؛ کسانی که تولیداتی در حوزه کودک دارند. غربی‌ها این را خوب بلدند؛ اگر اتفاقی را بخواهند در یک یا دو دهه بعد رقم بزنند، از حوزه کودک شروع می‌کنند. زمان بر است اما نسل بعد این‌ها هستند و اینانند که باید ذهنشان شکل بگیرد.

ما در فضای آموزشی که با نوجوانان و بعضاً با دانشجویان داریم، سعی و تلاشمان بر این است که این مسیر تفکر را برایشان ریل‌گذاری کنیم. این تفکر انتقادی شکل بگیرد. در تعریف تفکر، به زبان ساده مرتب‌سازی را مطرح می‌کنیم. (تفکر مرتب‌سازی معلومات برای حل مجهولات) می‌گوییم وقتی که ارتباط زیاد با رسانه دارند، ما از تولیدات جذاب رسانه‌ای شان به‌عنوان یک فرصت برای تفکر استفاده کنیم. خیلی‌ها اهل موسیقی‌اند؛ خیلی‌ها اهل فیلم هستند. روی آنچه که می‌بینند تفکر کنند و با یک دسته‌بندی

متن و زیر متن ورود

پیدا می‌کنیم.

تأکید ما این

است که بتوانیم

مهارت تجزیه و

تحلیل و تفکر

را به بهانه فیلم

و موسیقی و



ملاحظه کردم که با این دایره و حوض کار دارد. این فیلم خورشید است، کودکان کار.

آقای مجیدی در فیلم آواز گنجشک‌ها هم حوض آورده است؛ اما مستطیلی شکل است و زیرمتن نیست بلکه یک حوض فیزیکی است. حوض خانه است.

هرجا در فیلم‌های آقای مجیدی حوض دایره‌ای شکل دیدید، زیر متنی از قداست است. در آنجا آسمان است. در اینجا اشاره به پاکی بچه‌هاست که در آب بازی می‌کنند. معصومیتشان است. اینجا هم آسمان است به نوعی. رنگ سبز هم یک نمادی است از قداست. این پاکی و معصومیت بچه‌ها در این حوض دایره‌ای شکل. در فیلمی دیگر به نام «بید مجنون» هم از دایره استفاده می‌کند. در این فیلم، پرویز پرستویی یک نابینا و استاد دانشگاه در حوزه ادبیات و عرفان است که جراحی می‌کند و بینا می‌شود و از طریق چشمش لغزش پیدا میکند. عصبی می‌شود و در خانه درگیر می‌شود. مثنوی معنوی مولانا را پرت می‌کند در این حوض. سپس اتفاقی می‌افتد و نابینا می‌شود و او به این معرفت می‌رسد که نعمت در این بود که بینا نباشد.

می‌رود در حوض دنبال مثنوی می‌گردد.

به‌نوعی در این حوض طهارت می‌کند و غسل می‌کند و این کتاب را، که سرشار از معرفت است، برمی‌دارد که دوباره از آن استفاده کند.



صدا و تصویر به آن‌ها منتقل کنیم؛ زیرا این نوجوان است که آینده این کشور است. اگر الآن نیروی قوه فکرش فعال نشود، در مسیری قرار می‌گیرد که برایش طراحی کرده‌اند. در این حوزه کم کاری کرده‌ایم.

پس متن و زیرمتن یک فرصت بسیار خوب است برای ایجاد تفکر. ضمن اینکه جذابیت‌های خاص خودش را دارد. البته نمی‌خواهم خیلی به مصداق‌های فیلمی پردازم و یک سری مصداق‌های انیمیشنی را با هم می‌بینیم.

قبل از این که به تصاویر این اسلاید پردازیم، سیر تولید انیمیشن را ببینید. در دوره کودکی ما چه انیمیشن‌هایی داشتیم؟ به عنوان مثال، هایدی، حنا دختری در مزرعه، آشرلی، و با خانمان بیشترین پیامش برای بچه‌ها پیام استقامت بود. سختی می‌کشیدند ولی این را بخشی از زندگی خود برای رشدشان می‌دیدند. با گذر زمان که آن‌ها از جریان دوره کلاسیک خارج شدند، کارتون‌ها با دوره مدرنشان متناسب شد. پرسرعت، ریتم سریع و خشن پیدا کردند؛ مثلاً عصر یخبندان علی‌رغم اینکه قصه‌اش قدیمی است، اما شیوه‌اش مدرن است. یک سری پیام‌ها را دارند منتقل می‌کنند.

این سؤال ممکن است پیش بیاید که آیا واقعاً آن‌طور که شما می‌گویید تأثیر می‌گذارد؟ اصلاً خود کارگردان به آن رسیده بوده؟ یا ساخته ذهن شماست؟

بنده تا زمانی که مطمئن نشوم که این یک زیرمتن است اصلاً مطرح نمی‌کنم. ممکن است که برداشت من و تحلیل من غلط باشد، اما مطمئن هستم که اینجا یک زیرمتن هست. حالا تحلیل بنده نسبت به موضوع غلط است؛ اما ماهیت زیرمتن بودنش را شک ندارم.

انواع زیرمتن

زیرمتن را به دو دسته می‌توانیم تقسیم کنیم:

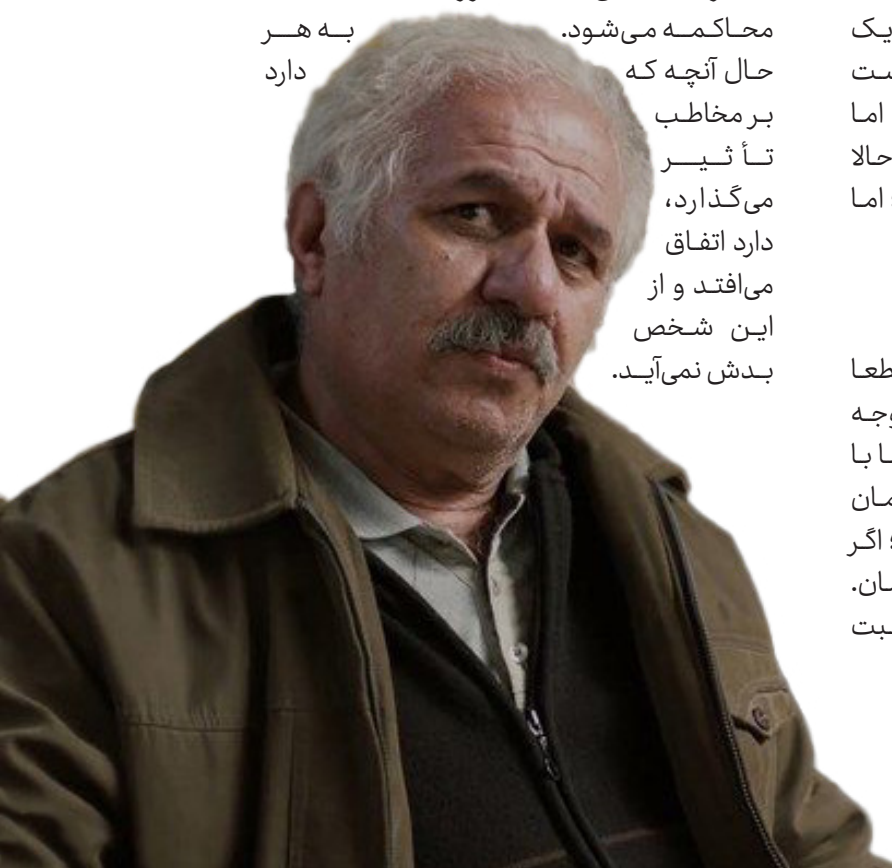
« ۱) دسته اول، المان‌های حسی هستند که قطعا تأثیر خود را می‌گذارد؛ چه خود طرف متوجه شود چه نشود. مثال: گاهی در یک فیلم ما با آن جنایت کار همزاد پنداری می‌کنیم. از او بدمان نمی‌آید. مثلاً می‌خواهد بانک را سرقت کند؛ اگر موفق شود و نتوانند بگیرنش، می‌شود قهرمان. آنجا باید برویم جست‌وجو کنیم که مثلاً نسبت

به فضای اجتماعی و سیاسی آن موقع هدف کارگردان از ذلیل کردن پلیس چه بوده است؟ در بعضی فیلم‌های داخلی خودمان می‌بینید که یک کلانتری را نشان می‌دهد و سربازی عینک ته استکانی زده است و کمی شیرین عقل است. به عنوان مثال، در فیلم مارمولک، سرباز محافظ رضا مارمولک عینکش را که بر می‌داشت یک قدم جلوتر از خودش را هم نمی‌دید؛ بعد شده بود محافظ رضا مارمولک. تمام این‌ها زیر متن است در نقد نظام انتظامی.

در این قسم، تأثیر خود را می‌گذارد و مخاطب، به صورت ناخود آگاه، با قدرت زیر متنی کارگردان با یک شخصیت منفی همزاد پنداری می‌کند. به عنوان مثال، در سریال «زیر آسمان شهر» شخصیت بهروز خالی‌بند، با وجود دروغ‌گویی‌اش، بسیار دوست داشتنی بود؛ البته درست است که طنز بود ولی تأثیر خود را می‌گذارد. نه این که بخواهیم بگوییم انسان‌ها دروغ‌گو می‌شوند؛ نه، ولی دروغ دیگر مثل قبل قبیح نخواهد بود.

این زیرمتن‌ها تأثیرگذار است؛ حتی اگر مخاطب خودش متوجه نشود. ما به این‌ها زیرمتن‌های حسی می‌گوییم. به عنوان مثال دیگر، در فیلم فروشنده اصغر فرهادی، آن پیرمرد یک خطایی کرده است؛ اما آخر فیلم دلمون برای او می‌سوزد. البته آنجا یک بخش فنی دارد از این جنس که در ساختمان دوره گذار پیرمرد متهم نیست؛ اما در ساختمانی که نماد دوره سنت ما هست محاکمه می‌شود. به هر

حال آنچه که بر مخاطب تأثیر می‌گذارد، دارد اتفاق می‌افتد و از این شخص بدش نمی‌آید.



این‌ها زیرمتن‌های حسی است.

«۲» دسته دوم زیرمتن‌هایی هستند که حسی نیست و تأثیر نمی‌گذارد آن‌ها برای مخاطبین خاص است. مثلاً در همین مثالی که عرض کردم، آن متهم در فیلم فروشنده که با آن همزاد پنداری می‌کنیم المان حسی است؛ اما تفکیک دو ساختمان، به عنوان دو دوره اجتماعی، المان کاملاً فکری است و این تأثیری بر مخاطب نمی‌گذارد. اگر مخاطب متوجه آن بشود، تأثیر می‌گذارد ولی اگر متوجه نشود، تأثیر نمی‌گذارد. در حوزه کودک، به جهت

«**یک مسئله‌ای که در این چند وقت اخیر بسیار پررنگ شده است، بحث گنجاندن همجنس‌گرایی در کارتون‌هایشان است.**»

قدرت انیمیشن، کدام یک بیشتر است؟ حسی بیشتر است. مثلاً مطرح می‌شود که جهت‌گیری انیمیشن در «والد دیزنی» دارد به سمت و سوی جریان‌های غیر اخلاقی می‌رود. برخی می‌گویند این‌ها چه حرف‌هایی است؟ چه کسی این را می‌فهمد؟ درحالی که دارد تأثیر خود را می‌گذارد. آرام آرام یک جریانی را شکل می‌دهد بدون این که متوجه شویم.

برخی المان‌ها از جنس غرایز طبیعی انسان نشأت می‌گیرد و روی همان‌ها تأثیر خود را می‌گذارد. رنگ، نور، لبخند، چهره. در کارتون‌های دوره کلاسیک، طیف شر همیشه چهره‌های وحشتناکی داشته است؛ اما الآن اختلاف شباهت خیر و شر خیلی کم شده است؛ به طوری که یک جاهایی نمی‌توان آن‌ها را از هم تفکیک کرد. مثلاً چهره‌ای است دوست داشتنی که آن را یک کاراکتر منفی کرده‌اند. بالاخره هر کس به اندازه وجود خودش به لحاظ طبیعی و غریزی زیبایی را تشخیص می‌دهد. در یکی از سریال‌های تاریخی ما، یک شخصیت منفی چهره‌ای بسیار موجه داشت که در جمع کاراکترهای جبهه حق به این زیبایی در بینشان وجود نداشت.

پس در حوزه کودک بیشتر از کدام جنس ورود پیدا می‌کنند؟ از المان‌های حسی تا آرام آرام تأثیر خود را بگذارند. کارتون‌های دوره کلاسیک که در آن‌ها استقامت و صبر و امید می‌دیدیم، الآن شتاب و هیجان و بی‌صبری می‌بینیم. چیزی که در این چند سال اخیر خیلی به آن می‌پردازند- با

توجه به نقشه‌خوانی استراتژیک در حوزه کودک- می‌بینیم که یک افق و جریانی را هدف‌گیری کرده‌اند که الآن در کارتون‌ها به این شکل می‌آورند. مثلاً یک مسئله‌ای که در این چند وقت اخیر بسیار پررنگ شده است، بحث گنجاندن همجنس‌گرایی در کارتون‌هایشان است. از قبل بوده اما به صورت حسی ضعیف ولی تأثیرش را آرام آرام گذاشته است. عدم جنسیت که معلوم نیست دخترند یا پسر، خانواده دارند یا ندارند! مثل باب اسفنجی.

تا اینکه به کارتون «داستان اسباب بازی ۴» رسید. در دو یا سه پلان، بچه‌ای در مدرسه است و منتظر پدر و مادرش است که بیایند دنبالش. دو خانم می‌آیند و همین دو خانم در «بک‌گراند» کارتون یک دفعه همدیگر را بغل می‌کنند و می‌بوسند. بچه این را نمی‌بیند چون در بک‌گراند است و شاید به لحاظ حسی زیاد درگیرش نکنند؛ اما آمادگی این ارتباط‌ها هست چون بالاخره می‌بیند که دو خانم این کودک را می‌بزند. در کشور آمریکا اعتراض میلیونی از مادرها درباره این کارتون ثبت شده بود برای اینکه نباید اکران شود. در کشورهای دیگر هم همین‌طور. چه تأثیری داشت؟ هیچ. چون آن‌ها کار خود را دارند می‌کنند. رسید به کارتون «دنیای عجیب» که در آن خیلی تصریح شده است. صراحت پیدا کرده است از این حیث که دو تا پسر بچه با یکدیگر رفیق هستند و پدر یکی از آن‌ها جهت‌دهی می‌کند در اینکه همدیگر را دوست داشته باشید و با دو سه تا المان بوسیدن را به آن‌ها آموزش می‌دهد. قصه چیست؟ کجا را هدف گرفته‌اند؟ چه می‌خواهند کنند؟

در ورژن‌های جدید کارتون «آرتور» این قصه را آورده‌اند. آرتور، که جزء کاراکترها بوده است، نقشش برای ارتباط پرنرنگ شده است.

به جایی رسیده است که دیگر المان‌ها زیرمتن نیست؛ بلکه خود متن شده است. آن چیزی که در این کارتون متن شده است استفاده از مشروبات الکلی است؛ قبحش را ریخته‌اند و به بچه هم تعارف می‌کند. حال شما تصور کنید که آن جنس همزاد پنداری را هم در آن قرار بدهند و جذابیت هم در آن بگذارند، بچه ترس اولیه خود را که در استفاده مد نظرش بوده را کنار بگذارد و یک حال قشنگی را برای او به نمایش بگذارند. از جنس دوره مدرن، فردگرایی یکی از مبانی جدی دوره مدرن است. نقطه مقابل فردگرایی جامعه است. جامعه به معنای جمع و جامعه کوچکش که خانواده هست مورد هدف قرار گرفته است. اگر تو تنها باشی، خانواده را می‌خواهی چه کار! اگر تو با جنس مخالف ازدواج کنی، فرزند ایجاد می‌شود و این خود تعریفی از خانواده دارد. اگر همجنس بازی باشد، دیگر خانواده‌ای شکل نمی‌گیرد و وقتی خانواده در کار نباشد، تعهدی هم نخواهی داشت و اگر تعهدی نسبت به کسی وجود نداشته باشد، از همه چیزها خواهی بود. بخور و بنوش و هر کاری که می‌خواهی کن.

علت اینکه کار را در حوزه کودک شروع می‌کنند، هدف‌گیری دو دهه بعد جامعه

جهانی است؛ یعنی با این تفرقه و اتفاقاتی که می‌افتد، کاملاً تسلط بر دهکده جهانی رقم



تصویر بالا، کارتونی چهار پنج دقیقه‌ای، به اسم ضربان قلب، برای این موضوع ساخته‌اند. کارتون لوکا و کارتون‌های کوتاهی که در شبکه‌های مرتبط با پیج والت دیزنی هست. تکه‌های کوتاهی که نمایش عمومی هم ندارد. یعنی یک سیری را کاملاً ریل گذاری کرده‌اند که این قصه کامل قبحش بریزد ولی شروعش از دیروز و پریروز نبوده است. از آن کارتون‌هایی بوده است که اگر کسی به عنوان یک پژوهشگر مطرح می‌کرد، مسخره‌اش می‌کردند. البته دوستان و همکاران ما هم که در این رابطه صحبت می‌کنند، همه چیز را هدف‌گیری می‌کنند و می‌گویند این را برای ایران ساخته‌اند؛ اما این طور هم نباید بگوییم. سیاست گذاران فرهنگی دنیا کل دنیا را می‌خواهند در این اتمسفر قرار بدهند و موضوع فقط ایران نیست.

کارتون جدید دیگری که در زمینه تأثیر المان‌های حسی در حوزه کودک تولید کرده‌اند «هیولای دریا» است. گاهی



می‌خورد. با یک نگاه از بالا می‌توانیم این سیر را قشنگ ببینیم.

حالا تأثیرگذاری‌اش در جوامعی مثل ما، که در دوره گذار سنت مدرن هستیم، قربانی بیشتری

می‌گیرد. غرب الآن در دوره گذار مدرن به پُست مدرن است. دوره‌های گذار جنسش طوری است که قربانی بگیرد. حالا درگیری‌هایی که بین پُست مدرن‌ها در دنیای غرب

هست بعضی از آن‌ها نگاه به بازگشت دارند و بعضی همین مسیر را می‌خواهند ادامه دهند. این درگیری‌ها خود تعارضاتی دارد که به نظر می‌رسد با قدرت رسانه و به‌خصوص در حوزه انیمیشن، از الان دارند گروهی را که تأکید بر بازگشت دارند را خنثی می‌کنند. حالا این کودک را یک روز جهانی هم به او اختصاص می‌دهند و یک اعتباری هم برای او مطرح می‌کنند؛ اما در اصل استثمار ذهنی می‌کنند.

حالا ما چه کرده‌ایم برای کودک؟

در زمینه فیلم‌سازی و انیمیشن اتفاقات خوبی دارد می‌افتد، ولی کافی نیست. من صرفاً با رسانه و کودک نمی‌توانم کاری انجام دهم، چون قدرت تولید رسانه ندارم. اما می‌توانم قدرت سواد رسانه به او بدهم و به او تجزیه و تحلیل را یاد بدهم. چگونه؟ از همین جنس.

راهنمای تقویت قوه تجزیه و تحلیل

من به خانواده‌ها و همه کسانی که در این حوزه می‌خواهند فعالیت کنند پیشنهاد می‌دهم که مثلاً اگر یک فیلم را می‌خواهیم ببینیم، فرصتی فراهم کنیم که چهار تا سؤال را از خودمان بپرسیم و این بین خودمان و خانواده‌مان یک مهارت بشود.

۱) نام فیلم چه ارتباطی با فیلم دارد؟

۲) پیام فیلم چیست؟

۳) زیرمتن‌های کدام است؟

این کار را که می‌توانیم بکنیم در خانواده می‌تواند تبدیل به بازی شود. کودک و رسانه صرفاً تولیدات رسانه‌ای نیست. ما گفتیم خود ما هم رسانه هستیم. من خودم که می‌توانم تفکر فعالانه را تقویت کنم؛ و ما این را در میان آموزش‌هایمان

کم داریم.

نکته: در این کار باید برای هر سنی مطابق خودش کار کنیم؛ مثلاً ممکن است شما کودک سه ساله‌ای داشته باشید که نتوانید از طریق انیمیشن این کار را انجام دهید ولی از طریق بازی بتوانید. مهم این است که هندسه فکری در ذهن بچه اتفاق بیفتد. غربی‌ها می‌گویند باید از المان‌های حسی مدیریتشان کنیم؛ در نقطه مقابل ما باید از المان‌های فکری تقویتشان کنیم. ضمن اینکه باید المان‌های حسی مَثبتمان را هم باید در سر جای خود داشته باشیم.

در تعریف سواد رسانه روی یک نقطه تمرکز کردیم و آن عبارت بود از: مهارت تجزیه و تحلیل. در رابطه با مهارت‌های تجزیه و تحلیل می‌گوییم تفکر و تفکر را به دو کلمه خلاصه می‌کنیم: «مرتب‌سازی». شما یک فرزند دارید که دوسال دارد و وسایلش را ریخته است. نوع چیدمانی که می‌کنید در بازی با او آن را در ذهن او شکل می‌دهید. مرتب‌سازی صورت می‌گیرد. هر چه بزرگتر شود، می‌توان متناسب با سن او در فیلد مرتب‌سازی مطلب به او دهیم. به‌طوری که تقویت تفکر رخ دهد.

رسانه‌های امروزی، به‌خاطر المان‌های حسی که دارند، تفکر را تقویت نمی‌کنند بلکه تخیل را تقویت می‌کنند.

باید مهارت این کار را هم کسب کنیم. به‌عنوان مثال فرزند شما در برابر سؤالی که خودش ناقل پیامی است و دنبال جواب نیست گارد می‌گیرد؛ اما اگر با او فیلم را ببینید و در آخر سؤال بپرسید که چه می‌خواست بگوید این فیلم؟ به‌طوری که بگذارید پیامش را بگوید. در این حالت فرزندتان دنبال یک جواب درست می‌گردد؛ حتی در دفاع از فیلم. چه بسا جواب درست پیدا کند؛ همین که رفته در ذهن خود مرتب کرده و به جواب رسیده است ارزشمند است. گاهی خودش متوجه می‌شود که یک فیلم چیزی نداشته همین

کفایت می‌کند.

بعضا ما در مقابل فرزندانمان طوری صحبت می‌کنیم که در برابرمان گارد می‌گیرند. ما باید این گارد را بشکنیم. نباید همواره فکر کنیم خودمان تحلیل درستی داریم و فرزندانمان تحلیل غلطی دارد؛ مگر اینکه خیلی مشکوک باشد. ضمن اینکه این جریان زمان می‌برد و این طور نیست که یک دفعه نوجوان ما متفکر و تحلیل‌گر شود. این یک مهارت است؛ وقتی عنوان مهارت می‌آید یعنی ممارست هم می‌خواهد. یک دفعه کسی نمی‌تواند مهارت چیزی را به دست بیاورد. وقتی می‌گوییم فلانی خیلی در این حوزه ماهر است به این معناست که کار کرده است و زمان گذاشته است.

ما باید، بر اساس تجزیه تحلیل‌های فکری کار کنیم و در کنار آن حسی را هم قرار بدهیم؛ اما سیاست‌گذاران حوزه‌های فرهنگی در زمینه کودکان در جهان، معمولا این طور هستند که المان‌های حسی با جذابیت‌های تکنیکی را مطرح می‌کنند و اثراشان را هم می‌گذارند. او دیگر قدرت تحلیل ندارد. وقتی قدرت تحلیل نداشته باشد، یک فشار حسی کاملا او را منفعل می‌کند. این را به جریانات اجتماعی و سیاسی تعمیم دهید. بنابراین، کودک در مسیر خوراک‌های رسانه‌ای به مرحله‌ای می‌رسد که مجذوب المان‌های حسی و زیر متن‌ها می‌شود بدون اینکه خودش متوجه شود. با المان‌های تفکری خیلی ارتباط نمی‌گیرد؛ اما المان‌های حسی را در ناخود آگاه خود دریافت می‌کند.

بعضی می‌پرسند که چرا پیام‌ها در یک فیلم صریح مطرح نمی‌شود؟

از زاویه سیاست‌گذاران غربی اگر بخواهیم بگوییم، به این دلیل است که اگر صریح بگوید، خیلی‌ها مخالفت می‌کنند و جلویش را می‌گیرند. از حیث فیلم‌های مطلوبی که در کشورمان داریم، طبیعی است که جای خرد را خالی می‌گذارد و بالاخره باید یک خرد ورزی اتفاق بیفتد. بلا تشبیه یکی از اسرار ماندگاری قرآن کریم بطن دار بودنش است. هنر از جنس خرد است و اگر خرد در آن نباشد هنر نیست. بعضی فیلم‌ها که در آن همه چیز گفته شده است گویی در پایان چیزی دست انسان را نمی‌گیرد؛ اما در فیلم‌هایی که سؤال بر

انگیز است، خرد ورزی صورت می‌پذیرد.

به هر حال، عرض من این است که باید کاری کنیم که بتوانیم بچه را درگیر مرتب‌سازی کنیم؛ این مرتب‌سازی پایه اصلی تفکر است.

جمع‌بندی

در روز کودک و رسانه ما به این پرداختیم که رسانه چیست؟ رسانه با اصطلاح امروزی سنجیده می‌شود و رسانه را مرتبط با رسانه‌های دیجیتال و مرتبط با تکنولوژی می‌دانند؛ در حالی که با تعریفی که از رسانه عرض کردیم دانستیم وقتی پیامی از فرستنده به گیرنده منتقل شود، به آن شخص یا آن چیز «رسانه»

می‌گویند و ما هم می‌توانیم

رسانه باشیم و رسانه از

گذشته هم بوده است.

دنای امروز پر از رسانه

و گسترده است و

باید سوادش را

داشته باشیم

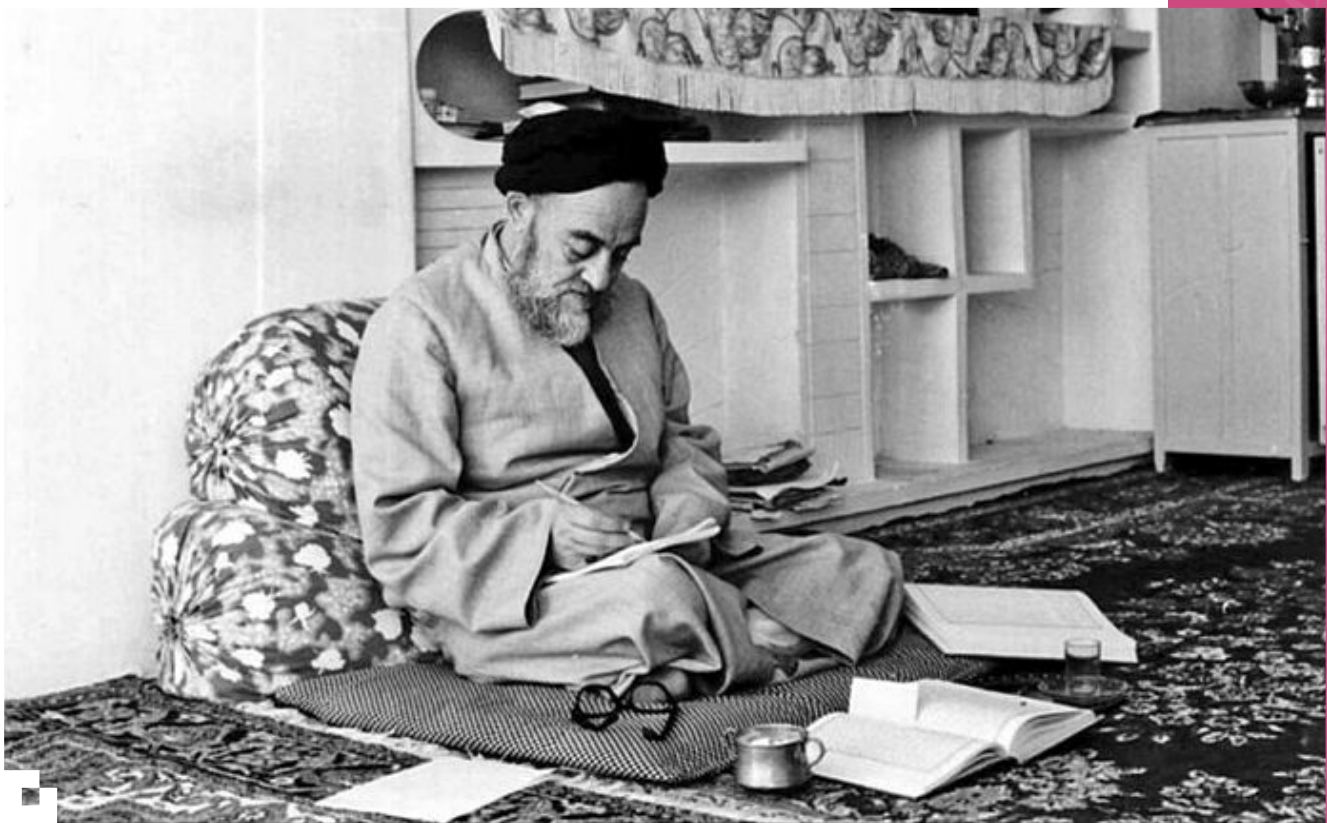
و سواد

رسانه‌ای مهارت است که

این مهارت را با سه محور رژیم مصرف، تفکر انتقادی و دریافت پیام‌های نهان تفکیک کردیم و سپس المان‌های زیرمتن را گفتیم و زیرمتن‌های حسی و فکری را بررسی کردیم. در حوزه کودکان بیشتر روی حسی کار می‌کنند زیرا کودکان به آن صورت نمی‌تواند تحلیل کنند بنابراین در کنار المان‌های حسی باید المان‌های فکری هم باشد. وقتی به سراغ کودک می‌خواهیم برویم، به نوعی

داریم آینده خود را تنظیم می‌کنیم. اگر بتوانیم در حوزه کودک کار کنیم و ذهن‌ها را تحلیل‌گر بار بیاوریم، به جایی می‌رسیم که آنجامه یک جامعه فکور می‌شود و در قبال اتفاقات جهانی به یک مخاطب منتقد فعال نه منفعل تبدیل می‌شود و تک تک ما رسانه این ماجرا هستیم؛ چون در حوزه فرهنگ و علم داریم کار می‌کنیم.





فلسفه رئالیسم در اندیشه علامه طباطبایی

طبق مشورتی که با گروه علوم عقلی مدرسه صورت گرفت، قرار شد یکی دیگر از آثار مکتوب علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) با عنوان اصول فلسفه رئالیسم مورد بررسی قرار بگیرد و در حد نیاز دانشجویان و طلابی که می‌خواهند وارد فلسفه و کتب علامه بشوند به ایشان معرفی شود. هرچند با یک یا دو جلسه نمی‌توان مطالب مهم و دیدگاه‌های این فیلسوف گرانقدر را در کتاب مورد نظر روشن کرد؛ اما سعی خواهیم کرد که به طور اجمال، طلاب و دانشجویان را با مباحث ایشان در این کتاب آشنا کنیم. بنابراین پیگیری تفصیل بیشتر مطالب بر عهده خود دانشجویان، طلاب و اساتیدی است که در این مسئله می‌توانند کمک کنند.

«حجت الاسلام توده فلاح (استاد حوزه علمیه مروی):

تمرکز این جلسات بیشتر بر یافتن پاسخ این سوال است که آیا علامه یک مکتب فلسفی مستقل دارند یا فقط شارح مکتب صدرا می‌باشند؟

امروزه فیلسوفانی، به عنوان فیلسوف اسلامی، به جامعه معرفی می‌شوند؛ ولی وقتی در آثار ایشان دقت می‌شود، معلوم می‌شود فقط در شرح آثار صدرا کار کرده و شارح خوبی هستند، اما از خودشان مکتب مستقلی ندارند. این نکته مهمی است که آیا علامه هم مانند آن‌ها فقط شارح صدرا است یا نظریه و مکتبی دارد؟ اولین مسئله که مورد بررسی قرار می‌گیرد نامگذاری این کتاب است. در حال حاضر برای این

کتاب دو نام وجود دارد:

۱) اصول فلسفه و روش رئالیسم که نوعاً افراد با شرح و تعلیقه آیت الله مطهری (رحمة الله علیه) با آن آشنا هستند؛

۲) اصول فلسفه رئالیسم که در دوره تک جلدی، به همت آیت الله خسروشاهی (رحمة الله علیه) جمع آوری شده است.

«حجت الاسلام خسروی: نام درست این کتاب کدام یک از این دو است؟

«حجت الاسلام توده فلاح: هردو به کار می‌رود اما اولی مشهورتر است. وقتی اولاً به محتوای این کتاب؛ ثانیاً به دستگاه فلسفی‌ای که حضرت علامه آن را پایه‌گذاری و تدوین کردند؛ ثالثاً به رسالتی که علامه در این کتاب به آن توجه دارد

نگاه کنیم، متوجه می‌شویم نام اول مناسب نیست؛ هرچند، در نامگذاری خیلی مناقشه به‌جا نیست و هر نامگذاری می‌تواند وجهی داشته باشد و نام اول هم بی‌وجه نیست.

با توجه به روش‌های متفاوتی که ما در حکمت الهی و فلسفه اسلامی داریم، به این اعتبار، می‌توانیم بگوییم این یک روش است؛ اما با دقت بیشتر معلوم می‌شود آن نامی که مناسب است، اصول فلسفه رئالیسم است؛ یعنی رئالیسم وصف و صفت فلسفه‌ای است که حضرت علامه (ره) دستگاه آن را تنظیم کرده‌اند.

برخلاف تلقی که در جوامع علمی با این کتاب می‌شود، این کتاب یک دستگاه جدید فلسفی است، خصوصاً اینکه فارسی است. بعضی خیال می‌کنند علامه در این کتاب، فهرست وار، به بیان مسائل فلسفی پرداخته و کتابی ساده برای پویندگان فلسفه نگاشته است. در حالی که این چنین نیست، بلکه کتاب ویژه و خاص حضرت علامه است. شاهد حرف ما مقاله دوم است، که فرموده‌اند فلسفه و سفسطه یا رئالیسم و ایدئالیسم؛ این بدین معناست که ایشان ایدئالیسم را به‌معنای سفسطه گرفته و دقیقاً آن را در مقابل رئالیسم و فلسفه می‌دانند. در ابتدا، باید گفته شود که وقتی سخن از رئالیسم و ایدئالیسم به میان آورده می‌شود، این‌ها کلماتی هستند بسیار با ارزش و در عین حال مظلوم، به این معنا که دچار اشتراک لفظی شده‌اند. مثلاً این فلسفه‌ای که ما از آن بحث می‌کنیم حکمت است؛ یعنی دانش شناخت حقایق.

اما فلسفه آن‌گونه که در

اذهان است، یعنی هر

سخن و اندیشه‌ای که

فراعلمی باشد؛ یعنی

در شیمی، فیزیک و

ادبیات نگنجد ولو

ضد فلسفه باشد و

اصل واقعیت را انکار

کند؛ مثلاً اصل اینکه

انسان می‌تواند عالم و آگاه

نسبت به پیرامون خود

باشد را انکار

می‌کند.

علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) می‌فرماید: فلسفه معنای دانش شناخت حقایق اشیاء است آنچه در ورای ظاهری است که ما می‌بینیم. فلسفه دو رکن دارد:

(۱) واقعیت، اگر بیرون از ما واقعیتی نباشد، دیگر هیچ علمی، اعم از تجربی و غیر تجربی و حتی خود فلسفه، معنا پیدا نمی‌کند.

(۲) شناخت، انسان می‌تواند به واقعیت و بیرون از خودش آگاه شود و حقایق اشیاء را بشناسد.

هرکس این دو رکن را قبول داشت و وارد بحث شد وارد فلسفه شده است و اگر یکی از آن‌ها را انکار کرد، از دایره فلسفه خارج است.

ایدئالیسم، به‌معنای سفسطه، این دو رکن را رد می‌کند. مشهور این است که ایدئالیسم واقعیت را انکار می‌کند، اما علامه یک دقت خوبی به ما می‌دهد و می‌فرماید: واقعیت را انکار نمی‌کند، بلکه علم و امکان وصول به واقعیت را انکار می‌کند.

بنابراین، ایدئالیسم در مقابل رئالیسم است. فلسفه و رسالت اصلی علامه در این کتاب باز نمودن چگونگی شکل گرفتن ایدئالیسم است؛ همچنین آن را ریشه‌یابی می‌کند که چرا چنین انسان‌هایی پیدا شده‌اند.

علامه، مانند طبیب، ریشه را شناسایی می‌کند و می‌خواهد درمان کند، نه اینکه فقط خصم را ساکت کند؛ هرچند آن شخص سوفیست باشد، تا دیگران گرفتار این بیماری نشوند.

خیلی از اندیشه‌ها هستند که ظاهر آن‌ها فلسفی است، ولی سفسطه است نه فلسفه. رسالت اصلی علامه، در این کتاب، مشخص کردن این‌هاست.

حال مشخص شد، اگر نام این کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم باشد، در ذهن این معنا می‌آید که دو روش در تفکر فلسفی داریم:

(۱) روش رئالیسم

(۲) روش ایدئالیسم

که این اشتباه است و این نامگذاری این ابهام را با خود همراه دارد، پس نام صحیح اصول فلسفه رئالیسم است؛ یعنی رئالیسم یک دستگاه است، که علامه می‌خواهد اصول این دستگاه فلسفی را در این کتاب بازگو کند.



« حجت الاسلام خسروی:

سوال بعدی این است، حضرت علامه، برخلاف بعضی اندیشمندان، در هر علمی که وارد می‌شدند سعی می‌کردند قواعد آن علم را رعایت کنند و با همان متد و روش و مقدمات همان علم حرکت کنند.

سوال اینست که جایگاه این کتاب فلسفی در بین دیگر کتب فلسفی علامه چه ویژگی و خاصیتی دارد و چه جایگاه ویژه‌ای دارد؟

« حجت الاسلام توده‌فلاح:

نکته بسیار زیبایی که حاج آقای خسروی مطرح کردند، این بود که علامه وقتی وارد اصول می‌شود صرفاً اصولی بحث می‌کند وقتی بحث فقهی می‌کند صرفاً یک فقیه است و وقتی فلسفه می‌گوید بحثش صرفاً فلسفی است و عرفان نیست، اگر بخواهی از عرفان حضرت علامه آگاه شوی، باید رسائل توحیدی او را بخوانی. آثار فلسفی ایشان بدایة الحکمة و نهایة الحکمة است، که در بدایه فهرستی از موضوعات و مسائل حکمت متعالیه را بیان می‌کنند و از همه این‌ها مهم‌تر، تعلیق ایشان بر اسفار اربعه آخوند ملاصدرا است. در آنجا تقریباً بیشترین توضیحات تفصیلی، راجع به بعضی نظریات علامه را می‌توان پیدا کرد که در جاهای دیگر پیدا نمی‌شود؛ به دلیل اینکه در نقد نظریات آخوند ملاصدرا است و به‌خاطر نقد ایشان بسیاری از مبانی فکری خودشان را در آنجا بیان می‌کنند.

در عین حال، در هیچ‌جا مثل اصول فلسفه رئالیسم دستگاه فلسفی خودشان را بیان نکرده‌اند و به‌همین دلیل، به‌نظر بنده این کتاب مهم‌ترین کتاب فلسفی علامه است.

در حاشیه ایشان بر اسفار، در ابتدای جلد اول، که ملاصدرا (ره) فلسفه را تعریف می‌کنند و موضوع آن را مشخص



می‌کنند، ایشان می‌فرمایند: بحث ما در فلسفه سه بخش می‌شود و بر سه پایه استوار است و در آنجا علامه نقدی دارد که به دستگاه خودش اشاره می‌کند.

صدرالمتالهین (ره) می‌فرماید:

مباحث ما در فلسفه سه بخش است.

(۱) راجع به عوارض ذاتی و احکام موجود مطلق بحث می‌کنیم؛

(۲) موضوعات علوم دیگر را اثبات می‌کنیم، برای همین فلسفه مادر تمامی علوم است؛

(۳) راجع به علل عالیه و سبب اول بحث می‌کنیم که می‌شود الاهیات بمعنی الاخص.

در اینجا، علامه حاشیه‌ای دارند که تقریباً دو صفحه است می‌فرمایند: این سخن درست نیست، زیرا فلسفه راجع به واقعیت صحبت می‌کند. ما اگر بخواهیم تفکر فلسفی داشته باشیم و راجع به حقایق اشیا بی‌اندیشیم، در اولین گامی که برمی‌داریم باید زمزمه منحوس سفسطه را بخوابانیم. راجع به ایدئالیسم، در کتاب‌های فلسفی بزرگان ما، چندان اثری در مورد سفسطه نمی‌بینیم.

در منطق، در بحث مغالطات، کمی در مورد سفسطه بحث می‌کنند. شیخ الرئیس در مورد سفسطه بحث کرده و در باره سوفیت سه احتمال داده است:

مزاحش به هم ریخته و بیمار است او را باید نزد طبیب برد؛

او فردی است که توان تفکر نداشته و وقتی با نظریات مختلف در علوم مواجه می‌شود، قاطی می‌کند و این هم بیمار است. اما بیمار ذهنی راه درمان او فراگیری منطق است؛

احتمال دیگر این است که تفکر شیطانی دارد. می‌داند اگر بخواهی جامعه انسانی را از بین ببری، باید ارکان اصلی را از بین بگیری؛ یکی از آن ارکان این است که به او بگویی واقعیتی در کار نیست. این فرد را باید در بند کرد و هیچ راه حل دیگری ندارد. پس دستگاه فلسفی علامه این‌گونه شد.

اول زمزمه سفسطه را خاموش می‌کنیم. بعد از این کار، تازه واقعیت رخ می‌نماید که واقعیتی هست و ما باید آن را و جلوه‌هایش را بشناسیم. بنابراین موضوع فلسفه می‌شود واقعیت و همه آنچه صدرالمتالهین گفته سنخ‌های این واقعیت می‌شود.

علامه نفی سفسطه را ضرورت آغاز تفکر فلسفی می‌داند. ایشان، در مقاله اول، چپستی فلسفه را بیان می‌کنند آن هم به شکل خاصی که جای دیگری به زیبایی آن تعریف نشده و مرز فلسفه از علوم حقیقی دیگر (علوم غیرحقیقی و اعتباری که روشن است) را بدون هیچ‌گونه خلطی توضیح داده باشد. خیلی‌ها این قضیه را متوجه نشده‌اند و تعلیقات نادرستی بر آن زده‌اند؛ پس ایشان موضوع را که واقعیت است اثبات می‌کند و فرق فلسفه و دانش‌های دیگر را بیان می‌کنند. تفکر فلسفی یعنی شناخت حقایق موجودات؛ پس هم علم باید مسلم شود یعنی انسان می‌تواند عالم شود و هم باید ثابت شود واقعیتی هست و مانع این کار سوفیست است؛ پس باید سفسطه را ابطال کرد تا تفکر فلسفی را بتوان آغاز کرد.

«حجت الاسلام خسروی:

در مورد کتاب بدایه می‌توان گفت که علامه، در مقابل متکلمین، موضع‌گیری می‌کند و نقد و بررسی می‌کند و راه حل‌های فلسفی را ارائه می‌دهد یا برخی از حکمای دیگر که به گونه دیگری می‌اندیشند و فکر می‌کردند.

«استاد توده‌فلاح:

سوال خوبی مطرح کردند که چرا علامه، در بسیاری از مواقع، مخاطب خود را متکلمین قرار می‌دهد؟

برای اینکه مشخص شود باید در مورد چپستی فلسفه قدری دقت کنیم. معانی‌ای که فلسفه با آن سروکار دارد معانی عام است؛ یعنی آنچه فلسفه به شناخت آن می‌پردازد، دریافت‌های وجدانی است که انسانیت انسان بر اساس آن‌هاست و همه آن را دارا هستند و با علم حضوری با آن سروکار دارند. برای همین، مفاهیم فلسفی که در کتب فلسفی راجع به آن بحث کرده‌اند و بحث‌های سنگین و دشواری هم است (مانند ضرورت، اقسام ضرورت و امکان) این‌ها همه معانی عام هستند. یعنی همه مردم معنای این‌ها را می‌دانند.

امکان را همه می‌دانند؛ مانند: ممکن است بیایم، ممکن است نیایم. ضرورت را همه می‌دانند؛ مانند: شما باید فلان کار را انجام دهی. اما تلقی عرف از این معنا در حد نیازهای زندگی روزمره و عرفی است. برای همین، مرزهای دقیق این

مفاهیم برای آن‌ها روشن نیست و در استفاده از آن‌ها مسامحه می‌کنند. مثلاً بین ضرورت و جبر خیلی فرق نمی‌گذارند می‌گویند باید این کار را انجام دهیم. این باید دو جور است: یکی اینکه ما مجبور هستیم و اگر این کار را انجام ندهیم، برایمان مشکل ایجاد می‌شود. این ضرورت است؛ یعنی در عین حالی که جبری در این کار نیست و من مختار هستم، اما ضرورت‌هایی اقتضا می‌کند که من این کار را انجام دهیم.

گرفتاری فیلسوف از اینجا آغاز می‌شود. چون وقتی از مفاهیم عام سخن می‌گویید، در مورد آن مطالب هر کسی که مقداری درس خوانده و کتاب مطالعه کرده باشد می‌آید در مورد آن بحث می‌کند. و بعد با آن تلقی‌های عرفی که از این معانی دارد (علت، معلول، ضرورت، امکان و استحاله که عدم امکان است) راجع به سخنان فیلسوف قضاوت می‌کند. متکلمین از این دست افراد هستند. برای همین، به خاطر نداشتن برداشت درست، با فلاسفه مخالفت می‌کنند. عموم مخالفین فلسفه از این دست هستند. کسانی که با نداشتن تصور صحیح و با همان برداشت‌های عرفی قضاوت می‌کنند.

مثال: فیلسوف می‌گوید جهان هستی جهان ضرورت است و اولویت را نفی می‌کند. این بحث معرفتی مهمی است که آثار بسیار زیادی دارد؛ یعنی این جهان هستی که ما می‌بینیم یک برگ کوچکش را نمی‌توان برداشت. یعنی برگی که افتاده ضرورت اقتضا کرده است تا آن بی‌افتد و نمی‌توانسته جای دیگری باشد یعنی عالم عالم ضرورت است. حال متکلم (یا فرد عامی) از این چه می‌فهمد؟ این را می‌فهمد که اگر ما همه مجبور هستیم، پس بهشت و دوزخ برای چیست؟ برای همین است که علامه در نه‌ایة الحکمة (در بدایه که به بیان این‌ها نمی‌رسد) متکلمین را مورد خطاب قرار می‌دهد و نظراتشان را ابطال می‌کند.

❏ ویژگی‌های عمومی این کتاب:

یک ویژگی که این کتاب دارد و آثار فلسفی دیگر علامه ندارد و همین‌طور کتب فلسفی دیگرمان هم ندارد، این است که این فلسفه به شدت کاربردی است؛ یعنی با اصطحاک و برخورد با اندیشه‌های مخالف و متفاوت اندیشه خودش

را هم محک زده و هم اندیشه‌های دیگر را ابطال کرده است. در این برخورد، طبیعی است که اصول فلسفه رئالیسم علامه بیشتر نمود پیدا می‌کند. مخالفین فلسفه رئالیسم علامه چه کسانی هستند که علامه آن‌ها را مخاطب خودش قرار می‌دهد؟

با متکلمین خیلی سخن نمی‌گوید. در واقع سخنان آن‌ها را با همین مبانی فکری که خودشان می‌فرمایند ابطال می‌کند؛ ولی به صراحت نه‌ایه به آن‌ها نمی‌پردازد.

سه گروه مخالفین- عمده فلسفه رئالیسم- هستند که علامه با آن‌ها مواجه است: ایدئالیسم و سوفیست‌ها: علامه در ابتدا تذکری می‌دهد که سوفیست علم را انکار می‌کند نه واقعیت را بعد اشاره می‌کنند به اینکه چگونه کسی سوفیست می‌شود. می‌فرماید: علتش این است که دارایی وجدانی خودش را نتوانسته به درستی تصور کند. ریشه سفسطه عدم تصور صحیح دریافت‌های وجدانی است.

سوالی که اینجا باید از علامه پرسید این است که منظور شما از اینکه دریافت‌های وجدانی خودش را نتوانسته تصور کند چیست؟

این پاسخ نکته بسیار مهم معرفتی است و در همه عرصه‌های تفکر و اندیشه با این ۳ نکته سر و کار داریم.

علامه به هر گروهی مواجه می‌شوند و بحث می‌کنند می‌بینیم استدلال‌های آن‌ها را زیباتر از خودشان بیان می‌کنند؛ از جمله ماتریالیسم‌ها. به اعتقاد علامه، استدلال‌هایی که سوفیست‌ها می‌کنند این است:

علامه ۸۰۷ استدلال آن‌ها را می‌آورد و ابطال می‌کند. ایشان به چهار صورت با آن‌ها برخورد می‌کند: استدلال‌های نظری آن‌ها را ابطال می‌کند. اثبات می‌کند استدلال آن‌ها دوری است؛ یعنی مصادره به مطلوب است. به آن‌ها می‌گوید: شما با انسانیت خودت و ادراک وجدانی خودت مخالفت می‌کنی.

ایدئالیسم می‌گوید: واقعیتی نیست. اگر واقعیتی هم باشد، ما نمی‌توانیم به آن دست یابیم. به او می‌گوییم اگر واقعیتی نیست و به آن نمی‌شود علم پیدا کرد، شما (ایدئالیسم) از ما چه می‌خواهی؟ چرا سخن می‌گویی؟

نداشته باشد (یکی از گرفتاری‌های انسان همین است) چیزی که به آن خیلی توجه ندارد خودش است و بیشتر متوجه واردات است که خداوند می‌فرماید: «علیکم انفسکم. ما خود شما را از شما می‌خواهیم».

مثلاً: خواب دیدن را هیچ‌کس نمی‌تواند انکار کند. اما حقیقت خواب چیست؟

این حقایق و اتفاقات را در کجا دیده است؟ اساساً رؤیا چه ارتباطی با عالم خارج دارد آیا با گذشته و آینده ارتباط دارد؟

عواملی که سبب می‌شود این رؤیا دیده شود چیست؟

می‌بینید ده‌ها سوال راجع به این هست که به این سادگی نمی‌شود پاسخ آن‌ها را یافت.

در نتیجه، با علم حضوری چیزی را درک کردن (یعنی جزء هویت و دارایی‌های وجودش است) به این معنا نیست که شناخت کاملی از آن دارد و آن را می‌شناسد.

مشکل سوفیست هم همین‌گونه است. از همین علم که درک می‌کند شناخت و تصور درستی ندارد؛ بنابراین مخالف واقعیت و علم و انسانیت انسان شده است. علامه می‌گوید: این علت سوفیست شدن است.

علامه مکانیسم خطا را بیان کرده است. سوفیت دو استدلال بیشتر ندارد (البته پاسخ دادن به این استدلال‌ها بسیار دشوار است)

الف: وقوع خطا در چیزی که آن را علم می‌پنداشتند. سوفیست می‌گوید این همه خطا رخ می‌دهد و این همه اختلاف آرا وجود دارد و این ادل الدلیل بر این مطلب است که علم بشری ارزش ندارد. هیچ موضوعی نیست که درش اختلاف نظر وجود نداشته باشد یا در دوره‌ای نظریه دوره قبل ابطال نشده باشد. نمی‌شود گزاره علمی پیدا کنی که این سرنوشت را نداشته باشد.

ب: ما هستیم و علم خودمان هر چه قدر تلاش کنی و درس بخوانی و بشوی علامه روزگار، جز علمت چیزی نداری. مثلاً فیزیکدان می‌گوید من نسبت به عالم طبیعت از شما بیشتر دانش دارم و نسبت به من عامی هستید. بنابراین، سوفیست می‌گوید ما هستیم و علممان و از کجا معلوم علم ما مطابق با واقع است؟ ابزاری برای مطابقت علم خود با واقعیت نداریم.

پس معلوم است تو خودت و ما را قبول داری که هستیم، قبول داری تفکر و اندیشه هست، قبول داری تفاهم هست، انتقال هست، ولی با ادراک وجدانی خودت در ظاهر مخالفت می‌کنی.

بنابراین، ادراک واقعیت یعنی من هستم و موجودات دیگری هم هستند و واقعیتی در کار است. این یک ادراک وجدانی است که اساس انسانیت انسان و اساس تمام تلاش‌ها و کوشش‌های انسان است. اینجا آن سوال پیش می‌آید، شما فرمودید (علامه): این‌ها نتوانستند تصور درستی از علم به واقعیت داشته باشند. ما سوال می‌پرسیم مدرک وجدانی یعنی چه؟

یعنی آن شی با وجودش در نزد عالم حاضر است. چیزی که با وجودش در نزد من حاضر است، چه‌طور می‌شود من آن را نشناسم و از آن تصور نا درست داشته باشم؟

سر این مطالب در این است که باید بین علم حضوری و علم حصولی مقایسه‌ای کرد و تفاوت‌های این‌ها را فهمید.

علم حصولی دانشی است که بر ما وارد است و حادث است؛ مانند آمدن فردی به داخل اتاق. این قبلاً نبوده بنابراین من متوجه‌اش می‌شوم؛ اما علم‌های حضوری جزء هویت ما هستند و ما با آن‌ها زندگی می‌کنیم؛ مانند گرسنگی، علم به خود. در مورد علم حضوری اختلاف است و بسیاری از فیلسوفان علم حضوری را به این گستردگی قبول ندارند و می‌گویند علم حضوری محدود به علم شی به ذات خودش می‌شود.

پس چطور می‌شود انسانی که واقعیت را در می‌یابد و وجود خودش را در می‌یابد تصور صحیحی از آن نداشته باشد. سوالی مطرح می‌شود که انسان نسبت به حقیقت خودش و ذاتش چقدر شناخت دارد؟

همه به این اقرار می‌کنند که شناخت نسبت به ذاتشان بسیار اندک است.

یکی از رسالت‌های مهم فلسفه و حکمت این است که نفس را به ما بشناساند.

بنابراین، ویژگی علم حضوری آن است که خود معلوم با وجودش در نزد عالم حاضر است؛ اما چون این علم از نوع علم حضوری است ارتکازی است با اینکه انسان با او زندگی می‌کند. با این حال ممکن است هیچ وقت به آن توجه

« حجت الاسلام خسروی:

سوال دیگری که وجود دارد، این است که به هر حال در هر مشی فکری معمولاً یک رتبه بندی در کتاب‌ها قرار می‌دهند؛ مثلاً فردی که می‌خواهد منطق بخواند از چه کتابی شروع کند و در یادگیری این علم ترتیب کتب برای فراگیری چگونه است. سوال این است برای خواندن اصول فلسفه رئالیسم خواندن بدایه و نهایه لازم است و آیا این دو کتاب مقدم هستند یا خیر؟ اساساً رتبه بندی کتب علامه از منظر شما چگونه است؟

« استاد توده فلاح:

یکی از ویژگی‌های اساسی این دستگاه فلسفی علامه این است که بر اساس یافته‌های وجدانی و ادراکات حضوری بحث می‌کنند و قضایای فلسفی را اثبات می‌کنند؛ یعنی آن راه‌های طولانی که در حکمت متعالیه و کتب دیگر داریم از برهان‌های متعدد استفاده می‌کنند تا مطالب را به اثبات برسانند ایشان چنین راهی را نمی‌روند.

ایشان مبانی فلسفه را وجدانی و دارایی‌های خود انسان می‌داند و به انسان می‌آموزد که در همین‌ها تفکر و اندیشه بکند و به نتیجه برسد. شما وقتی این کتاب را مطالعه می‌کنید، می‌بینید خیلی نیاز به اصطلاحات فلسفی رایج نداریم.

در نتیجه، هرکسی دارای تجرید قوی باشد، یعنی دارای توانمندی تفکر فلسفی باشد، می‌تواند درس گرفتن این کتاب را آغاز کند. البته داشتن اطلاعات فلسفی (هرچه بیشتر) می‌تواند به او کمک کند؛ اما با توجه به این روش علامه گاهی آن‌ها رهن هم می‌شود. مثلاً وقتی داریم در مورد اصالت وجود بحث می‌کنیم، علامه از راهی خیلی مستقیم اصالت وجود و اعتباریت ماهیت را اثبات می‌کند و حالا آن کس که اسفار یا نهایه را خوانده، چندین استدلال و برهان دارد؛ از جمله، این استدلال معروف که می‌گویند با هر چه مواجه بشوید یک مفهوم وجود ازش می‌گیری و یک مفهوم ماهیت. بعد استدلال می‌کنند که آنچه در بیرون است یک چیز بیشتر نیست؛ پس یکی از این‌ها باید ما به ازای آنچه در خارج است باشد و استدلال را ادامه می‌دهند و اثبات می‌کنند که آنچه ما به ازای واحد بیرونی است مفهوم وجود است نه مفهوم شیشه (مثلاً). این

برای ابطال این دو استدلال، اول باید مکانیزم خطا را بدانیم و بدانیم چه می‌شود که انسان خطا می‌کند. یکی از شاهکارهای علامه توضیح دادن این مکانیزم است که چه می‌شود انسان خطا می‌کند.

ایشان می‌فرمایند: انسان در علم و ادراک هرگز خطا نمی‌کند و فقط در حکم خطا می‌کند نه حس انسان خطا می‌کند و نه تعقل و اندیشه‌اش. آنچه انسان در آن خطا می‌کند، حکمی است که نسبت به این دریافت‌هایش صادر می‌کند.

حال چرا خطا می‌کند؟ ایشان می‌فرمایند ریشه‌اش در وهم و صورت‌های مرتکز در وهم است که سبب می‌شود انسان در حکم خطا کند. این یکی از بخش‌ها و فصل‌های مهم فلسفی رئالیسم علامه است که بسیار ارزشمند است و در جای دیگری پیدا نمی‌شود.

علامه کسی است که در کتبش هیچ اثری از خودش نیست. خیلی ایشان انسان عجیبی است. محال است کتاب کسی را بخوانی و خودش را در کتابش نبینی در هر علمی که باشد شخصیتش در آن بروز کرده است. بحث‌های علامه آنچنان محض علم است شما علامه را نمی‌بینی.

علامه به نوشتن رساله‌ای در مغالطه مباهات می‌کند (که مکانیزم وقوع خطا است). علامه، در رساله مغالطه خود، می‌فرمایند: در این مسئله دو نفر سخن گفته‌اند؛ یکی معلم اول یکی هم من! دومین کاری که برای ابطال استدلال سوفیست باید انجام داد این است که باید حقیقت شناسی علم بکنیم. یعنی علم چیست؟

تا به سوفیست و طرفدارانش بفهمانیم آنچه تو به او علم می‌گفتی و می‌گفتی ترازویی برای سنجش تطابق آن با واقعیت نداریم، این اصلاً علم نیست؛ بلکه مفاهیمی است که تو در ذهن خود انبار کرده‌ای. برای همین، دستگاه فلسفی علامه ضرورتاً این‌گونه تنظیم شده است.

در مقاله اول در مورد فلسفه چیست؟ موضوع آن این است که مبادی فکری فلسفه همه وجدانی هستند و مرزش با علوم دیگر کاملاً روشن است.

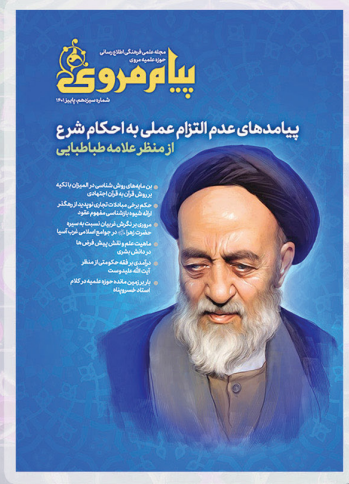
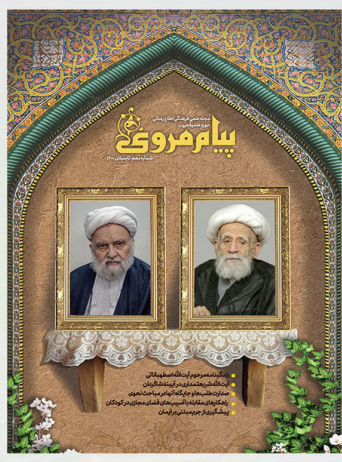
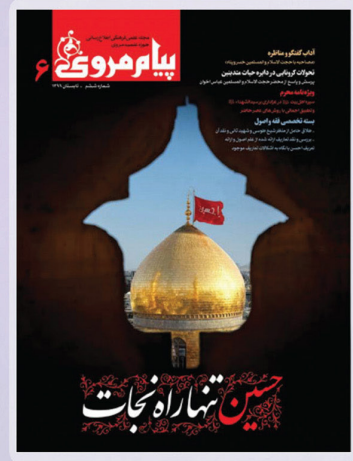
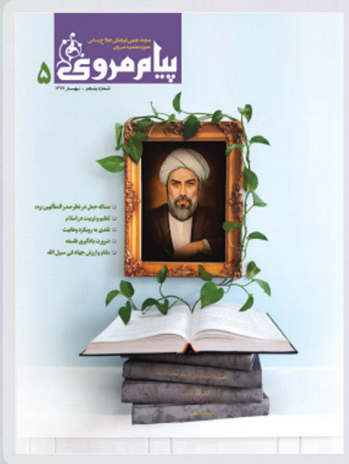
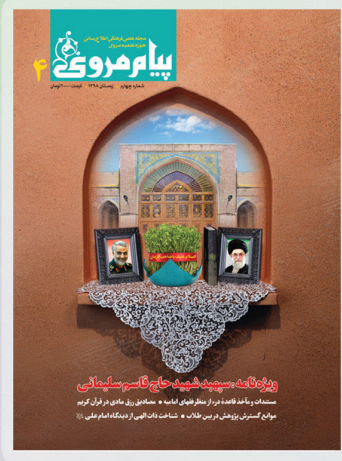
در مقاله دوم راجع به ایدئالیسم بحث می‌کنند و چهار مقاله دیگرش در مورد علم است و از مقاله هفتم به بعد وارد مباحث وجود می‌شوند.

دارایی‌های درونی و فطری انسان است. بنابراین، (در پاسخ سوال شما) اگر کسی دارای تجرید قوی باشد و توان تفکر فلسفی داشته باشد، می‌تواند فلسفه رئالیسم را آغاز کند بدون اینکه فلسفه دیگری خوانده باشد؛ یعنی با این شرط که گفته شد کتب فلسفی دیگر مقدم این کتاب نیستند.

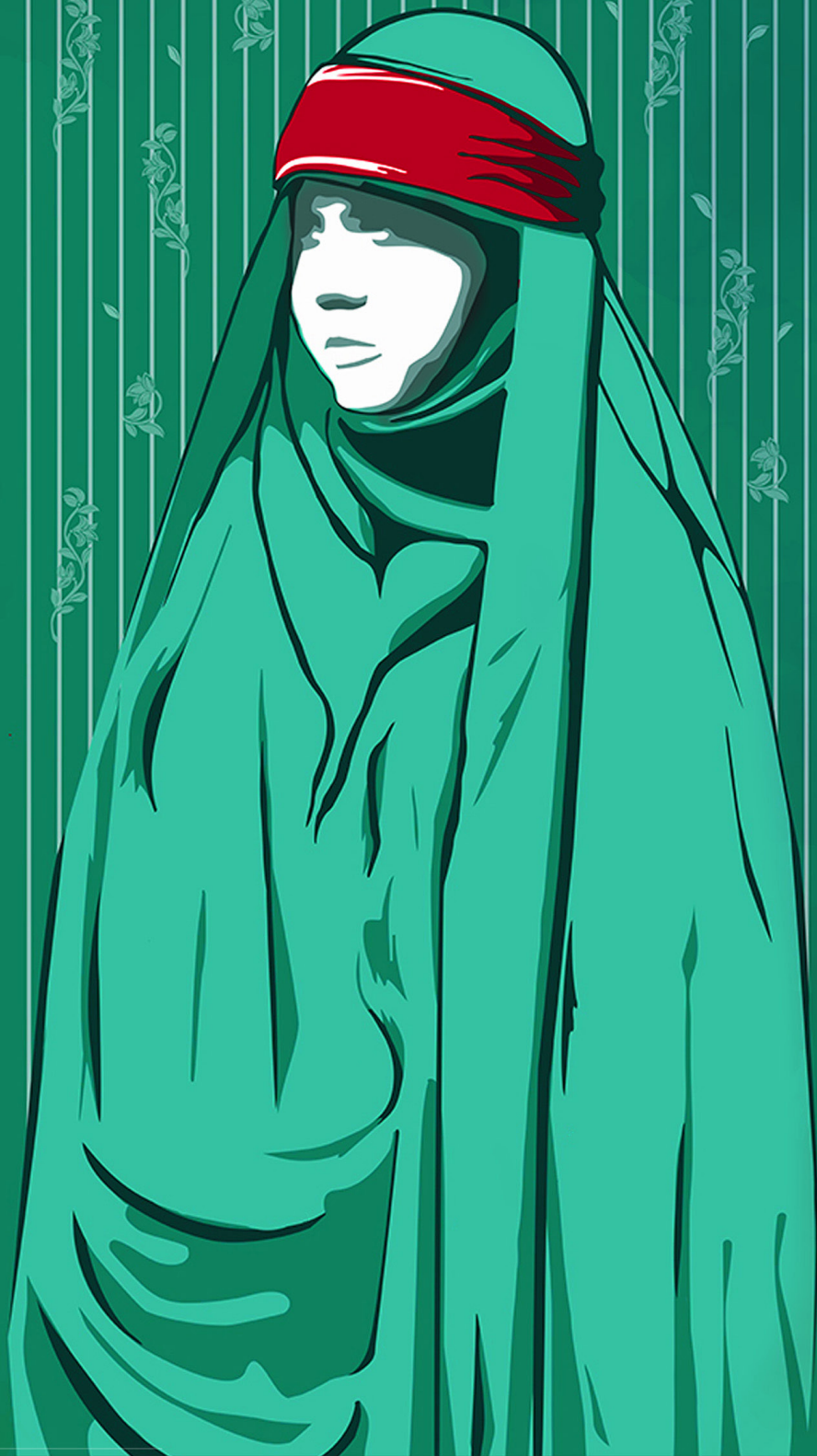
برای اثبات اصالت وجود مقداری مشکل ایجاد می‌کند با بحث نظری می‌خواهند اصالت وجود، که یک مدرک حضوری است، را اثبات کند. پیش از آنی که توضیح داده باشد این مفهوم وجودی که می‌گویی از این (مثلاً) لیوان دریافتم از این لیوان در نیافتی، بلکه از مدرک حضوری واقعیت فهمیدی.

خطا و اشکال این استدلال این است که مفهوم وجود را در کنار مفهوم شیشه قرار داده است و علامه در فلسفه رئالیسم می‌گوید: پیش از اینکه با اشیا مواجه باشیم با واقعیت مواجه هستیم. وجود مدرک حضوری ماست (تمام این‌ها را اثبات می‌کند) و استدلال‌هایش همه صریح وجدانی با تکیه بر





پیام مروفی



اسلام زن را در سایه حجاب و سایر فضائل به صحنه می آورد تا معلم عاطفه، رقت، درمان، لطف و صفا و مانند آن باشد. زن وقتی با سرمایه غریزه به جامعه آمد دیگر معلم عاطفه نیست. فرمان شهوت می دهد، نه دستور گذشت. حجاب زن تنها مربوط به خود او نیست تا بگوید من از حق خود صرف نظر کردم. حجاب زن مربوط به مرد نیست تا مرد بگوید راضی ام. حجاب زن مال خانواده نیست تا اعضا خانواده رضایت بدهد. حجاب زن حقی است الهی. اگر قرار نبود زن وارد جامعه شود پس حجاب برای چه مطرح شده است؟! حجاب قبل از این که تکلیف زن باشد حق زن است. عفاف زنان، مهمترین کار را برای حفظ ادیان ابراهیمی عهده دار بوده است. حجاب زن، حقی است الهی اگر همه اعضاء خانواده اعم از همسر، برادر، فرزند و ... راضی به بی حجابی باشند قرآن مجید راضی نخواهد بود؛ زیرا زن و حیثیت او حق خداست. حرمت و حیثیت زن به عنوان حق الله مطرح است. و از نظر قرآن مجید زن امین حق الله است. **آیت الله جوادی آملی: (به نقل از: زن در آئینه جمال و جلال)**